

فراماسونری جهانی

(افشاء و نقد فلسفہ فراماسونری)



اثر: ہارون یحیی

مترجم: دکتر سید داؤد میر ترابی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الطاهر الطيب
نبي محمد وآله
العاقل العاصم
الحمد لله

Yahya Harun

یحیی، هارون

فراماسونری جهانی / اثر هارون یحیی؛ ترجمه سید داود میرترابی؛

با سخنی از شهلا المعی . - تهران: المعی ، ۱۳۸۴

ISBN:964_7553_16_1

عنوان اصلی:

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. فراماسونری. الف. میرترابی، سید داود، ۱۳۵۵ - مترجم. ب. المعی

شهلا. مقدمه نویس.

۳۶۶/۱

HS۳۹۵/۳۴

۱۳۸۴

۸۴-۱۷۴۲۶م

کتابخانه ملی ایران

GLOBAL FREEMASONRY

این کتاب ترجمه‌ای است از:

HARUN YAHYA

FEBRUARY,2003



فراماسونری جهانی (افشاء و نقد فلسفه ماسونی)

تألیف: هارون یحیی

ترجمه: دکتر سید داود میرترابی

انتشارات: المعی

چاپ و صحافی: دانش پژوه، لیتوگرافی: آران گرافیک

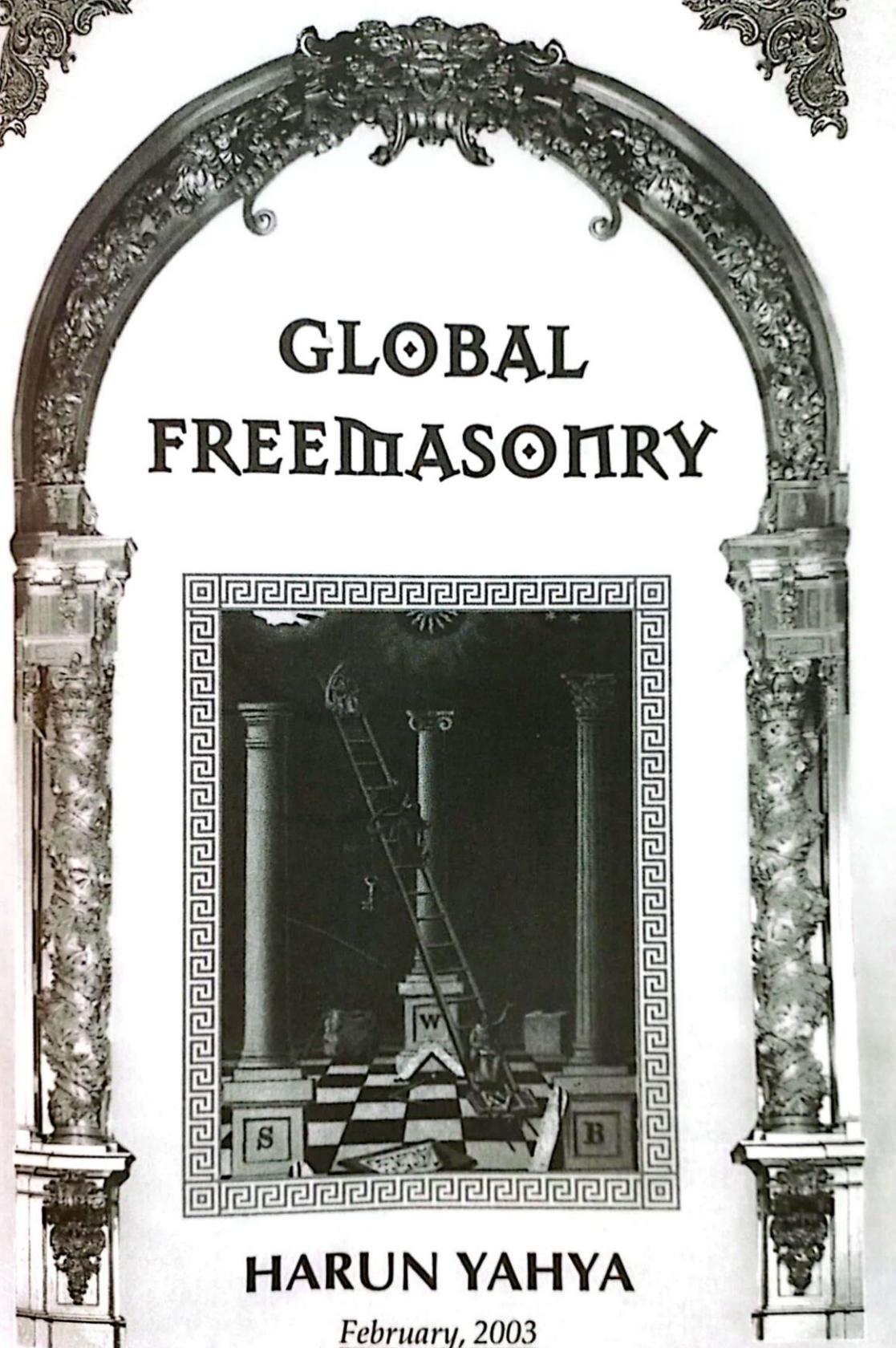
چاپ اول: بهار ۱۳۸۵

شمارگان: ۲۰۰۰

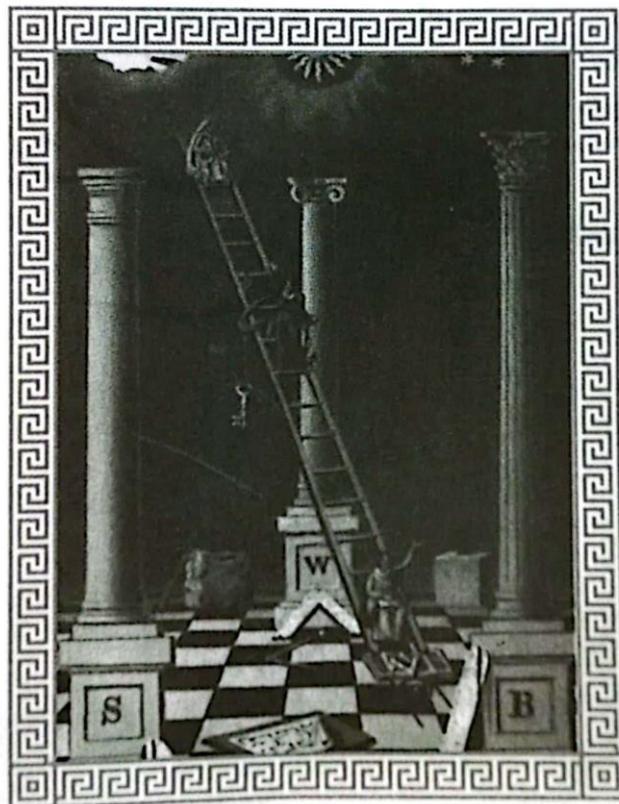
شابک: ۹۶۴-۷۵۵۳-۱۶-۱ ISBN964-7553-16-1

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

قیمت ۳۵۰۰ تومان.



**GLOBAL
FREEMASONRY**



HARUN YAHYA

February, 2003

فراماسونری جهانی

افشاء و نقد فلسفہ ماسونی

اثر: ہارون یحیی

ترجمہ: دکتر سید داود میر ترابی

Yahya Harun

یحیی، هارون

فراماسونری جهانی / اثر هارون یحیی؛ ترجمه سید داود میرترابی؛

با سخنی از شهلا المعی . - تهران: المعی ، ۱۳۸۴

ISBN:964_7553_16_1

عنوان اصلی:

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. فراماسونری. الف. میرترابی، سید داود، ۱۳۵۵. مترجم. ب. المعی

شهلا. مقدمه نویس.

۳۶۶/۱

HS۳۹۵/۳ف۴

۱۳۸۴

م۸۴-۱۷۴۲۶

کتابخانه ملی ایران

GLOBAL FREEMASONRY

این کتاب ترجمه‌ای است از:

HARUN YAHYA

FEBRUARY,2003



فراماسونری جهانی (افشاء و نقد فلسفه ماسونی)

تألیف: هارون یحیی

ترجمه: دکتر سید داود میرترابی

انتشارات: المعی

چاپ و صحافی: دانش پژوه ، لیتوگرافی: آران گرافیک

چاپ اول: بهار ۱۳۸۵

شمارگان: ۲۰۰۰

شابک: ۹۶۴-۷۵۵۳-۱۶-۱ ISBN964-7553-16-1

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

قیمت ۳۵۰۰ تومان.

مقدمه مترجم

هارون یحیی نام مستعار، عدنان اکتار روشنگر برجسته ترک است. این نویسنده کتابهای مختلفی در مورد علوم اسلامی، فرضیه تکامل و داروینیسیم، فراماسونری، نژادپرستی، صهیونیسیم و زندگی پیامبران به رشته تحریر در آورده است. کتابهای ایشان علیرغم سادگی بر مبنای حقایق قرآنی نگاشته شده و برای عموم مردم قابل استفاده است. به همین دلیل به زبانهای مختلفی ترجمه گردیده و مورد استفاده علاقمندان قرار گرفته است.

کتابی که در برابر شما است ترجمه کتاب GLOBAL FREEMASONRY از نسخه انگلیسی منتشر شده در سال ۲۰۰۳، میلادی می باشد. این کتاب برخلاف اکثر کتابهای موجود در این زمینه به نقد فلسفه و مبانی اعتقادی فراماسونری می پردازد. در ترجمه کتاب سعی گردیده است که امانت داری به طور کامل مراعات گردد و مترجم اجازه افزودن یا کاستن مطلبی را به خود نداده است. از اینرو مترجم تنها مسئول صحت ترجمه است و صحت و سقم مطالب عنوان شده بر عهده نویسنده خواهد بود.

لازم است از مساعدت و حسن نظر سرکار خانم المعی مدیریت محترم انتشارات المعی که کتاب را در اختیار بنده گذاشتند و در ترجمه و ویرایش متن همکاری نمودند تشکر نمایم. همچنین از جناب آقای منصوری و آقای دکتر علی نظری نائینی که راهنمایی های مفیدی در ترجمه به عمل آوردند سپاسگزاری می نمایم.

امیدوارم کتاب حاضر بتواند برای اهل تحقیق و پژوهش و جوانان مفید واقع گردد. از خوانندگان محترم تقاضا دارم نظرات و انتقادات خود را با ما در میان بگذارند. زیرا با وجود آنکه سعی شده کتاب خالی از ایراد و اشکال باشد اما مسلماً کار بشری بدون اشکال نخواهد بود.

سید داود میر ترابی

بهمن ۱۳۸۴



فهرست مطالب

- مقدمه ۷
- از تاملیه‌ها تا مصر باستان ۹
- تاریخ کابالا ۳۵
- نگاهی دوباره به اومانیسم ۵۴
- نگاهی دوباره به ماتریالیسم ۸۴
- نظریهٔ تکامل ۱۲۲
- جنگ ماسونی علیه دین ۱۶۰
- نتیجه‌گیری ۱۹۲
- کتابنامه ۱۹۵
- سخن پایانی ۲۰۰

مقدمه

فراماسونری موضوعی است که برای چندین قرن بیشترین بحث را بخود اختصاص داده است. برخی، سازمان‌های ماسونی را به جرایم و خلافهای موهوم و غیر واقعی متهم کرده‌اند. و به جای تلاش برای فهم «انجمن برادری» و نقد واقع‌بینانه آن، انتقادات بسیار خصمانه متوجه سازمان شده است. ماسونها، نیز به سهم خود، در مواجهه با این انتقادات، شدیدتر در رازداری سنتی خود فرورفته و ترجیح می‌دهند که خود را به عنوان یک کلوپ اجتماعی معمولی معرفی کنند - که در واقع این گونه نیستند.

این کتاب سازمان‌های ماسونری را به عنوان یک مکتب فکری توصیف نموده است. مهمترین عامل وحدت بخش در بین ماسونها فلسفه آنهاست - که به بهترین وجه با اصطلاحاتی چون «ماتریالیسم» و «اومانیسم (انسانگرایی) سکولار» قابل توصیف است. اما، این فلسفه، یک فلسفه غلط است که از مفروضات نادرست فرضیه‌های اشتباه می‌سازد. این سرآغاز اصلی برای نقد ماسونری است.

ضروری است خاطر نشان شود که چنین نقدی نه تنها برای آگاهی غیر ماسونها اهمیت دارد بلکه برای نشان دادن حقیقت به خود ماسونها نیز دارای اهمیت است. البته ماسونها، نیز مانند سایر افراد، حق انتخاب آزادانه دارند، و می‌توانند هر جهان‌بینی را که تمایل دارند، اتخاذ کرده و بر اساس آن زندگی کنند. این حق طبیعی آنهاست. اما، سایرین نیز حق دارند خطاهای آنها را آشکار کرده و آنها را نقد کنند، و این همان کاری است که این کتاب سعی دارد انجام دهد.

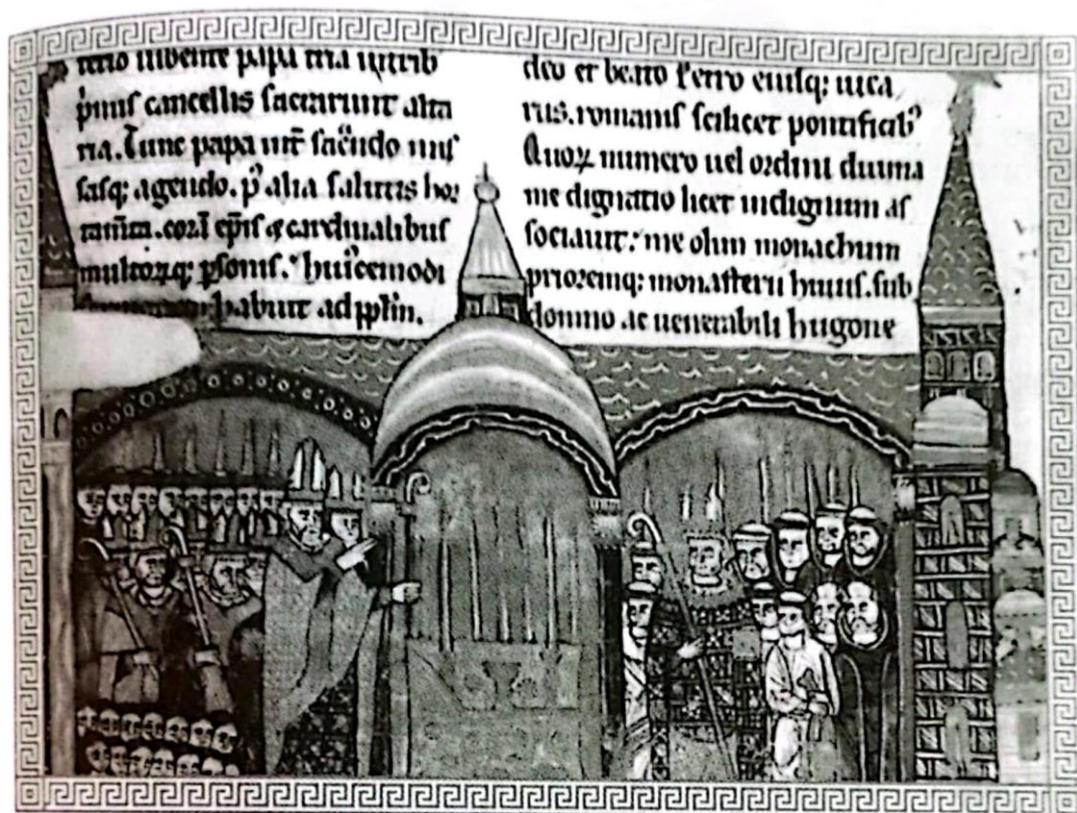
ما در نقد سایر جوامع نیز رویکرد مشابهی را دنبال می‌کنیم. بخشی از این کتاب به

تاریخ یهودیت، و انتقادهای اساسی از آن می‌پردازد. باید خاطر نشان گردد که این موضوع هیچ ارتباطی به یهودی‌ستیزی (آنتی سیزسم)، و تئوریهای توطئه ماسونی - یهودی ندارد. مسلماً، یهودی‌ستیزی با اسلام ناب مغایر است. یهودیان قومی بودند که در دورانی خداوند آنها را برگزید و از جانب خود پیامبران متعددی برای آنها فرستاد. در طول تاریخ ستمهای زیادی به آنها روا شده و حتی مورد نسل‌کشی قرار گرفته‌اند. اما هیچ‌گاه هویت خود را از دست ندادند. در قرآن، خداوند آنها را همراه با مسیحیان اهل کتاب نامیده است، و به مسلمانان سفارش کرده است با مهربانی و عادلانه با آنها رفتار کنند. اما، بخش ضروری این عدالت نقد عقاید و رفتارهای غلط برخی از آنها برای نشان دادن راه رسیدن به حقیقت راستین به آنها می‌باشد. ولی بدیهی است که آنها حق دارند طبق آنچه عقیده و تمایل دارند زندگی کنند.

کتاب فراماسونری جهانی با چنین منطقی نگاشته شده و ریشه‌ها، اهداف و فعالیت‌های ماسونری را به طور نقادانه بررسی می‌کند. همچنین در این کتاب خواننده خلاصه‌ای از تاریخ مبارزات ماسونها علیه مذاهب خدایپرستانه را خواهد یافت. فراماسونها نقش مهمی در جدایی اروپا از مذهب و بنیان نهادن نظم نوینی بر اساس فلسفه ماتریالیسم و اومانیزم سکولار داشته‌اند. همین‌طور خواهیم دید که چگونه ماسونری در تحمیل این عقاید به تمدنهای غیر غربی مؤثر بوده است. سرانجام ما در مورد روشهایی که ماسونری برای کمک به ایجاد و تثبیت یک نظم اجتماعی بر اساس این عقاید به کار می‌گیرد بحث خواهیم کرد. فلسفه آنها و روشهایی که برای به رسمیت بخشیدن به این فلسفه به کار می‌بندند بر ملا شده و نقد خواهد شد.

امید می‌رود که حقایق مهم موجود در این کتاب موجب گردد بسیاری از جمله ماسونها بتوانند با آگاهی بهتری به جهان بنگرند.

خواننده بعد از مطالعه این کتاب قادر خواهد بود موضوعات مختلفی از مکاتب فلسفی تا سرتیترهای روزنامه و از آوازه‌های راک تا نظریه‌های سیاسی را با آگاهی عمیق‌تر بررسی کند و مفاهیم و اهداف موجود در ورای وقایع و عوامل را بهتر تشخیص دهد.



ریشه‌های ماسونری به جنگهای صلیبی علیه مسلمانان که توسط پاپ اوربان دوم آغاز گردید، باز می‌گردد.

به مفهوم «فراماسونری جهانی» دست می‌یابیم.

هر چند برخی تأکید دارند جنگهای صلیبی فقط یک لشکرکشی نظامی بود که به نام ایمان و اعتقاد مسیحی انجام گرفت. اما در واقع، این جنگها به خاطر منافع مادی رخ دادند. در دورانی که اروپا فقر و فلاکت گسترده‌ای را تجربه می‌کرد رفاه و ثروت شرق به ویژه مسلمانان در خاورمیانه اروپائیان را مجذوب می‌کرد. این تمایل، ظاهر مذهبی به خود گرفته و به نمادهای مسیحیت آراسته می‌شد هر چند در حقیقت طرح جنگهای صلیبی از دنیاپرستی ریشه می‌گرفت. و این دلیل تغییر ناگهانی سیاست مسیحیان



- فصل اول -

از شهسوران معبد تا مصر باستان

صلیبی ها

نقطه اشتراک اکثریت مورخینی که در مورد فراماسونری قلم زنی کرده‌اند این است که منشاء سازمان به جنگهای صلیبی باز می‌گردد. در واقع، هر چند ماسونری بطور رسمی در اوایل قرن هجدهم، در انگلستان تشکیل یافته و شناخته شد، اما ریشه‌های سازمان به جنگهای صلیبی در قرن دوازدهم باز می‌گردد. در مرکز این حکایت مشهور، فرقه‌ای از صلیبی‌ها به نام شهسوران معبد قرار گرفته‌اند.

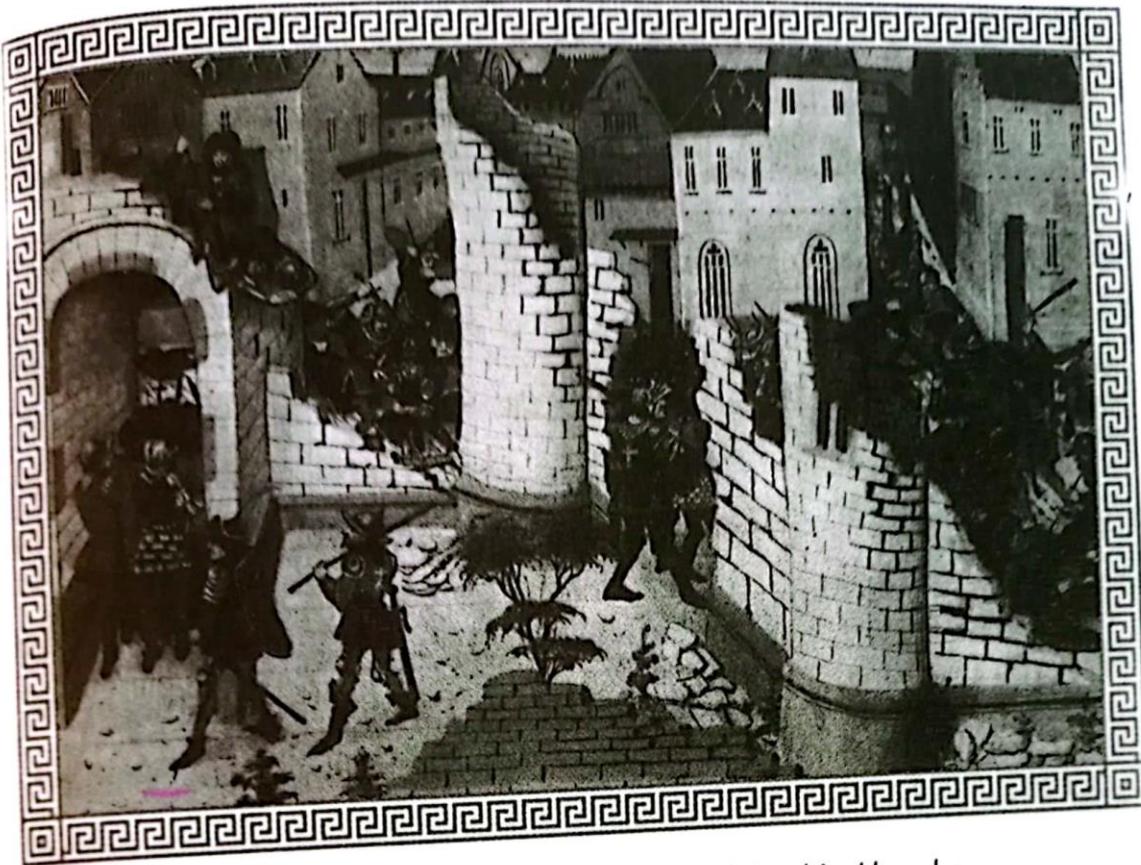
شش سال قبل از تألیف کتاب حاضر در کتاب دیگری با عنوان نظم نوین ماسونری، تاریخ شهسوران معبد را با جزئیات دقیق مورد بررسی قرار دادیم به همین خاطر، اکنون به ذکر خلاصه‌ای اکتفاء می‌کنیم. با تحلیل ریشه‌های ماسونری و تأثیری که بر جهان دارد،

اروپایی از سیاستهای صلح طلبانه در دوره‌های گذشته تاریخی، به سمت تهاجم نظامی بود.

بانی جنگهای صلیبی پاپ اوربان دوم بود. او در سال ۱۰۹۵ شورای عالی روحانیت را تشکیل داد که در آن دیگر از عقاید صلح طلبانه سابق مسیحیان خبری نبود. مبارزه برای بیرون کشیدن جبرانه سرزمینهای مقدس از دست مسلمانان، جنگ مقدس نامیده شد. به دنبال تشکیل شورای عالی روحانیت لشکر عظیمی از صلیبی‌ها فراهم آمد که از جنگجویان حرفه‌ای و ده‌ها هزار مردم عادی ترکیب یافته بود.

مورخین معتقدند عمل مخاطره‌آمیز پاپ اوربان دوم برای خنثی کردن کاندیداتوری رقیب خود بوده است. به علاوه، هر چند شاهان، شاهزادگان، اشراف‌زادگان و سایر اروپائیان با شور و هیجان از فرمان فراخوان پاپ استقبال کردند، اما نیت آنها اصولاً دنیوی بود. همانطور که دونالد کولر از دانشگاه ایلی نویز بیان کرده است: «شهسواران فرانسوی سرزمین‌های بیشتری می‌خواستند. بازرگانان ایتالیایی امیدوار بودند تجارت خود را به بنادر خاورمیانه گسترش دهند... تعداد زیادی از مردم فقیر به خاطر فرار از مشقت زندگی معمول خود به لشکرکشی ملحق می‌شدند»^۱. این جمعیت مال‌پرست و حریص در طول مسیر خود بسیاری از مسلمانان و حتی یهودیان را به امید یافتن طلا و جواهرات قتل عام کردند. صلیبی‌ها حتی شکم قربانیان خود را برای یافتن طلا و سنگهای قیمتی که احتمال می‌دادند قبل از مرگ بلعیده باشند می‌دریدند. طمع مادی صلیبی‌ها به حدی بود که آنها در جنگ صلیبی چهارم از غارت شهر مسیحی قسطنطنیه (استانبول کنونی) وقتی که برگهای طلایی را از دیوارنگارهای کلیسای ایاصوفیه می‌کنند کوچکترین تردیدی به خود راه ندادند.

این گروه رنگارنگ و ناهمگون که صلیبی‌ها نامیده می‌شدند، بعد از یک سفر سخت و طولانی و چپاول و قتل عام مسلمانان سرانجام به سال ۱۰۹۹ به اورشلیم رسیدند. بعد از اینکه، شهر پس از حدود پنج هفته محاصره سقوط کرد، صلیبی‌ها وارد آن شدند. آنها چنان وحشی‌گری از خود نشان دادند که جهان تا کنون به چشم خود ندیده است. تمام



صلیبی‌ها اورشلیم را با خاک یکسان کردند. تصویر قرون وسطایی بالا
صحنه‌هایی از این حادثه وحشتناک را نشان می‌دهد.

مسلمانان و یهودیان شهر از لبه تیغ گذشتند. به گفته یکی از مورخان « آنها تمام عرب‌های مسلمان و ترک‌هایی را که یافتند از زن و مرد کشتند»². یکی از صلیبی‌ها به نام ریموند Raymond از آگیل Aguilés، این وحشیگری را با افتخار چنین توصیف کرده است:

مناظری عالی مشاهده می‌شد. برخی از مردان ما (که دلرحم‌ترین آنها بودند) سر دشمنانشان را بریده بودند، برخی دیگر آنها را تیرباران می‌کردند تا از برجها به زیر افتند، دیگران با انداختن آنها در میان شعله‌ها باز هم آنها را شکنجه می‌کردند. تل‌هایی از سرها، دست‌ها و پاها در خیابان‌های شهر دیده می‌شد. باید از روی اجساد انسانها و اسبان راهی گشوده می‌شد. اما اینها در مقایسه با آنچه در معبد سلیمان - مکانی که مراسم مذهبی اجراء می‌شد - اتفاق افتاده بود ناچیز می‌نمود ... مردان در حالی راه



صلیبی‌ها در سرزمینهایی که تصرف می‌نمودند هر ذی‌حیاتی را از دم تیغ می‌گذرانند.

نخستین بار یک سیستم اعتباری و چک شبیه بانک را به کار گرفتند. طبق نظر مؤلفین انگلیسی میکائیل بینت Michael Baigent و ریچارد لایف Richard Leigh، آنها نوعی نظام سرمایه‌داری قرون وسطائی را بنیان نهادند، و از طریق معاملاتی که بر پایه بهره یا ربا قرار داشت راه بانکداری مدرن را هموار کردند.^۵

شهبوران معبد، مسئول اصلی تهاجم صلیبی‌ها و قتل عام مسلمانان بودند. به همین دلیل صلاح‌الدین فرمانده بزرگ مسلمانان که لشکر صلیبی‌ها را در ۱۱۸۷ در نبرد حطین Hattin شکست داد و بیت المقدس را آزاد ساخت، با این که تعداد زیادی از مسیحیان را مورد عفو قرار داد، اما شهبوران معبد را به خاطر جنایاتی که مرتکب شده بودند محکوم به مرگ کرد. شهبوران معبد با وجود از دست دادن بیت المقدس، و تحمل تلفات سنگین، همچنان به حیات خود ادامه دادند. و علی‌رغم کاهش مستمر حضور مسیحیان در فلسطین، آنها قدرت خود را در اروپا افزایش دادند و ابتدا در فرانسه و سپس در سایر ممالک به حکومتی در درون یک حکومت تبدیل شدند.

می‌رفتند که خون تا زانوانشان و لگام اسبان بالا آمده بود^۳ طی دو روز لشگر صلیبی‌ها حدود چهل هزار مسلمان را به وحشیانه‌ترین شکل کشتند^۴. پس از آن صلیبی‌ها بیت‌المقدس را پایتخت خود قرار داده و یک حکومت پادشاهی کاتولیک را تأسیس کردند که از مرزهای فلسطین تا انطاکیه امتداد داشت.

بعدها، صلیبی‌ها مبارزه‌ای را برای حفظ موقعیت خود در خاورمیانه آغاز کردند. آنها مجبور بودند به منظور حفظ حکومتی که تأسیس کرده بودند، آنرا سازماندهی کنند. به این خاطر، آنها فرقه‌های نظامی تشکیل دادند که تا قبل از آن مشابه آن وجود نداشت. اعضای این فرقه‌ها از اروپا به فلسطین می‌آمدند و در نوعی صومعه زندگی می‌کردند و در آنجا آموزش‌های نظامی را برای جنگیدن با مسلمانان فرا می‌گرفتند. به خصوص، یکی از این فرقه‌ها با دیگران تفاوت داشت و دچار دگرگونی‌هایی گردید که بر روند تاریخ تأثیر گذارد. این فرقه شهسوران معبد (تامپلیه‌ها) بود.

شهسوران معبد

شهسوران معبد، با نام کامل، سربازان فقیر عیسی مسیح و معبد سلیمان، به سال ۱۱۱۸، شکل گرفتند. که ۲۰ سال بعد از اشغال بیت‌المقدس به دست صلیبی‌ها بود. مؤسسین فرقه دو شوالیه فرانسوی به نام هوق دپایو Hugh de Payens و گادفری دست‌آمر Godfery de St. Omer بودند. در ابتدا، این فرقه تنها نه عضو داشت، اما به تدریج گسترش یافت. دلیل آن که آنها در نام خود معبد سلیمان را به کار می‌بردند این بود که محلی را که به عنوان پایگاه خود برگزیده بودند کوهی بود که ویرانه‌های این معبد در آن قرار داشت. این همان جایی است که قبة الصخره قرار دارد.

شهسوران معبد خود را «سربازان فقیر» می‌نامیدند، اما در مدت کوتاهی بسیار ثروتمند شدند. زائرین مسیحی، که از اروپا به فلسطین می‌آمدند، تحت کنترل کامل این فرقه بودند، و شهسوران معبد با پول آنها بسیار ثروتمند شدند. به علاوه، آنها برای

شکی نیست که قدرت سیاسی آنها پادشاهان اروپایی را نگران ساخته بود. اما فقط جنبه سیاسی نبود که روحانیون مسیحی را نگران و ناراحت ساخته بود: فرقه به تدریج به عقاید مسیحیت مرتد شدند، و هنگامیکه در بیت المقدس بودند، اعتقادات مرموز و غریبی را برگزیدند. همچنین شایعاتی وجود داشت که آنها بر طبق این اعتقادات مراسم غریبی برگزار می کنند.

سرانجام، در سال ۱۳۰۷ فلیپ لو بل Philippe le Bel پادشاه فرانسه تصمیم گرفت که اعضاء فرقه را دستگیر کند. برخی از آنها موفق به فرار شدند اما اکثر آنها دستگیر شدند. پاپ کلمنت پنجم Pop Clement V نیز به این پاکسازی ملحق گردید. بسیاری از شهسوران معبد، بعد از بازجوئی‌ها و محاکمه‌های طولانی به انحرافات خود اعتراف، و پذیرفتند که از عقاید مسیحیت دست برداشته و در اجتماعات خود به حضرت مسیح اهانت کرده‌اند. سرانجام، در سال ۱۳۱۴ به دستور کلیسا و پادشاه، رهبران شهسوران معبد، که استاد اعظم نامیده می شدند و سرکرده آنها به نام ژاک دموله Jacques de Molay اعدام شدند و مابقی به زندان افتادند و فرقه متلاشی گشت و در ظاهر از بین رفت.

برخی از مورخین تمایل دارند که محاکمه شهسوران معبد را به عنوان توطئه‌ای از طرف پادشاه فرانسه قلمداد کنند، و شواهدی را از اتهامات تبرئه کنند. اما، این تفسیر از چند جنبه مردود است. مورخ مشهور انگلیسی، نستا. اچ. وبستر Nesta. H. Webster که اطلاعات فراوانی در مورد تاریخچه تشکیلات خفیه دارد، این ابعاد را در کتاب خود به نام «انجمن‌های سری و جنبش‌های ضد حکومت» تجزیه و تحلیل کرده است. طبق نظر وبستر، تمایل به تبرئه شهسوران معبد از اعتقادات منحرفی که طی محاکمه بآن اعتراف کردند بی مورد است. اولاً، در طی محاکمه، برخلاف ادعای رایج، همه شهسوران معبد شکنجه نشدند.

از طرفی، آیا می توان تصور کرد که اعترافات شواهدی به طور کامل در اثر تخیلاتی باشد که انسانها تحت تأثیر شکنجه از خود می سازند؟ واقعاً مشکل است قبول کنیم



شهبوران معبد عقاید بت پرستی
را در دین مسیحیت پرورش دادند.

توصیفاتى که از جزئیات مراسم پذیرش داوطلب از سوی افراد در کشورهای گوناگون ارائه شده و با وجودی که از لحاظ جمله بندی متفاوتند اما همگی دقیقاً مشابه یکدیگرند، کاملاً جعلی و خود ساخته باشند. اگر قربانیان این مطالب را خود ساخته بودند بطور قطع با یکدیگر متناقض بودند. آنها در زیر شکنجه برای راضی کردن بازپرس خود، اجرا شدن هر نوع مناسک عجیب و غریب و غیر عادی را فریاد می زدند. اما برعکس، به نظر می رسد که تمام آنها، کم و بیش مراسم مشابهی را با ریزه کاری های مشخص توصیف کرده اند، که نشان دهنده شخصیت گوینده می باشد و تمام داستانها در اصل با هم تطابق دارند^۶.

به هر حال، محاکمه شهبوران معبد با انهدام فرقه خاتمه یافت. اما، هر چند فرقه ظاهراً منهدم شد، اما در واقع از بین نرفت. در طی توقیف سریع سال ۱۳۰۷ برخی از شهبوران معبد گریختند و موفق شدند که خود را مخفی کنند. طبق فرضیه ای که بر



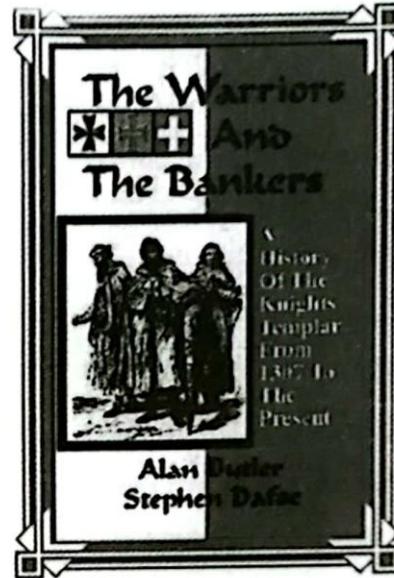
شهسواران معبد از عالم مسیحیت گریختند و به پادشاه اسکاتلند روبرت. د. بروس پناه بردند.

اساس مدراک تاریخی مختلف شکل گرفته است تعداد زیادی از آنها به اسکاتلند پناهنده شدند. یعنی به تنها سرزمین سلطنتی اروپا که هنوز در قرن چهاردهم، اقتدار کلیسا را به رسمیت نشناخته بود. در آنجا آنها تحت حمایت پادشاه اسکاتلند روبرت بروس Robert The Bruce تجدید سازمان کردند. مدتی بعد آنها روش مناسبی برای مخفی شدن یافتند که توسط آن به حیات سری و مخفیانه خود ادامه می دادند: آنها به مهمترین صنف در جزایر قرون وسطی انگلستان یعنی لژ بنایان رخنه کردند و سرانجام کاملاً این لژها را تحت کنترل خود در آوردند.⁷

با شروع عصر مدرن لژ بنایان نام خود را به "لژهای ماسونی" تغییر دادند. آئین اسکاتلندی قدیمی ترین شاخه فراماسونری است و تاریخ آن به اوایل قرن چهاردهم زمانی که شهسواران معبد به اسکاتلند پناهنده شدند باز می گردد. و نامهایی که به

بالاترین مقامها در آئین اسکاتلندی داده می شود همان عناوینی است که سده های پیشین به شوالیه های فرقه شهسوران معبد داده می شد. و تا امروز نیز از آنها استفاده می شود.

به طور خلاصه، شهسوران معبد از بین نرفتند، بلکه فلسفه، عقاید و شعائر آنها تحت پوشش فراماسونری همچنان باقی مانده است. مدارک تاریخی متعددی از این فرضیه حمایت می کنند و امروزه تعداد زیادی از مورخین غربی چه فراماسون باشند و چه نباشند آنها پذیرفته اند. ما در کتاب «نظم نوین فراماسونری» این مدارک را دقیقاً مورد بررسی قرار داده ایم. فرضیه ای که



جنگجویان و بانکداران:

کتابی در مورد شهسوران معبد ریشه ماسونری را به شهسوران معبد می رساند اغلب در نشریاتی که ماسونها برای اعضاء خود منتشر می کنند آورده شده است. فراماسونها با این عقیده موافقت زیادی دارند. یکی از این نشریات که معمار سنان Minar Sinan (نشریه فراماسونری ترکیه) نامیده می شود، ارتباط بین فرقه شهسوران معبد و فراماسونری را این چنین بیان کرده است:

«در سال ۱۳۱۲، وقتی پادشاه فرانسه، زیر فشار کلیسا، فرقه شهسوران معبد را منحل کرد و دارایی آنها را به شوالیه های سنت جان در اورشلیم واگذار کرد، فعالیت شهسوران معبد متوقف نگردید اکثریت شهسوران معبد به لژهای فراماسونری که در آن زمان در اروپا فعالیت می کردند پناهنده شدند. رهبر شهسوران معبد مابیناک Mabeignac، با معدودی از اعضاء، تحت حمایت بنایی با نام مک بناش Benach Mac، در اسکاتلند پناه گرفتند. پادشاه اسکاتلند روبرت رابوس، آنها را پذیرفت و به آنها اجازه داد که نفوذ زیادی در لژهای ماسونی اسکاتلند پیدا کنند. در نتیجه لژهای اسکاتلند از نظر صنفی و عقیدتی اهمیت فوق العاده ای پیدا کردند.

امروزه فراماسونها از مک بناش با احترام یاد می‌کنند. ماسونهای اسکاتلند که وارث شهسوران معبد بودند، سالها بعد آنرا به فرانسه باز گرداندند و در آنجا پایه‌های آیینی را استوار کردند که به عنوان آئین اسکاتلند شناخته می‌شود»⁸

مجله فراماسونری ترکیه، «معمار سنان» اطلاعات فراوان دیگری در مورد ارتباط بین فرقه شهسوران معبد و فراماسونری ارائه می‌دهد. در مقاله‌ای با عنوان «شهسوران معبد و فراماسونری» ذکر می‌کند که «آداب و مراسم پذیرش در فرقه شهسوران معبد شبیه به فراماسونری کنونی است»⁹ بر طبق همین مقاله اعضاء فرقه شهسوران معبد هم مانند ماسونری یکدیگر را برادر خطاب می‌کردند¹⁰. در انتهای مقاله می‌خوانیم:

فرقه شهسوران معبد و سازمان ماسونی تأثیر چشمگیری بر یکدیگر گذاشته‌اند. مناسک صنفی به قدری شبیه هم هستند که به نظر می‌رسد از شهسوران معبد تقلید شده باشد. از این نظر ماسونها تا حد زیادی خود را به شهسوران معبد مربوط می‌دانند و می‌توان گفت آنچه به عنوان علوم خفیه (سری) اصیل ماسونری معروف است از شهسوران معبد به آنها به ارث رسیده است. به طور خلاصه همانطور که در عنوان مقاله آوردیم، می‌توان گفت که نقطه آغاز صنعت خسروانی فراماسونری و خط‌مش عضوگیری سری متعلق به شهسوران معبد بوده و نقطه پایانی آن متعلق به فراماسونها می‌باشد.¹¹ «

نهایتاً واضح است که ریشه‌های فراماسونری به فرقه شهسوران معبد باز می‌گردد و ماسونها فلسفه این فرقه را پذیرفته‌اند. ماسونها خود این مطلب را قبول دارند البته مطمئناً نکته مهم برای بحث ما ماهیت این فلسفه است. چرا شهسوران معبد نسبت به مسیحیت مرتد شده و به یک فرقه بدعت‌گذار تبدیل شدند؟ چه چیز آنها را به این سمت سوق داد؟ چرا آنها در اورشلیم دچار چنین تغییری شدند؟ آژانس ماسونری چه تأثیری بر کلیت و قلمرو فلسفه مورد قبول شهسوران معبد گذارده است؟

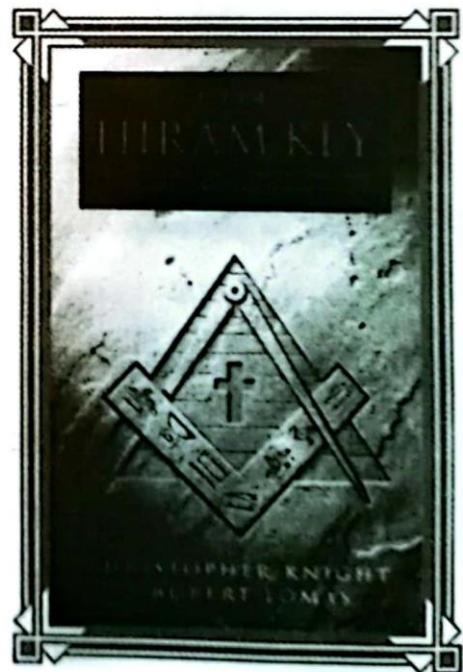
شهبوران معبد و کابالا

کتابی با نام کلید حیرام The Hiram Key که دو فرد ماسون به نامهای کریستفر نایت Christopher Knight و روبرت لوماس Robert Lomas نگاشته‌اند حاوی حقایق مهمی در ارتباط با ریشه‌های فراماسونری است. طبق نظر این مؤلفین به طور قطع ماسونری ادامه شهبوران معبد است. علاوه بر این، مؤلفین منشاء شهبوران معبد را هم مورد بررسی قرار داده‌اند.

بر اساس فرضیه آنها شهبوران معبد وقتی که در اورشلیم بودند دچار تغییرات زیادی شدند. آنها به جای عقاید مسیحیت، اعتقادات دیگری را پذیرفتند. و ریشه این تغییر رازی بود که آنها در معبد سلیمان در بیت المقدس جایی که در خرابه‌های آن دست به کاوش زده بودند یافتند. نویسندگان توضیح می‌دهند که شهبوران معبد نقش خود به عنوان محافظین زائرین مسیحی که از فلسطین دیدار می‌کردند را به عنوان پوششی به کار می‌گرفتند. اما هدف واقعی آنها کاملاً متفاوت بود:

.... مدارکی وجود ندارد که شهبوران معبد نخستین، از زائرین محافظت کرده باشند، اما از طرف دیگر ما بلافاصله مدارک قطعی یافتیم که آنها در زیر خرابه‌های معبد هیروود دست به حفاری‌های گسترده‌ای زده‌اند¹² مؤلفین کتاب کلید حیرام تنها کسانی نیستند که مدارکی در این مورد یافته‌اند. مورخ فرانسوی گوتان دولافورژ Gaetan de la Forge نیز همین عقیده را دارد: وظیفه واقعی نه شوالیه، تجسس در منطقه به منظور به دست آوردن آثار مقدس و دست نوشته‌های اسرارآمیز یهودیت و مصر باستان بود¹³

در اواخر قرن نوزدهم چارلز ویلسون از رسته‌ها و مهندسیین سلطنتی، پژوهشهای باستان شناسی را در



کلید حیرام: فراغنه، فراماسون
کشف طومارهای سری یهودیان

اورشلیم آغاز کرد. او به این نتیجه رسید که شهسوران معبد برای مطالعه ویرانه‌های معبد به اورشلیم آمده‌اند. ویلسون به نشانه‌هایی از حفاری و کاوش در زیر پایه‌های معبد برخورد کرد و نتیجه گرفت که این کار توسط ابزارهایی انجام گرفته که متعلق به شهسوران معبد بوده است. این اقلام هنوز در کلکسیون روبرت برایدون صاحب گسترده‌ترین آرشیو اطلاعاتی در مورد شهسوران معبد وجود دارد.¹⁴

نویسندگان کتاب کلید حیرام معتقدند که این کاوشهای شهسوران معبد بدون نتیجه نبوده است و فرقه در اورشلیم آثار مقدس خاصی کشف کرده است که دیدگاه آنها نسبت به جهان را تغییر داده است. محققین بسیاری نیز همین عقیده را دارند. آنجا چیزی وجود داشته که موجب گردیده شهسوران معبد علی‌رغم این واقعیت که قبلاً مسیحی بوده‌اند و از یک بخش مسیحی نشین جهان آمده‌اند، مجموعه عقاید و فلسفه‌ای را بپذیرند که کاملاً با مسیحیت تفاوت داشته باشد، آئین‌های بدعت‌گذارانه و تشریفات جادوی سیاه را انجام دهند.

طبق نظر بسیاری از محققین این «چیز» کابالا بوده است.

معنی لغوی کابالا «سنت شفاهی» است. فرهنگ‌های لغت و دایرةالمعارفها آنرا شاخه‌ای محرمانه و اسرارآمیز از یهودیت می‌دانند. طبق این تعریف کابالا در مورد معانی نهانی تورات و سایر نوشتجات مذهبی یهودیت تحقیق می‌کند. اما وقتی ما مسأله را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که واقعیت کاملاً چیز دیگری است. این حقایق ما را به این نتیجه می‌رساند که کابالا ساختاری است که ریشه در الحادی و بت‌پرستی؛ که قبل از تورات وجود داشته دارد و با نزول تورات در میان یهودیان رایج شده است.

این حقیقت جالب توجه در مورد کابالا، در منبعی به همان اندازه جالب و قابل توجه توضیح داده شده است. مرات ازکان Murat Ozgen، یک فراماسون ترک، مطلب زیر را در کتاب خود به نام «فراماسونری چیست و به چه چیز شبیه است؟» آورده است:

ما دقیقاً نمی‌دانیم که کابالا از کجا آمده یا چطور ایجاد شده است. این یک نام کلی برای



هر چند کابالا در یهودیت پرورش یافت اما خاستگاه آن خارج از یهودیت است.

کابالا از عقاید الحادی مصر باستان و بین النهرین برخاسته است.

یک فلسفه منحصر به فرد رمزآمیز و باطنی با اصول ماوراء طبیعی است که خویشاوندی فوق‌العاده‌ای با دین یهود دارد. و از آن به عنوان عرفان یهودی نام برده می‌شود اما برخی از ویژگی‌های آن نشان می‌دهد که بسیار قبل از تورات به وجود آمده است.¹⁵

مورخ فرانسوی به نام گوگنو دموسو Gougenot des Mousseaux توضیح می‌دهد که کابالا عملاً کهن تر از یهودیت است.¹⁶

مورخ یهودی به نام، تئودور ریناخ Theodore Reinach می‌گوید که کابالا «یک سم بی‌صدا بود که وارد عروق یهودیت گردید و تمام آنرا آلوده کرد»¹⁷ سلیمان ریناخ، کابالا را اینطور توصیف کرده است: «یکی از بدترین انحرافات ذهن بشر»¹⁸.

دلیل ریناخ برای اینکه کابالا یکی از بدترین انحرافات ذهن بشر است، این است که تعالیم آن به شدت با جادوگری ارتباط دارد. هزاران سال، کابالا سنگ بنای هر نوع مراسم جادوگری بود. اعتقاد بر این بود که شاخام‌هایی که کابالا را مطالعه کنند، دارای قدرت عظیم جادوگری می‌گردند. خیلی از غیر یهودیان هم تحت تأثیر کابالا قرار گرفتند و سعی می‌کردند با به کار بردن تعالیم آن به جادوگری بپردازند. گرایش به امور اسرارآمیز که در اواخر قرون وسطی در اروپا به اوج رسید و به ویژه به صورت کیمیاگری نمود پیدا کرد تا حد زیادی در کابالا ریشه داشت.

نکته عجیب این است که یهودیت یک دین یکتاپرستی است و با نزول تورات به موسی (علیه‌السلام) آغاز گردیده است. اما، در این دین، ساختاری که کابالا نامیده می‌شود به وجود آمده که اصول جادوگری را که توسط دین ممنوع شده پذیرفته است. این موضوع آنچه را که در بالا ذکر کردیم اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که کابالا در واقع عاملی است که از خارج وارد یهودیت شده است.

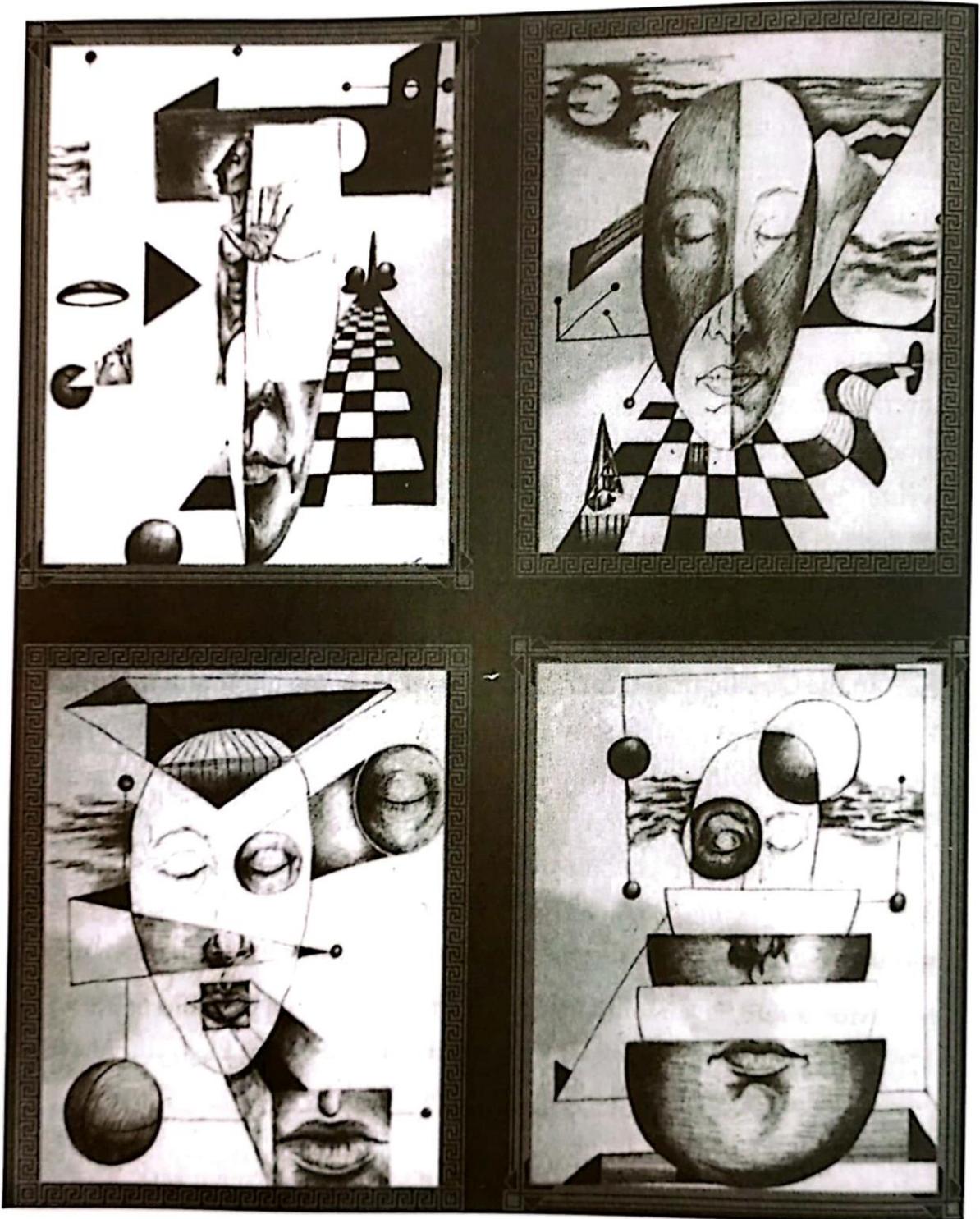
اما، منشاء این عامل کجاست؟

مورخ یهودی به نام فیبر اولیوت Fabre d'Olivet می‌گوید که کابالا از مصر باستان آمده است. طبق نظر این نویسنده ریشه‌های کابالا به مصر باستان باز می‌گردد. کابالا سنتی بود که

جهان تاریک کابالا



مورخ یهودی تئودور ریناخ کابالا را به عنوان «سمی بی سروصدا که وارد عروق یهودیت گردید و کل آن را آلوده ساخت» توصیف می‌کند. سلیمان ریناخ کابالا را «یکی از بدترین انحرافات ذهن بشر» می‌داند. این تصاویر از کارهای کابالیستی مدرن است که جهان تاریک کابالا را منعکس می‌سازد.



برخی از رهبران بنی اسرائیل در مصر باستان آموختند و به صورت شفاهی نسل به نسل منتقل گردید¹⁹.

به همین دلیل، ما باید برای یافتن منشاء اصلی زنجیره کابالا - شهسوران معبد - فراماسونری نگاهی به مصر باستان داشته باشیم.

جادوگران مصر باستان

مصر باستان فراعنه یکی از قدیمی ترین تمدن‌های جهان است. که یکی از ستمکارترین آنها هم بوده است. آثار باستانی شکوهمند که هنوز از مصر باستان به جا مانده است - اهرام، ابوالهول و ابلیسک‌ها - به دست صدها هزار برده که تا سرحد مرگ در زیر شلاق و تهدید به گرسنگی کار می‌کردند ساخته شده است. فراعنه، فرمانروایان مطلق مصر می‌خواستند که مظهر خدا به شمار روند و مورد پرستش مردم قرار گیرند. یکی از منابع اطلاعات ما در مورد مصر باستان کتیبه‌های به جای مانده از آن است. این کتیبه‌ها در قرن نوزدهم کشف شدند، و بعد از تلاش بسیار، الفبای مصری رمزگشائی شد و اطلاعات بسیاری در مورد این کشور در اختیار ما گذارد. اما چون این کتیبه‌ها توسط مورخین رسمی حکومتی نگاهشته شده است، مملو از توصیفات متعصبانه‌ایست که برای تمجید و ستایش حکومت آورده شده‌اند.

البته، برای ما، بهترین منبع کسب اطلاعات در این مورد قرآن است.

در قرآن، در داستان موسی، اطلاعات مهمی در مورد نظام مصر به ما داده می‌شود. آیات نشان می‌دهند که دو کانون مهم قدرت در مصر وجود داشته است: فرعون و شورای داخلی فرعون. این شورا تأثیر مهمی بر فرعون داشت، فرعون اغلب با آنها مشورت می‌کرد و گاهی از پیشنهادات آنها پیروی می‌کرد. آیاتی که در زیر آورده شده تأثیر این شورا بر فرعون را نشان می‌دهند:

و موسی خطاب کرد: «ای فرعون! محققاً، منم فرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان سزاوار آنم که بر خدا چیزی جز حق (به خلق) نگویم* من دلیلی بس روشن از جانب



یک کتیبه مصر باستان به خط هیروگلیف.

پروردگارتان برای شما آوردم پس (تو ای فرعون!) بنی اسرائیل را با من بفرست. * (فرعون) پاسخ داد: «اگر دلیلی (برای صدق خود در دعوی رسالت داری) پس اگر راست می‌گویی آن را بیاور* پس (موسی، هم) عصای خود را بیفکنند، و ناگاه (آن عصا) اژدهایی پدیدار گردید* و دست خود را (از جیب) برآورد و ناگاه بینندگان را آفتابی تابان بود* گروهی از قوم فرعون گفتند: «بی شک این (شخص) ساحری (سخت ماهر و) دانا است.* اراده آن دارد که شما را از سرزمین خود بیرون کند. اکنون (در کار او) چه دستوری می‌دهید؟ * (قوم به فرعون) گفتند* «موسی و برادرش هارون را (زمانی) باز دار و اشخاصی را به شهرها بفرست * تا هر ساحر (زبردست) دانایی را به حضور تو جمع آورند. (اعراف: ۱۱۲-۱۰۴).

باید توجه شود شورایی که در این آیات ذکر گردیده، شورایی است که فرعون را راهنمایی کرده، سپس علیه موسی تحریک می‌کند و روشهای خاصی را به او توصیه می‌نماید اگر در اسناد تاریخ مصر جستجو کنیم، متوجه می‌شویم که این شورا، از دو بخش اصلی تشکیل می‌شود: سپاهیان و کاهنان.

لازم نیست که در مورد اهمیت سپاهیان توضیح دهیم؛ چون اصل قدرت نظامی رژیم فراعنه از آن بود. اما، باید در مورد نقش کاهنان دقت بیشتری به خرج دهیم. کاهنان مصر باستان به طبقه‌ای متعلق بودند که قرآن از آنها به عنوان جادوگران نام برده است. آنها مظهر آئینی بودند که از رژیم حمایت می‌کرد. اعتقاد بر این بود که آنها قدرتهای ویژه‌ای دارند و صاحب دانش‌های محرمانه هستند. آنها با چنین اقتداری بر مردم مصر نفوذ داشتند و در درون زمامداری فراعنه موقعیت خود را تضمین می‌کردند. این طبقه که در اسناد مصری به نام «کاهنان آمون» شناخته می‌شوند. توجه خود را به تعلیم و انجام جادوگری و آئین‌الحادی خود معطوف کرده بودند و علاوه بر این علوم مختلفی از جمله ستاره‌شناسی ریاضیات و هندسه را نیز مطالعه می‌کردند.

این طبقه از کاهنان یک فرقه بسته و سری بودند که دانش خاصی در اختیار داشتند. چنین فرقه‌هایی عموماً به عنوان سازمانهای علوم خفیه شناخته می‌شوند. در مجله‌ای به نام ماسون درگیزی (نشریه ماسونی) که در بین ماسونهای ترکیه توزیع می‌گردد، بیان شده که ریشه‌های فراماسونری به این نوع فرقه علوم خفیه باز می‌گردد و به خصوص از کاهنان مصر باستان نام برده شده است:

با رشد تفکر در انسان، علم پیشرفت کرده و با پیشرفت علم تعداد رموز در دانستنی‌های یک سیستم خفیه افزایش می‌یابد. در طی این پیشرفت، این بنگاه‌های علوم خفیه که ابتدا در شرق در چین و تبت به وجود آمده و سپس به هند، بین‌النهرین و مصر گسترش یافتند، پایه‌های یک دانش روحانی را بنا نهادند که هزاران سال به کار گرفته شد و پایه‌های قدرت کاهنان مصر را تشکیل داد²⁰.

بین فلسفه خفیه کاهنان مصر باستان و فراماسونهای کنونی آیا می‌تواند ارتباطی وجود داشته باشد؟ مصر باستان - نمونه کلاسیک از یک ساختار سیاسی خدانشناس در قرآن - که هزاران سال پیش از بین رفته است. آیا می‌تواند امروزه تأثیری داشته باشد؟ برای پیدا کردن پاسخ این سئوالات، ما باید عقاید کاهنان مصر باستان در مورد منشاء جهان و حیات را بررسی کنیم.



در مصر باستان مهمترین حامیان رژیم فرعون طبقه کاهنان (ساحران) بودند. بعدها عقاید آنها ریشه‌های کابالا را تشکیل داد و از آنها به فراماسونری منتقل گشت.

مصریان باستان معتقد به تکامل ماتریالیستی بودند.

نویسندگان ماسون انگلیسی تبار کریستوفر نایت و روبرت لوماس در کتاب خود کلید حیرام، بر این عقیده‌اند که مصر باستان جایگاه مهمی در منشاء ماسونری دارد. طبق نظر این مؤلفین مهمترین عقیده‌ای که از مصر باستان به ماسونری مدرن منتقل شده است این است که جهان با خود و از خود به وجود آمده و برحسب احتمال و شانس تکامل یافته است. آنها این عقیده جالب را اینگونه بیان کرده‌اند:

مصریان معتقد بودند که ماده همواره موجود بوده است؛ برای آنها این طرز فکر که خداوند چیزی را از نیستی مطلق خلق کند غیر منطقی می‌نمود. آنها بر این عقیده

بودند که جهان هنگامی آغاز گردید که نظم از آشوب نمایان گردید، و آنچه تا قبل از آن وجود داشت نبرد بین نیروهای نظم‌دهنده و بی‌نظمی بود... این حالت آشوب را نون NUN می‌نامیدند و همانند توصیف سومریان ... معتقد بودند ... مگای تاریک، بی‌آفتاب، دارای آب با نیرویی خلاق درون آن بود که دستور شروع نظم را صادر کرد. این نیروی خفته در جوهر آشوب نمی‌دانست که وجود دارد بلکه یک امکان، یک پتانسیل بود که درون بی‌برنامگی آشوب تنیده شده بود²¹.

هماهنگی و سازگاری عقایدی که توصیف گردید با نظرات تشکیلات ماتریالیستی کنونی قابل توجه است. نظراتی که در مجامع علمی با اصطلاحاتی مانند: «فرضیه تکامل»، «فرضیه آشوب» و «سازماندهی ذاتی ماده» بیان می‌گردند. لایت و لوماس بحث خود را اینگونه ادامه می‌دهند:

این توصیف از خلقت به طرز شگفت‌انگیزی با دیدگاه علوم جدید مطابقت دارد به خصوص با «فرضیه آشوب» که طرح‌های پیچیده‌ای را شامل می‌گردد که طبق قواعد ریاضیات و طی اتفاقات کاملاً بی‌نظم شکل گرفته و تکرار می‌گردند²². نایت و لوماس ادعا می‌کنند که بین عقاید مصریان باستان و علم جدید سازگاری



«جهان بینی» مصر
باستان همچون این
بیکره‌ها مدفون
نگردید بلکه توسط
انجمن‌های سری که
خود را وارثان
مصر باستان می‌دانستند
به این میدان منتقل
گشت

وجود دارد اما منظور آنها از علم جدید (که ما بر آن تأکید داریم) مفاهیم ماتریالیستی مثل فرضیه تکامل یا فرضیه آشوب است. با وجود این که این فرضیه‌ها هیچ اساس علمی ندارند، طی دو قرن گذشته، به زور به حوزه علم تحمیل شده‌اند و از نظر علمی موجه نشان داده شده‌اند. (در بخش‌های آینده ما به بررسی کسانی می‌پردازیم که این فرضیه‌ها را به جهان علم تحمیل کرده‌اند.)

اینک، ما به نقطه حساسی در این بخش از کتاب رسیده‌ایم. اجازه دهید آنچه را که تا کنون کشف کرده‌ایم خلاصه کنیم:

۱ - ما بحث را با بررسی فرقه شهسوران معبد که تصور می‌شود منشاء ماسونری است شروع کردیم. دیدیم که هر چند فرقه شهسوران معبد به عنوان یک فرقه مسیحی شکل گرفت. اما آنها تحت تأثیر برخی مکتب و آموزه‌های سری که در اورشلیم کشف کرده بودند قرار گرفته و کاملاً نسبت به مسیحیت مرتد شده و به یک سازمان ضد مذهب که مراسم بدعت‌گذارانه انجام می‌دهند تبدیل شدند.

۲ - وقتی پرسیدیم که این تعلیمات که بر شهسوران معبد تأثیر گذارد چه بود فهمیدیم که در حقیقت چیزی به جز کابالا نبوده است.

۳ - وقتی کابالا را بررسی کردیم، مدارکی به دست آوردیم که نشان می‌داد هر چقدر هم که کابالا شبیه عرفان یهودیت باشد، در واقع مکتب و آموزه‌های الحادی کهن‌تر از یهودیت است که بعدها به آن وارد گردیده و ریشه‌های واقعی آن به مصر باستان برمی‌گردد.

۴ - مصر باستان تحت سیطره نظام الحادی فراغنه بود و ما در آنجا عقیده‌ای را یافتیم که پایه فلسفه‌های الحادی مدرن را تشکیل می‌دهد: که جهان به خودی خود موجود بوده و براساس احتمال تکامل می‌یابد.

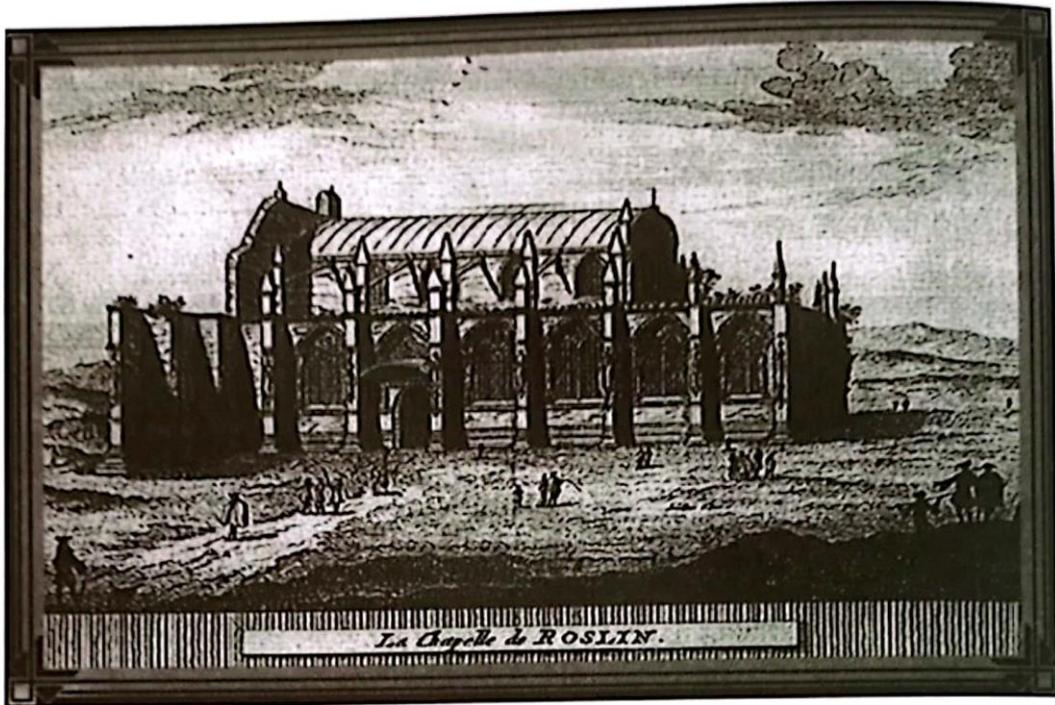
مجموع این واقعیات تصویر جالبی را ترسیم می‌کنند. آیا رونق داشتن فلسفه کاهنان مصر باستان در زمان حال اتفاقی است یا ردپاهای آشکار یک زنجیره (کابالا - شهسوران معبد - ماسونری) مسئول حفظ تفوق این فلسفه تا این زمان است؟

آیا ممکن است ماسونها که از قرن هجدهم اثر خود را بر تاریخ جهان به جا گذاشته‌اند موجب بروز انقلابها، ترویج فلسفه‌ها و نظامهای سیاسی گشته‌اند و ارثین جادوگران مصر باستان باشند؟

برای آنکه پاسخهای شفافتری برای این سئوالات بیابیم، باید در ابتدا حوادث تاریخی را که هم اینک به طور کلی بیان کردیم به طور دقیق مورد بررسی قرار دهیم.

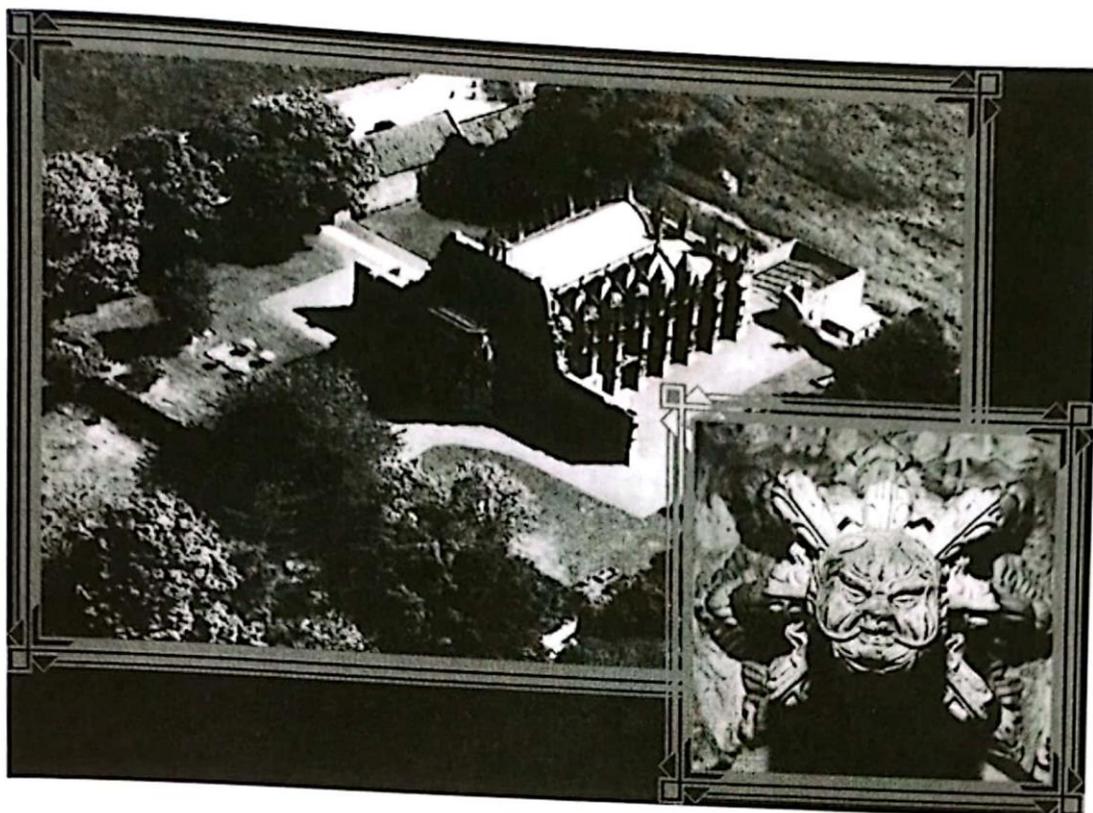


معبد تامپلار - ماسون: کلیسای رزلین



کلیسای معروف به «رزلین شاپل» نزدیک ادینبورگ در اسکاتلند بعنوان نمادی از عقاید الحادی و بدعت‌گذارانه شهبوران معبد شناخته می‌شود. جانشینان آنها یعنی ماسون‌ها و روزی‌کراسین‌ها در هنگام ساخت این بنا از نمادهایی که نشان‌دهنده فلسفه الحادی و آنها بود بهره بردند.

در یک نشریه ماسونی ترکیه به نام معمار سنان، منشأ ماسونی و اجزاء الحادی این کلیسا این گونه بیان شده است: «متقاعد کننده‌ترین دلیل اتحاد شهبوران معبد و ماسون‌ها در اسکاتلند قلعه و کلیسای کوچکی است که در دهکده رزلین، واقع در ۱۰ کیلومتری جنوب ادینبورگ و ۱۵ کیلومتری مرکز باستانی شهبوران معبد در بالانترودوگ قرار دارد. شهبوران معبد در این ناحیه و در این قلعه بویژه بعد از ۱۳۱۲ تحت حمایت بارون سنت کلر می‌زیستند... کلیسا بین سالهای ۴۸-۱۴۴۶ توسط سر ویلیام سنت کلر که یکی از برجسته‌ترین اشراف‌زادگان دوران خود در اسکاتلند و حتی اروپا بود، بنا گردید. ماسون‌ها و فرقه روزی‌کراسین‌ها در ساخت آن کوشیدند. معمار اصلی این بنا، استاد اعظم شهبوران معبد سر ویلیام سنت کلر بود، که معماران دوره‌گرد و سنگ‌تراشان را از سراسر اروپا جمع کرد و در نزدیک دهکده رزلین خانه‌های جدیدی بنا شد و لژی در آن افتتاح گردید.....»



کلیسای رزلین در حال حاضر نمونه‌ای از نمادهای بت پرستی و پاکان

نقشه و دکوراسیون کلیسا منحصر به فرد است. نمونه دیگری از آن در اسکاتلند یا حتی اروپا وجود ندارد. این کلیسا بخوبی فضای معبد هیروود را بخود گرفته و هر قسمت از آن با نمادهای ماسونی تزیین شده است. از این نمادها نقش برجسته‌های روی دیوارها و طاق نماها که سر حیرام و قاتل او را تصویر می‌کنند نقش برجسته مراسم عضویت فرد جدید، و سنگ تاج‌های طاق نماها و پرگارها را می‌توان دید. بجز این واقعیت، کلیسا به سبک الحادی واضحی از مصری، عبری، سبک گوتیک، نورماندی، سلطیک، اسکاندیناوی و اجزاء معماری شهسوران معبد و ماسونی احداث گردیده است و شامل نمونه‌های عالی سنگ‌کاری می‌باشد. یکی از جالب‌ترین متدهای آن تزیین سرستون‌ها با نقش کاکتوس و ذرت علاوه بر اشکال گیاهی متفاوت دیگری است....

عناصر الحادی فراوانی در تزیین داخل کلیسا به کار رفته است، کشیشی در مورد مراسم غسل تعمیدی که برای بارون رزلین در سال ۱۵۸۹، انجام گرفته گزارشی تدوین کرده و در آن این چنین اعتراض کرده است: «از آنجا که کلیسا آکنده از بت است هیچ جای مناسبی برای انجام مراسم وجود ندارد». در اثر فشارهایی که بر بارون اولیور وارد آمد در ۳۱ اگوست ۱۵۹۲ محراب کلیسا که سبک الحادی داشت تخریب گردید.



- فصل دوم -

تاریخ کابالا

کتاب مقدس سفر خروج Exodus عنوان کتاب دوم تورات است. این کتاب توضیح می‌دهد که چگونه بنی اسرائیل تحت رهبری موسی مصر را ترک کرده و از ستمگری فرعون گریختند. فرعون بنی اسرائیل را وادار می‌کرد که چون بردگان کار کنند و به آزادی آنها رضایت نمی‌داد. اما وقتی فرعون با معجزاتی که خداوند از طریق موسی انجام می‌داد و مصایبی که بر مردمان خود تحمیل می‌کرد مواجه گردید، نرم‌تر شد؛ و به این ترتیب یک شب بنی اسرائیل گردهم آمدند و مهاجرت خود از مصر را آغاز کردند. پس از آن فرعون بر بنی اسرائیل هجوم آورد اما خداوند با معجزه دیگری که از طریق موسی انجام داد آنها را حفظ کرد.

اما، ما در قرآن معتبرترین توصیف خروج از مصر را می‌یابیم؛ چرا که تورات بعد از آنکه

بر موسی نازل گردید، دچار تحریفات فراوان شد. یک دلیل مهم برای این مطلب این است که در پنج کتاب تورات؛ سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد، و سفر تثنیه تناقضات فراوان وجود دارد. این واقعیت که سفر تثنیه با وصف رحلت و خاکسپاری موسی به پایان می‌رسد، مدرک مسلمی است که این بخش پس از مرگ موسی افزوده شده است. در قرآن، در وصف خروج بنی اسرائیل از مصر و در تمام داستانهای مربوط به آن کوچکترین تناقضی وجود ندارد؛ و داستان بدون ایراد نقل شده است. به علاوه، همانند

سایر داستانهای قرآنی خداوند تعالیم و رموز بسیاری را به تناسب در روند داستان بیان فرموده است. به همین دلیل وقتی این داستانها را به دقت بررسی کنیم، می‌توانیم درسهایی زیادی از آنها فرا بگیریم.



مجسمه‌ای که یهودیان می‌پرستیدند، براساس بررسی‌های متعدد، هنگامی که از دین حقیقی شان منحرف شدند بتی مصری بود که از طلا و به شکل گوساله‌ای ساخته شده بود.

گوساله طلایی

بر اساس آیات قرآن یکی از حقایق مهم در مورد خروج بنی اسرائیل از مصر این است که با وجود اینکه خداوند توسط حضرت موسی آنها را از ستمگری فرعون رهانید، علیه دین فرستاده شده از طرف خداوند طغیان کردند. بنی اسرائیل قادر نبودند یکتاپرستی که حضرت موسی به آنها ابلاغ می‌کرد را درک کنند و همواره به بت پرستی و شرک گرایش داشتند.

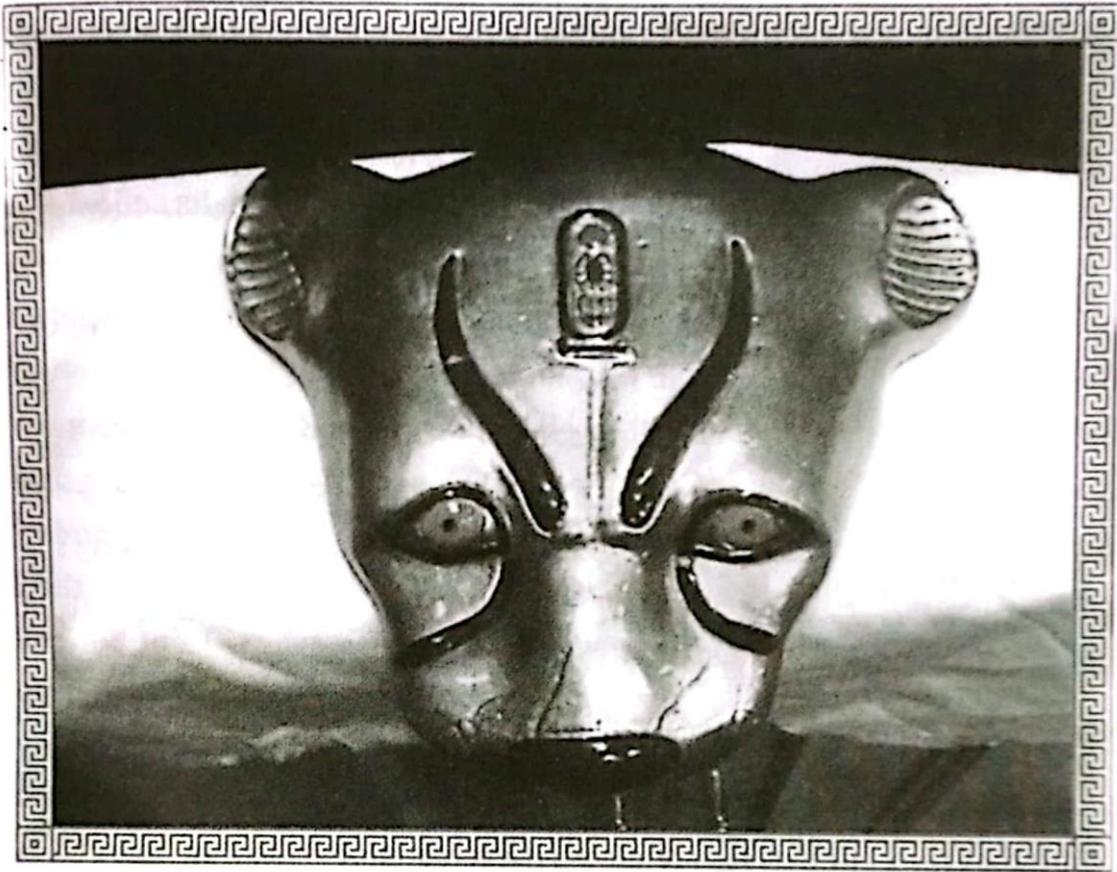
قرآن مجید این تمایل عجیب را اینگونه بیان فرموده است:

و بنی اسرائیل را از دریا (به ساحل سلامت) گذرانندیم. تا به قومی برخوردند که بر پرستش بتان خود همت گمارده بودند (پس به آئین بت پرستی مایل شدند و به موسی). گفتند: «ای موسی برای ما خدایانی مثل خدایانی که این بت پرستان را است مقرر کن». (موسی در جواب) گفت: «براستی شما مردم نادانی هستید * در حقیقت خدایانی که این جماعت بت پرستان را است فانی، و عقاید و آئین بتان باطل است». (اعراف: ۱۳۹-۱۳۸)

با وجود هشدارهای موسی، بنی اسرائیل به انحراف خود ادامه دادند و هنگامی که موسی برای تنها بالا رفتن از کوه سینا آنها را ترک نمود این انحراف کاملاً مشهود گردید. مردی به نام سامری با استفاده از غیبت موسی، خروج کرد. او به آتش گرایش بنی اسرائیل به بت پرستی دامن زد و آنها را مجاب کرد که پیکری از گوساله بسازند و آنرا پرستند:

موسی غضبناک و اندوهگین به سوی قومش بازگشت و گفت: «ای قوم من! آیا پروردگار شما به شما وعده‌های نیکو نداده بود؟ آیا وعده خدا طولانی شد؟ یا مایل شدید که غضب پروردگارتان به شما فرود آید که وعده مرا خلاف کردید؟ * گفتند: «ما به اختیار خود وعده تو را خلاف نکردیم، لکن از تجمل و زیور مردم بارهایی بردوش ما بود. آنها را در آتش افکندیم و سامری چنین (فتنه‌انگیزی و) راهنمایی کرد» * (آنگاه سامری) برای آنان پیکر گوساله‌ای بساخت که صدایی (شگفت همچون صدای گاوان) داشت و گفتند: این (گوساله) خدای شما و خدای موسی است که فراموشش کرده بود». (طه: ۸۸ - ۸۶)

چرا در بین بنی اسرائیل گرایش مستمری برای ساختن بت و پرستش آن وجود داشت؟ منشاء این انحراف از کجاست؟ واضح است جامعه‌ای که قبلاً هرگز اعتقادی به بتها نداشته ناگهان چنین رفتار پوچی را نمی‌پذیرد که بتی بسازد و آنرا پرستش کند. تنها کسانی که بت پرستی برایشان یک میل



بت دیگری از مصر باستان: هاتور، گوساله طلایی.

طبیعی به شمار می‌رود می‌توانند چنین رفتار غیر معقولی داشته باشند. اما بنی اسرائیل از زمان جد خود حضرت ابراهیم به یک خدای یگانه اعتقاد داشتند. نام «بنی اسرائیل» یا «پسران اسرائیل» اولین بار به پسران حضرت یعقوب نوه ابراهیم و سپس به تمام یهودیانی که از نسل او بودند اطلاق شد. بنی اسرائیل عقاید یکتاپرستی که از اجداد خود ابراهیم، اسحاق و یعقوب (علیهم‌السلام) به ارث برده بودند را حفظ کردند. آنها به همراه حضرت یوسف (علیهم‌السلام) به مصر آمدند و علیرغم اینکه در میان مصریان بت پرست زندگی می‌کردند، عقاید یکتاپرستی خود را مدتها حفظ کردند. در داستانهای قرآنی مشخص می‌گردد که وقتی حضرت موسی بر بنی اسرائیل نازل شد

آنها یکتاپرست بوده‌اند.

تنها توضیح این مسأله این است که بنی اسرائیل تحت تأثیر مردمان بت‌پرستی که در میان آنها زندگی می‌کردند قرار گرفته و شروع به تقلید از آنها کردند و بت‌پرستی ملل بیگانه را جایگزین دینی کردند که از طرف خداوند برای آنها برگزیده شده بود. (هر چند بسیاری از آنها به عقاید یکتاپرستی پایبند باقی ماندند). وقتی ما این موضوع را از دیدگاه مدارک تاریخی بررسی کنیم متوجه می‌شویم این آئین‌الحادی که بنی اسرائیل را تحت تأثیر قرار داد از مصر باستان بوده است. یک مدرک مهم در این زمینه گوساله طلایی است



مجسمه ای از هاتور در مصر باستان

که بنی اسرائیل آنرا وقتی موسی در کوه سینا بود پرستیدند و در واقع مدلی از دو بت مصری به نام هاتور Hathor و آفیس Aphis بود. نویسنده مسیحی ریچارد رایوز Richard Rives در کتاب خود با عنوان دیر زمانی در آفتاب می‌نویسد:

هاتور و آفیس خدایان گاو ماده و گاو نر مصر بودند که نماینده پرستش خورشید به شمار می‌رفتند. این ستایش تنها مرحله‌ای از تاریخ طولانی آفتاب‌پرستی مصریان بود. گوساله طلایی کوه سینا مدرکی کاملاً قطعی برای اثبات این است که مراسم مورد نظر مربوط به پرستش آفتاب است....²³

تأثیر مذاهب‌الحادی مصریان بر بنی اسرائیل در مراحل مختلفی اتفاق افتاد. بنی اسرائیل به مجرد اینکه با مردمان کافر برخورد کردند، این برخورد موجب بروز یک عقیده بدعت‌گذارانه گردید و همانطور که آیه قرآن تصریح می‌فرماید «گفتند: «ای موسی برای ما خدایانی مثل خدایانی که این بت پرستان را است مقرر کن.» (اعراف، ۱۳۸)

آنچه آنها به پیامبر خود گفتند: «... ای موسی به تو ایمان نمی آوریم مگر آنکه خدا را آشکار ببینیم» (بقره: ۵۵) نشان می دهد که آنها تمایل داشتند جسمی مادی را پرستش کنند که با چشم قابل رؤیت باشد همانطور که مذهب الحادی مصریان تصریح داشت.

گرایش بنی اسرائیل به کفر مصر باستان که در اینجا به آن اشاره گردید برای فهم تحریف ایجاد شده در متن تورات و منشاء کابالا مهم است. وقتی ما این دو موضوع را با دقت بررسی کنیم، خواهیم دید که در منشأ هر دوی آنها کفر و فلسفه ماتریالیستی مصر باستان یافت می شود.

از مصر باستان تا کابالا

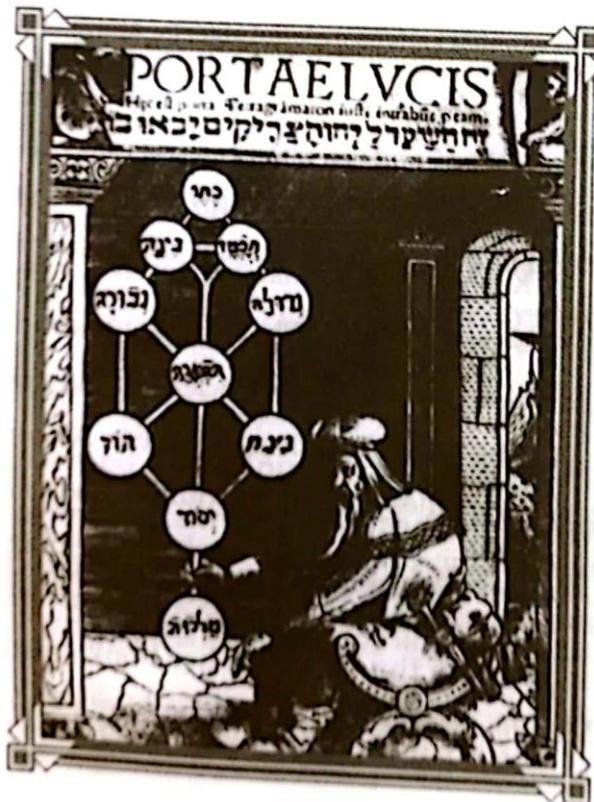
وقتی موسی هنوز زنده بود، بنی اسرائیل نمونه هایی از بت هایی که در مصر دیده بودند ساختند و شروع به پرستیدن آنها کردند. پس از رحلت موسی، مانع کمتری برای بازگشت بیشتر به انحرافات گذشته شان وجود داشت. البته، این موضوع را نمی توان به تمام یهودیان نسبت داد، اما برخی از آنها بت پرستی مصریان را پذیرفتند. در واقع، آنها اصول عقاید کاهنان مصری (ساحران فرعون)، را که در تاروپود باورهای اجتماعی عجین گشته بود منتقل کرده و ایمان اصلی خود را با وارد کردن این اصول عقاید تحریف نمودند.

اصول عقایدی که از مصر باستان به یهودیت وارد شده بود، کابالا بود. کابالا، نیز همانند دستگاه کاهنان مصری یک مکتب علوم خفیه بود، اساس آنها، بر جادوگری قرار داشت. جالب اینکه، کابالا توصیفی از آفرینش دارد که کاملاً با آنچه تورات بیان می دارد تفاوت دارد. این یک توصیف ماتریالیستی، بر اساس عقیده مصریان باستان و برمبنای وجود ازلی ماده است. مورات اوزگان Murat Ozgen فراماسون ترک، این مطلب را اینگونه بیان کرد:

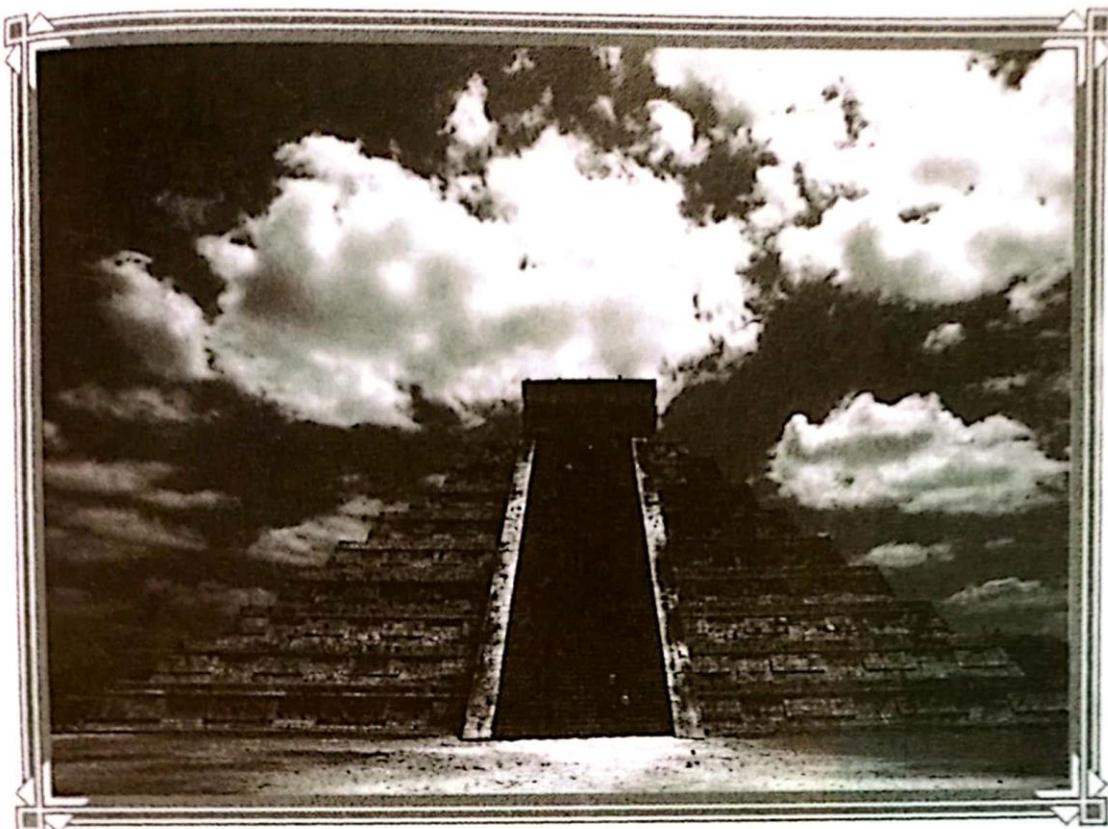
واضح است که کابالا سالها قبل از این که تورات به وجود آید تدوین شده است. بخش مهمی از کابالا، فرضیه ای در باره آفرینش جهان است. این فرضیه با روایت آفرینش

بیان شده در ادیان توحیدی خیلی تفاوت دارد. طبق نظر کابالا، در آغاز آفرینش، چیزهایی که سفیرا به معنی «حلقه‌ها» یا «مدارها» خوانده می‌شد با خصوصیات دوگانه مادی و روحانی تولد یافت. تعداد کل این چیزها، ۳۲ عدد بود. ۱۰ عدد اول نماینده نظام خورشیدی و بقیه نماینده توده ستارگان در فضا بودند. این ویژگی کابالا نشان می‌دهد که ارتباط تنگاتنگی با منظومه‌های ستاره‌شناسی باستانی دارد.... بنابراین، کابالا تفاوت بسیاری با دین یهود دارد و وابستگی بسیار نزدیکی با مذاهب رازآمیز باستانی در شرق دارد²⁴.

یهودیان، با پذیرش این تعالیم ماتریالیستی و اصول عقاید علوم خفیه که بر پایه جادوگری قرار داشت. ممنوعیت‌های مربوط به آن در تورات را نادیده گرفتند. آنها مراسم جادوگری مردمان کافر را اختیار کردند، و به این ترتیب، کابالا به عقاید اسرارآمیز در درون یهودیت مبدل گشت، هر چند برخلاف تورات بود. نویسنده انگلیسی نسترا. اچ



سفیرا یکی از آشکارترین تعابیر تعالیم الحادی کابالا است. نمایی از دایره‌ها که در این تصویر کابالیستی دیده می‌شود، یک سفیرا است. کابالیست‌ها سعی می‌کنند فرآیند آفرینش را توسط سفیراها توجیه کنند. سناریویی که آنها پیشنهاد می‌کنند، در واقع اسطوره‌ای الحادی است که با حقایق نازل شده در کتابها مقدس تضاد کامل دارد.



برخی از یهودیان تحت تأثیر فرهنگهای پاکان وبت پرست مصر باستان و بین‌النهرین قرار گرفتند و از تورات که خداوند برای هدایت آنها نازل فرموده بود روی برگردانیدند. و شروع به پرستش اشیاء مادی گوناگون کردند. تصویر بالا معبدی برای پرستش آفتاب را نشان می‌دهد.

وبستر. در کتاب خود با عنوان انجمن‌های سری و جنبش‌های ضد حکومت می‌گوید: همانطور که می‌دانیم، کنعانیان قبل از سکونت بنی اسرائیل در فلسطین به جادوگری می‌پرداختند، مصر، هند، و یونان نیز پیش‌گویان و غیب‌گویان خود را داشتند. یهودیان به جای بیزاری جستن از جادوگری که در قوانین موسی آمده است، این هشدارها را نادیده گرفته، تحت تأثیر جو غالب، با سنتهای مذهبی که از عقاید جادوگری (بخشی بصورت عاریت از دیگر نژادها و بخشی از سهم خودشان) به ارث برده بودند، عجین شدند. در همین زمان بخش نظری کابالای یهودی از فلسفهٔ مجوسان پارسی، و از نوافلاطونیان، و نوفیثاغورثیان عاریت گرفته شد. بنابراین، یکی از دلایل حقانیت مخالفین کابالیستها این است که اینک بطور قطع می‌دانیم کابالا منشأ کاملاً یهودی نداشته است.²⁵

در قرآن آیه‌ای وجود دارد که به این موضوع اشاره می‌کند. خداوند می‌فرماید که بنی اسرائیل آیین‌های سحرآمیز شیطانی را از منابعی خارج از دین خود فراگرفتند: و سخنانی را که شیاطین در ملک سلیمان (به افسون و جادوگری) می‌خواندند، پیروی کردند، و سلیمان هرگز به خدا کافر نگشت، لیکن آن دیوان که به مردم سحر یاد می‌دادند، کافر شدند، و (نیز پیروی کردند از) آنچه که بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت، در بابل نازل شده بود. در حالی که آن دو ملک به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند مگر آن که (بدو) می‌گفتند: «ما (و کارمان) فتنه و آزمایش است، مبادا کافر شوی!» و دیوان از آن دو چیزهایی می‌آموختند که با آن میان زن و شوهر جدایی می‌افکنند. هر چند به کسی زیان نمی‌رسانیدند مگر آنکه خدا می‌خواست، و چیزی می‌آموختند که به خلق زیان می‌رسانید و سودشان نمی‌بخشید، و محققاً می‌دانستند که هر که چنین کند در آخرت هرگز بهره‌ای نخواهد یافت و آنان به بهای نفوس خود زشت‌ترین متاع را خریدند، اگر می‌دانستند* (بقره: ۱۰۲)

این آیه تصریح می‌فرماید که برخی از یهودیان، هر چند می‌دانستند که در جهان آخرت متضرر خواهند شد، جادوگری را آموختند و قبول کردند. بنابراین، آنها به فرامینی که خداوند برایشان فرستاد کافر گشتند، روح خود را فروختند، و در کفر (اصول عقاید سحرآمیز) سقوط کردند. «به بهای نفوس خود زشت‌ترین متاع را خریدند»، به عبارت دیگر، از دین خود برگشته و کافر گشتند.

حقایق موجود در این آیه، جنبه‌های اصلی یک تعارض اساسی در تاریخ یهودیت را نشان می‌دهند. در این تعارض، در یک طرف، پیامبرانی که خداوند برای یهودیان می‌فرستاد و نیز یهودیان مؤمنی که از آنها پیروی می‌کردند و در طرف دیگر یهودیان طاغی که از دستورات خداوند نافرمانی کرده، فرهنگ کفرآمیز مردمان اطراف خود را سرمشق قرار داده و به جای پیروی از فرمان خدا از شعائر فرهنگی آنان پیروی می‌کردند، قرار داشتند.

اصول عقاید کفرآمیز افزوده شده به کتب مقدس عهد عتیق

جالب توجه است که گناهان یهودیان طاغی اغلب در کتب مقدس شان نیز ذکر شده است. در کتاب نَحْمِیا، یک کتاب تاریخ مانند در کتب عهد عتیق یهودیان به گناه خود اعتراف کرده و توبه می نمایند:

و ذریت اسرائیل خویشان را از جمیع غرباء جدا نموده ایستادند و بگناهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند * و در جای خود ایستاده یک ربع روز کتاب تورات یَهُوه خدای خود را خواندند و ربع دیگر اعتراف نموده یَهُوه خدای خود را عبادت نمودند * و یسوع و بانی و قدمیثیل و شبِنیا و بنی و شریبا و بانی و کنانی برزینۀ لاویان ایستادند و به آواز بلند نزد یَهُوه خدای خویش استغاثه نمودند.

۲۶ (آنها گفتند: «...و بر تو فتنه انگیخته و تمرد نموده شریعت ترا پشت سر خود انداختند و انبیای ترا که برای ایشان شهادت می آوردند تا بسوی تو بازگشت نمایند کشتند و اهانت عظیمی بعمل آوردند * آنگاه تو ایشانرا بدست دشمنانشان تسلیم نمودی تا ایشانرا بتنگ آورند و در حین تنگی خویش نزد تو استغاثه نمودند و ایشانرا از آسمان اجابت نمودی و برحسب رحمتهای عظیم خود نجات دهندگان بایشان دادی که ایشانرا از دست دشمنانشان رهانیدند * اما چون استراحت یافتند بار دیگر بحضور تو شرارت ورزیدند و ایشانرا به دست دشمنانشان واگذاشتی که برایشان تسلط نمودند و چون باز نزد تو استغاثه نمودند ایشانرا از آسمان اجابت نمودی؛ و بر حسب رحمتهای عظیمت بارهای بسیار ایشانرا رهائی دادی * و برای ایشان شهادت فرستادی تا ایشانرا بشریعت خود برگردانی اما ایشان متکبرانه رفتار نموده اوامر ترا اطاعت نکردند و به احکام تو که هر که آنها را بجا آورد از آنها زنده می ماند خطا ورزیدند. و دوشهای خود را معاند و گردنهای خویش را سخت نموده اطاعت نکردند.

۳۱... اما بر حسب رحمتهای عظیمت ایشانرا بالکل فانی نساختی و ترک نمودی زیرا خدای کریم و رحیم هستی * و الآن ای خدای ما ای خدای عظیم و جبار و مهیب که عهد و رحمترا نگاه می داری زنهار تمامی این مصیبتی که بر ما و بر پادشاهان و سروران

و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر تمامی قوم تو از ایام پادشاهان آشور تا امروز مستولی شده است در نظر تو قلیل ننماید * و تو در تمامی این چیزهاییکه بر ما وارد شده است عادل هستی زیرا که تو براستی عمل نموده‌ای اما ما شرارت ورزیده‌ایم * و پادشاهان و سروران و کاهنان و پدران ما بشریعت تو عمل ننمودند و به اوامر و شهادت تو که بایشان امر فرمودی گوش ندادند * و در مملکت خودشان و در احسان عظیمی که بایشان نمودی و در زمین وسیع و برومند که پیش روی ایشان نهادی ترا عبادت ننمودند و از اعمال شنیع خویش بازگشت نکردند. « (کتاب نحما ۹: ۲ - ۴، ۲۶-۲۹، ۳۱-۳۵) »

این عبارت تمایل تعدادی از یهودیان برای بازگشت به تعالیم پروردگار را نشان می‌دهد، اما در روند تاریخی یهودیت، بخش دیگری به تدریج قدرت گرفتند بر یهودیان مسلط شدند و بعدها به طور کامل دین را تغییر دادند. به همین دلیل در تورات و سایر کتب مقدس عهد عتیق مطالبی وجود دارد که از تعالیم بدعت‌گذارانه کفرآمیز مشتق شده و همانند مطالب ذکر شده در بالا موجب بروز گرایش برای بازگشت به دین حقیقی گردیده‌اند. به عنوان مثال:

● در کتاب اول تورات گفته شده که خداوند تمام جهان را طی شش روز از عدم آفرید. این مطلب صحیح است و از وحی نشأت گرفته است. اما، بعد از آن ذکر شده است که در روز هفتم «از همه کار خود که ساخته بود آرامی گرفت» که کاملاً ساختگی است. این یک عقیده انحرافی است که از کفر حاصل شده و خصوصیات انسان را به خداوند نسبت می‌دهد. در آیه‌ای از قرآن خداوند می‌فرماید:

ما آسمانها و زمین و آنچه را بین آنها است در شش روز آفریدیم: و هیچ رنج و خستگی به ما نرسید. (سوره ق، ۳۸)

● در بخش‌های دیگری از تورات، سبک نگارشی وجود دارد که سبک نگارش انسانی است. به خصوص در جاهایی که ضعف‌های انسانی به ناحق به او نسبت داده شده است (سبحان‌الله، خدا بری از آنها است) این انسان‌انگاری خدا شبیه همان است که بت‌پرستان صفت‌های انسانی را به خدایان ساختگی خود نسبت می‌دادند.

● یکی دیگر از این ادعاهای کفرآمیز این است که یعقوب جد بنی اسرائیل با خداوند کشتی گرفت و پیروز شد. بی هیچ شکی این داستان برای نشان دادن برتری نژادی بنی اسرائیل به تقلید از احساسات نژادپرستانه متداول بین کفار ساخته شده است (یا در کلام قرآن حمیت جاهلی).

● در کتاب مقدس عهد عتیق، گرایشی وجود دارد که خداوند را به صورت یک خدای قومی معرفی کند که فقط خدای بنی اسرائیل است. اما واقعیت این است که خداوند، پروردگار تمام جهان و تمام انسانها است. این نظریه خدای قومی در کتاب مقدس عهد عتیق با گرایش بت پرستان که در آن هر قبیله خدای مخصوص خود را می پرستید، مطابقت دارد.

● در برخی کتب مقدس عهد عتیق، (مثلاً، کتاب یوشع نبی) فرمانهایی برای ارتکاب خشونت‌های وحشتناک علیه مردمان غیر یهود صادر شده است. دستور قتل عام بدون رحم زنان و کودکان و افراد پیر داده شده است. این بی رحمی و ستمگری کاملاً برخلاف عدالت خداوندی است و بربریت فرهنگهای بت پرستی را به یاد می آورد که خدای اسطوره‌ای جنگ را پرستش می کردند.

این عقاید الحادی که به تورات وارد شده‌اند باید خاستگاهی داشته باشند. این باید یهودیان باشند که تعالیم بیگانه با تورات را پذیرفته و محترم شمرده باشند و کتاب آسمانی را با وارد کردن عقایدی که از این تعالیم گرفته‌اند تغییر دهند. منشاء این تعالیم به کاهنان مصر باستان (ساحران دستگاه فرعون) باز می‌گردد. و در واقع این تعالیم همان کابالا بود که از آنجا توسط تعدادی از یهودیان منتقل گردید. کابالا قالبی به خود گرفت که تعالیم کفرآمیز مصر باستان و سایر آموزه‌های الحادی را قادر ساخت به تدریج جای خود را در یهودیت باز کرده و در درون آن رشد یابند. البته، کابالیستها اصرار دارند که کابالا صرفاً رموز مخفی تورات را با دقت بیشتری شرح می‌دهد اما در واقع همانطور که مورخ یهودی کابالا، تئودور ریناخ می‌گوید: «سمی بی سروصدا است که در عروق یهودیت تزریق شده و تمام آنرا آلوده نموده است»²⁶.

بنابراین، می‌توان ردپای واضحی از جهان بینی ماتریالیستی مصریان باستان را در کابالا نشان داد.

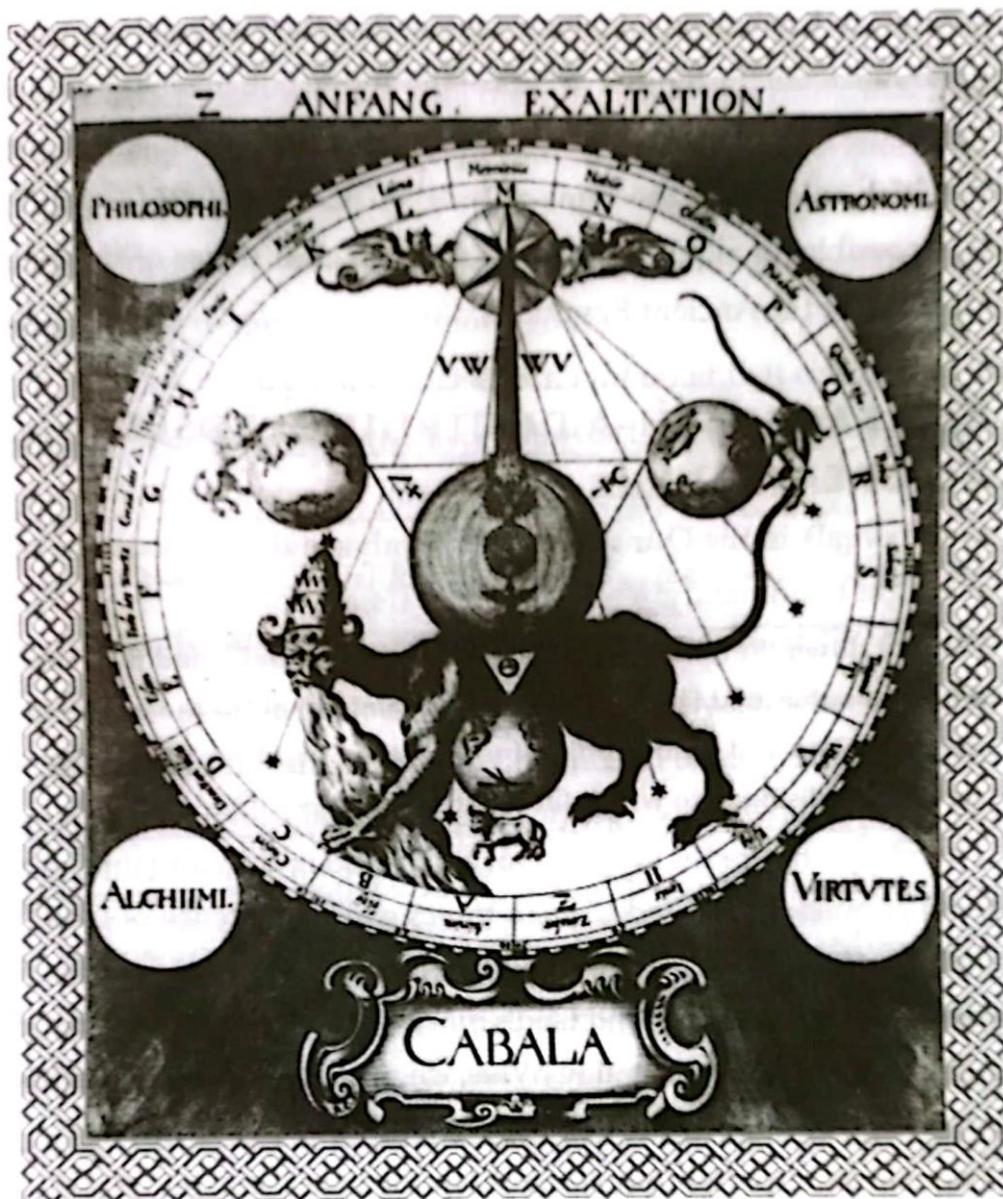
کابالا - مکتب مخالف با آفرینش

خداوند در قرآن می‌فرماید که تورات یک کتاب آسمانی است که به عنوان نور و روشنائی برای انسان فرستاده شده است:

بدرستیکه ما تورات را که در آن هدایت و روشنایی (دلها) است فرستادیم. پیغمبرانی که تسلیم (امر خدا) هستند. بدان کتاب برای یهودیان حکم کنند و (نیز) خداشناسان و عالمان، به سبب آنچه از (احکام) کتاب خدا که مأمور نگهداری آن هستند و بر (صدق) آن گواهی دادند.... (مائده: ۴۴)

بنابراین، تورات هم مانند قرآن کتابی است حاوی معارف و دستوراتی در مورد موضوعاتی از قبیل وجود خداوند، یگانگی و صفات او، خلقت انسان و دستورات اخلاقی خداوند برای انسان. (اما این تورات اصلی امروز موجود نیست و آنچه در اختیار ماست نسخه‌ای تحریف شده از تورات است که با دستان بشر تحریف گشته است.) نکته قابل توجه این است که تورات واقعی و قرآن اصول مشترکی دارند: خداوند به عنوان خالق شناخته شده است. خداوند مطلق و ازلی است، هر چیز غیر از خداوند، توسط او از عدم آفریده شده است. او کل جهان را خلق کرده است. اجرام آسمانی، مواد بی‌جان، انسان و تمام موجودات زنده مخلوق او هستند. خدا یکی است و شریکی ندارد.

اگر حقیقت این است، پس تفسیر کاملاً متفاوتی در کابالا مشاهده شده که آنرا، «سمی بی سرو صدا، که وارد عروق یهودیت شد و آنرا کاملاً آلوده کرد»، نامیده‌اند. عقیده کابالا در مورد خدا کاملاً متضاد «حقیقت خلقت» است که در تورات واقعی و قرآن وجود دارد. لانس. اس. اونس Lance S. Owens محقق آمریکایی در یکی از اثرهایش در مورد کابالا، نظر خود در مورد منشاء این تعالیم را اینگونه بیان کرده است:



تعالیم کابالا در مورد منشأ جهان و موجودات زنده، داستانی مملو از اسطوره است که تماماً از تضاد با حقایق آفرینش موجود در کتابهای مقدس است.

تجربه کابالایی تعبیر گوناگونی در مورد خدا دارد که خیلی از آنها با دیدگاه‌های متعارف تفاوت دارند. اصلی‌ترین عقیده اسرائیل در بیانیه آنها این است که «خداى ما یکتا است» اما کابالا تأکید می‌کند که هر چند خداوند در عالی‌ترین شکل به صورت یک واحد کاملاً وصف‌ناپذیر - در کابالا به آن عین سوف Ein Sof، «لایتناهی» می‌گویند - وجود دارد، اما این یکه بودن درک‌نشده‌ی الزاماً از تعداد زیادی اشکال الهی سرچشمه می‌گیرد:

یعنی کثرت خدایان. کابالیستها این حالت را سفیرا Sefiroth مترادف ظرف‌ها یا وجوه خدا می‌نامند. طریقی که در آن خدا از یک واحد وصف ناپذیر، به تکثر تنزل داده می‌شود، معمایی است که کابالیستها تفکرات و مکاشفات فراوانی صرف آن می‌کنند. بطور وضوح، این تصور از خدای چند چهره اعتراف به چند خدایی بودن است، اتهامی که همواره با شورو حرارت (هر چند هرگز کاملاً موفق نبوده است)، از طرف کابالیستها تکذیب شده است.

اما موضوع با کثرت خدا در عرفان کابالیستی خاتمه نمی‌یابد، بلکه در آنها اولین ظهور این خدای با یگانگی غیر قابل درک به دوگانگی مذکر و مؤنث؛ پدر و مادر آسمانی، هخما، Hokhmah (خرد) و بینا Bina (بصیرت) که اولین اشکال ظهور یافته خداوند بودند، منتهی می‌گردد. کابالیستها از استعاره‌های جنسی صریحی استفاده می‌کنند تا توضیح دهند چگونه مجامعت خلاقانه هخما و بینا، سایر مخلوقات را به وجود آورد...²⁷

جنبه جالب این تعالیم صوفیانه این است که بر طبق آن انسان آفریده نشده بلکه از جهاتی جنبه ربوبیت دارد. اونها این اسطوره را اینگونه شرح می‌دهد:

این تصور ملکوتی پیچیده ... را کابالا به یک شکل انسان‌گونه واحد نیز مجسم نموده است. از نظر یک نظریه پرداز کابالیس، خدا همان آدم کدمون Adam Kadmon است: انسان آغازین یا ام انسان. انسان با خدا هم در ذات، جرقه الهی غیر مخلوق بودن و هم در شکل پیچیده و ارگانیک مشترک هستند. این برابری عجیب آدم با خدا با رمزی کابالیستی حمایت می‌گردد: ارزش عددی اسمهای آدم Adam و یهوه Jehovah (Yod he vav he) در زبان عبری هر دو ۴۵ می‌شوند. بنابراین، در تفسیر کابالیستی یهوه معادل آدم است: آدم خدا است. با این منطق چنین ادعا می‌شود که تمام انسانها در بالاترین حد تحقق توانایی‌های بالقوه‌شان شبیه خدا می‌گردند.²⁸

این فلسفه مشتمل بر یک اسطوره‌شناسی الحادی است و اساس انحطاط یهودیت را تشکیل می‌دهد. کابالیستهای یهودی آنچنان مرزهای منطق متعارف را زیر پا گذاشتند که

حتی تلاش کردند انسان را به حد خدایی برسانند. علاوه بر این، مطابق این اعتقادات نه تنها انسان مقام الوهیت می‌یابد، بلکه این مقام تنها مختص یهودیان است و سایر مردمان انسان محسوب نمی‌گردند. بنابراین، این عقیده انحرافی در درون یهودیت که در اصل آن بندگی و اطاعت از خداوند بود شروع به رشد نمود و هدف آن اشباع کردن خودخواهی یهودیان بود. کابالا علی‌رغم تناقض ماهیتی با تورات وارد یهودیت گردید و سرانجام خود تورات را نیز به انحراف و تحریف کشاند.

نکته قابل توجه دیگر در مورد تعالیم انحرافی کابالا، شباهت آن با عقاید الحادی مصر باستان است. همانگونه که در صفحات پیشین شرح دادیم، مصریان باستان معتقد بودند که ماده همیشه وجود داشته است؛ به عبارت دیگر آنها این عقیده که ماده از عدم خلق شده است را رد می‌کردند. کابالا نیز در مورد انسان نظر مشابهی دارد؛ و ادعا می‌کند که انسان خلق نشده است و آنها در به وجود آوردن خود نقش داشته‌اند.

اگر بخواهیم با اصطلاحات امروزی مطلب را بیان کنیم باید بگوییم: مصریان باستان ماتریالیست بوده‌اند و عقاید کابالا نیز را در اصل می‌توان اومانیزم سکولار نامید.

نکته جالب این است که این دو مفهوم - ماتریالیسم و اومانیزم سکولار - دو ایدئولوژی هستند که در طی دو قرن گذشته در جهان غالب گردیدند.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چه نیروهایی تعالیم مصر باستان و کابالا را از میان تاریخ باستان به عصر حاضر کشانده است.

از شهبوران معبد تا ماسونها

همانطور که پیش از این، در مورد شهبوران معبد سخن گفتیم، این فرقه عجیب از صلیبی‌ها تحت تأثیر «اسرار»ی که در بیت‌المقدس یافته بودند، نسبت به مسیحیت مرتد شده و شروع به انجام آئین‌های ساحری کردند. گفتیم که خیلی از محققین بر این عقیده هستند که این راز به کابالا مربوط می‌گردد. به عنوان مثال نویسنده فرانسوی الیفاس لوی Eliphas Lévi در کتاب خود به نام تاریخ جادوگری مدارک مشروحو ارائه می‌دهد که

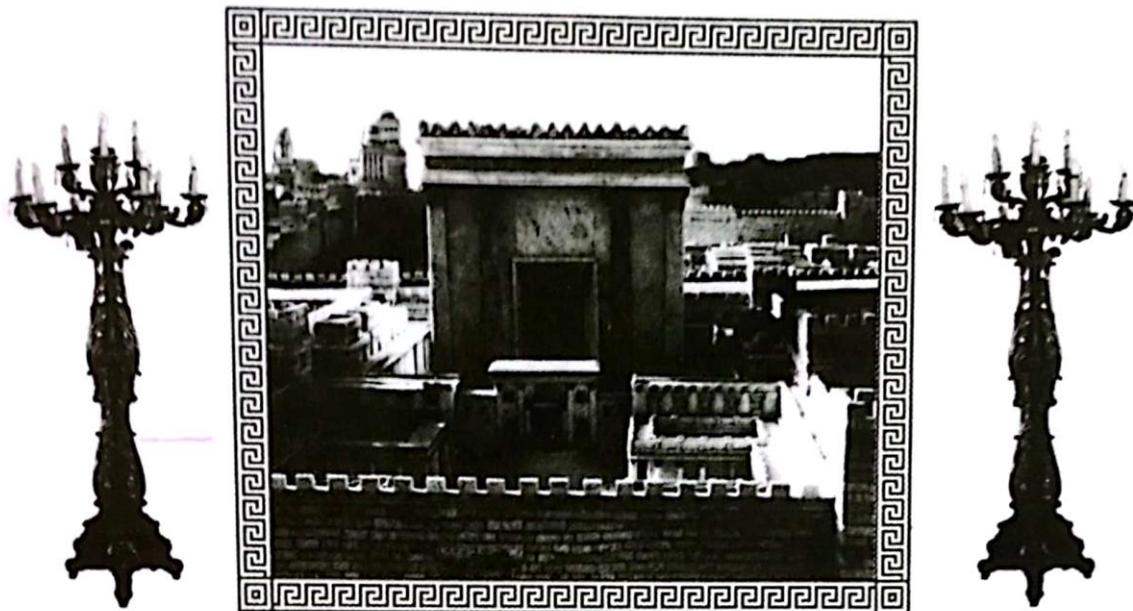
فرقه شهبوران معبد آئین‌های اسرارآمیزی را به اجرا در می‌آوردند که به طور مخفیانه در تعالیم کابالا آموزش دیده بودند.²⁹

داستان نویسنده شهیر ایتالیایی، امبرتو اکو Umberto Eco در کتاب خود Foucault's Pendulum، این حقایق را در قالب داستان بیان کرده است. در این داستان او از زبان قهرمانان کتاب بیان می‌کند که فرقه شهبوران معبد تحت تأثیر کابالا قرار گرفتند و کابالیستها، رازی در اختیار داشتند که رد پای آن به فراغنه مصر باستان باز می‌گشت. طبق گفته اکو، برخی از یهودیان سرشناس اسرار خاصی را از مصریان باستان آموختند و سپس آنرا وارد پنج کتاب اولیه عهد عتیق (اسفار پنجگانه تورات) کردند. اما، این راز که به طور مخفیانه منتقل گشت، تنها توسط کابالیستها قابل درک بود. (کتاب زوهر، که بعدها در اسپانیا نوشته شد و کتاب پایه کابالا را تشکیل می‌دهد به اسرار این اسفار پنجگانه می‌پردازد). سپس، اکو اظهار می‌دارد که کابالیستها متوجه این راز مصر باستان در اندازه‌گیرهای هندسی معبد سلیمان نیز شدند و فرقه شهبوران معبد آنرا از خاخام‌های کابالیست در اورشلیم آموختند:

راز - که هنوز هم به تمامی در معبد مشخص است - تنها توجه گروه کوچکی از خاخامهایی که در فلسطین باقی مانده بودند را به خود جلب کرد.... و شهبوران معبد آنرا از آنها آموختند.³⁰

وقتی شهبوران معبد این عقاید مصری - کابالیستی را پذیرفتند به طور طبیعی در تعارض با کلیسای مسیحی متنفذ در اروپا قرار گرفتند. آنها در این کشمکش با نیروی مهم دیگری یعنی یهودیان سهیم بودند. بعد از اینکه با فرمان مشترک پادشاه فرانسه و پاپ در سال ۱۳۰۷، شهبوران معبد دستگیر شدند. فرقه به تشکیلاتی زیر زمینی تبدیل گشت، اما نفوذ آن به صورت افراطی‌تر و قاطعانه‌تر ادامه یافت.

همانطور که قبلاً گفتیم، تعداد قابل توجهی از شوالیه‌ها فرار کردند و به پادشاه اسکاتلند، (تنها پادشاه اروپا در آن زمان که اقتدار پاپ را به رسمیت نشناخته بود) پناهنده شدند. در اسکاتلند آنها به صنف بنایان (دیوارسازان) نفوذ کرده و نهایتاً، آنها را



مدلی از معبد سلیمان. شوالیه‌های معبد و فراماسونها به خاطر عقاید خرافی خود در مورد حضرت سلیمان معتقدند که در این معبد از زمان تمدنهای باستان «رازی» وجود دارد. به همین خاطر نوشتجات ماسونی تأکید فراوانی به معبد سلیمان می‌کنند.

تصاحب کردند. این اصناف آئین‌های شهسوران معبد را پذیرفتند و به این ترتیب بذرماسون در اسکاتلند کاشته شد. تا امروز نیز خط اصلی ماسونری آیین باستانی و مقبول اسکاتلندی است.

همانطور که در کتاب نظم نوین ماسونی به طور مشروح بررسی کردیم، از آغاز قرن چهاردهم میلادی می‌توان ردپای شهسوران معبد - و برخی از یهودیان وابسته به آنها - را در مراحل مختلف تاریخ اروپا نشان داد. در اینجا بدون اینکه داخل جزئیات شویم برخی از سرفصلها را بیان می‌کنیم:

● شهر پروانس، در فرانسه، یکی از پناهگاه‌های مهم شهسوران معبد بود. در طی بازداشت و توقیف، بسیاری از شهسوران معبد در آنجا مخفی شدند. ویژگی مهم دیگر منطقه این است که مشهورترین و شناخته‌شده‌ترین مرکز کابالایسم در اروپا است. شهر پروانس، مکانی است که تعالیم شفاهی کابالا به رشته تحریر در آمده است.

● بر طبق نظر برخی از مورخین، آتش شورش روستائیان در انگلستان در سال ۱۳۸۱، توسط یک سازمان سری برافروخته شد. متخصصینی که در مورد تاریخ فراماسونری مطالعه می‌کنند، معتقدند که این سازمان سری فرقه شهسوران معبد بودند. این تنها یک شورش مدنی نبود، بلکه هجوم برنامه‌ریزی شده‌ای به کلیسای کاتولیک بود.³¹

● نیم قرن بعد از این شورش، یک کشیش در بوهم Bohemia، به نام جان هاس John Huss، شورشی را در مخالفت با کلیسای کاتولیک به راه انداخت بازهم فرقه شهسوران معبد در پشت صحنه این شورش بود. علاوه بر این، هاس علاقه زیادی به کابالا داشت. آویگور. ب. ابن اسحاق کارا Avigdor. B. en Isaac Kara، یکی از مهمترین افرادی است که تأثیر زیادی در توسعه تعالیم او داشت. کارا یک خاخام یهودی در پراگ Prague و یک کابالیست بود.³²

مثالهایی از این قبیل نشانه‌هایی هستند که نشان می‌دهند پیوند میان شهسوران معبد و کابالیستها در ایجاد دگرگونی در نظم اجتماعی اروپا نقش داشته است. این دگرگونی، شامل تغییر در فرهنگ زیربنایی مسیحی در اروپا و جایگزینی آن با فرهنگی که اساس آن تعالیم الحادی مثل کابالا بود، می‌گردید. و بعد از این تغییر فرهنگی تغییر سیاسی نیز رخ می‌داد به عنوان مثال انقلاب‌های فرانسه و ایتالیا، ...

در فصول بعدی ما نگاهی به برخی از نقاط عطف مهم در تاریخ اروپا خواهیم داشت در تمامی مراحل، این حقیقت در برابر ما قرار خواهد داشت که نیرویی وجود داشته که قصد بیگانه کردن اروپا از میراث مسیحی خود و جایگزین کردن آن بایک ایدئولوژی سکولار را داشته و با داشتن چنین برنامه‌ای نهادهای مذهبی آنرا تخریب کرده است. این نیرو قصد داشته اروپا آیینی را بپذیرد که از مصر باستان و به شکل کابالا، اخذ شده بود. همانطور که، پیش از این ذکر کردیم در اساس این آئین دو مفهوم مهم وجود داشت: اومانیسیم و ماتریالیسم.

اجازه دهید ابتدا نگاهی به اومانیسیم بیندازیم.



- فصل سوم -

نگاهی دوباره به اومانيسم

اکثر افراد «اومانيسم» را مفهوم مثبتی در نظر می‌گیرند. این لغت، مفاهیمی همچون عشق به انسان، صلح و برادری را به ذهن متبادر می‌کند. اما، معنی فلسفی اومانيسم (انسان‌گرایی) گستره بسیار بیشتری دارد: اومانيسم، روش تفکری است که مفهوم انسانیت‌کانون توجه و تنها هدف آن فرض می‌شود. به عبارت دیگر، این فلسفه انسانها را از خداوند، خالق آنها دور کرده و به پرداختن به زندگی و هویت فردی خود فرا می‌خواند. یکی از فرهنگ‌های معروف، اومانيسم را به این صورت معنی کرده است: روشی در تفکر که بر پایه اعتقاد به بالاتر و بهتر بودن ارزشها، خصلتها و رفتارها در انسان

نسبت به هر نیروی فراطبیعی می‌باشد.³³

البته، واضح‌ترین تعریف از اومانيسم توسط طرفداران آن ارائه گردیده است. یکی از برجسته‌ترین سخنگویان مدرن اومانيسم کورلیس لامون Corliss Lamont است. او در کتاب خود به نام فلسفه اومانيسم اینگونه می‌نویسد:

[به اختصار] اومانيسم، اعتقاد دارد که طبیعت ... کل واقعیت را تشکیل می‌دهد که عبارت است از ماده و انرژی و ذهن بنیان جهان نیست و موجودات فراطبیعی کلاً وجود ندارد. عدم واقعیت ماوراءطبیعت در سطح انسانی به این معنا است که انسان روح فراطبیعی و فناپذیر ندارد؛ و در سطح جهان به عنوان یک کل به این معنی است که جهان ما خدای فراطبیعی و ابدی و ازلی ندارد.³⁴

همانطور که می‌بینیم، اومانيسم تقریباً با الحاد یکسان است، این واقعیت مورد پذیرش اومانيستها نیز می‌باشد. در قرن گذشته، دو بیانیه مهم توسط اومانيستها انتشار یافت. اولین بیانیه، در سال ۱۹۳۳، منتشر شده و به امضای برخی از افراد مهم آن زمان رسیده بود. چهل سال بعد، در سال ۱۹۷۳، دومین بیانیه منتشر شد که بیانیه اول را تأیید می‌نمود، اما حاوی مطالب اضافه‌تری به واسطه پیشرفتهایی بود که در این فاصله رخ داده بود. هزاران متفکر، دانشمند، نویسنده و اصحاب رسانه‌ها دومین بیانیه را، امضاء کرده بودند. این بیانیه مورد حمایت انجمن اومانيستهای آمریکا بود که هنوز هم خیلی فعال است.

هنگامی که این بیانیه‌ها را بررسی می‌کنیم یک شالوده اصلی در هر کدام از آنها می‌یابیم: اصول اعتقادالحادی مبنی بر اینکه جهان و انسان آفریده نشده بلکه به طور مستقل وجود داشته است، انسان نسبت به هیچ نیروی دیگری به جز خودش مسئولیتی ندارد، و ایمان به خدا، رشد افراد و جوامع را کند می‌کند. به عنوان مثال، شش بند اول اولین بیانیه اومانيستها این چنین است:

اول: اومانيستها اعتقاد دارند جهان خود به خود وجود داشته و آفریده نشده است.
دوم: اومانيسم معتقد است که انسان بخشی از طبیعت است و از یکسری فرآیندهای

مستمر به وجود آمده است.

سوم: اومانیستها با یک دید ارگانیکی به این نتیجه رسیدند که دوگانگی سنتی بین ذهن و جسم را باید مردود دانست.

چهارم: همانطور که از مردم شناسی و تاریخ به وضوح مشخص می‌گردد، اومانیسم معتقد است که فرهنگ و تمدن مذهبی انسان محصول رشد تدریجی در اثر تطبیق او با محیط طبیعی و میراث اجتماعی اش می‌باشد. فردی که در فرهنگ خاصی متولد می‌شود، تا حد زیادی از آن فرهنگ تأثیر می‌پذیرد.

پنجم: اومانیسم اعتقاد دارد، ماهیت جهان که با علوم جدید روشن گردیده است هر گونه تعهد فراطبیعی یا آسمانی را برای ارزشهای انسانی غیر قابل قبول نموده است.

ششم: ما معتقدیم که زمان خداپرستی، خداباوری، مدرنیسم، و انواع مختلف «عقاید نو» سپری شده است.³⁵

در مطالب فوق، توصیفی از یک فلسفه عامیانه را می‌بینیم که خود را در زیر نامهای همچون ماتریالیسم، داروینیسم، الحاد و لادری‌گرایی (طرفداران حکمتی که منکر وجود مطلقات در ذهن انسان باشد) نشان داده است. در بند اول، اعتقاد ماتریالیستی مبنی بر وجود ازلی جهان مطرح شده است. بند دوم، همانند نظریه تکامل بیان می‌کند که انسان خلق نشده است. بند سوم، وجود روح انسان را انکار کرده و معتقد است که انسان از ماده تشکیل یافته است. بند چهارم، یک «تکامل فرهنگی» را مطرح نموده و وجود فطرت انسانی خدا داده (فطرت خاص انسانی که هنگام خلقت در او قرار داده شده است) را نفی می‌کند. بند پنجم، حاکمیت و فرمانروایی خداوند بر جهان و انسان را انکار کرده و بند ششم بیان می‌کند که زمان آن است که خداپرستی کنار رود.

باید توجه داشت، که این ادعاها، عقایدی کلیشه‌ای هستند که مشخصه محافل مخالف با دین حقیقی است. دلیل این مطلب آن است که اومانیسم پایه اصلی عقاید ضد مذهب است. چرا که اومانیسم توصیفی است از اینکه «انسان گمان می‌کند که بیهوده رها می‌شود» و خود این مطلب در طول تاریخ اساس انکار خدا را تشکیل داده است. خداوند

در یکی از آیات قرآن می فرماید:

آیا آدمی پندارد که بی هدف رها می شود؟* آیا او در اول قطره منی نبود که ریخته می شود* و سپس به صورت خون بسته در آمد و آنگاه آفریده و آراسته گرداند* پس از او دو صنف نر و ماده پدید آورد.* آیا چنین کسی قدرت ندارد که مردگان را زنده گرداند؟ (قیامت: ۳۶-۴۰)

خداوند می فرماید که انسانها «بی هدف رها» نشده اند و بلافاصله بعد از آن به آنها یادآوری می کند که آنها مخلوق او هستند. دلیل این مطلب این است که وقتی انسان بدانند که او آفریده خداوند است می بیند که «بی هدف رها» نشده است و در مقابل خدا مسئول است.

به همین خاطر، ادعای مخلوق نبودن انسان، عقیده اصلی فلسفه اومانیستی قرار گرفته است. دو بند اول اولین بیانیه اومانیستی، بیان همین عقیده است. علاوه بر این، اومانیستها بیان می کنند که علم از این ادعاها حمایت می کند. اما آنها اشتباه می کنند. در زمان انتشار اولین بیانیه اومانیستی، دو فرضیه ای که اومانیستها به عنوان حقایق علمی مطرح کرده اند - اعتقاد بر ازلی بودن جهان و نظریه تکامل - با شکست مواجه شده بود:

۱ - اعتقاد بر ازلی بودن جهان توسط یکسری کشفیات اخترشناسی که در زمان انتشار اولین بیانیه اومانیستی به دست آمده بودند، بی اعتبار گشته بود. کشفیاتی مثل این حقیقت که جهان در حال منبسط شدن است، تابش زمینه ای کیهانی و محاسبه نسبت هیدروژن به هلیوم نشان داده است که جهان آغازی داشته است و ۱۷-۱۵ میلیارد سال قبل طی انفجار عظیمی که «انفجار بزرگ» (بیگ بنگ Big Bang) نامیده شده از عدم به وجود آمده است. هر چند کسانی که از فلسفه اومانیسم و ماتریالیسم حمایت می کردند از پذیرش نظریه انفجار بزرگ ناراضی بودند. نهایتاً آنها هم متقاعد شدند. سرانجام، با به دست آمدن شواهد علمی، جامعه علمی نظریه انفجار بزرگ را پذیرفت که معتقد بود جهان آغازی دارد، از اینرو اومانیستها دیگر برهانی نداشتند، همین موضوع، متفکر

ملحد آنتونی فلاو Anthony Flew را وادار به اعتراف کرده است:

... بنابراین، من در ابتدا اعتراف می‌کنم که این ملحد باید از نظریات کیهان‌شناسی فعلی نگران گردد، چرا که به نظر می‌رسد کیهان‌شناسان برای آنچه سنت توماس بیان می‌کرد ولی از نظر فلسفی قادر به اثبات آن نبود - یعنی جهان آغازی دارد - شواهد علمی فراهم آورده‌اند. ...³⁶

۲ - نظریه تکامل، مهمترین برهان علمی پشتیبان اولین بیانیه اومانیستی در دهه‌های بعد از انتشار آن شروع به فرو ریختن کرد. امروز می‌دانیم نمایشنامه‌ای که برای منشاء حیات توسط معتقدین ملحد (و بدون شک اومانیست) نظریه تکامل مثل آ.آ.ای. اوپارن A.I. Oparin و جی.بی.اس. هالدان J.B.S. Haldane در سالهای ۱۹۳۰، پیشنهاد گردید. هیچ اعتبار علمی ندارد، موجودات زنده نمی‌توانند به صورت خودبه خود از مواد بی‌جان آنگونه که این نمایشنامه پیشنهاد می‌دهد، به وجود آیند. مدارک فسیلی نشان می‌دهد که موجودات زنده طی فرآیندی از تغییرات کوچک انباشتی به وجود نیامده‌اند، بلکه دفعاتاً با خصوصیات متمایز خود ظاهر گشته‌اند و این مطلب از سالهای ۱۹۷۰، توسط خود دیرین‌شناسان معتقد به فرضیه تکامل نیز پذیرفته شده است. زیست‌شناسی جدید نشان داده است که موجودات زنده حاصل شانس و قوانین طبیعی نیستند بلکه در سیستمهای پیچیده هر ارگانیسم یک طرح هوشمندانه دیده می‌شود که مدرکی برای آفرینش می‌باشد.)

(علاوه بر این، این ادعای نادرست که عقاید مذهبی عاملی برای جلوگیری از پیشرفت انسان و در تعارض و کشمکش انداختن او است، با تجارب تاریخی رد می‌شود. اومانیستها ادعا می‌کنند که حذف عقاید مذهبی انسانها را شاد و آسوده خواهد نمود. اما واقعیت چیز دیگری را ثابت کرده است. شش سال بعد از انتشار اولین بیانیه اومانیستی، جنگ دوم جهانی، فاجعه‌ای که ایدئولوژی فاشیست سکولار برای جهان به ارمغان آورد، شعله‌ور گردید. ایدئولوژی اومانیستی کمونیسم، ابتدا بر مردم اتحاد شوروی و پس از آن شهروندان چین، کامبوج، ویتنام، کره شمالی، کوبا و کشورهای مختلف آفریقا

و آمریکای لاتین وحشیگریهای بی نظیری اعمال کرده است. در کل، ۱۲۰ میلیون نفر توسط رژیم‌ها یا سازمانهای کمونیستی به قتل رسیده‌اند. همینطور به اثبات رسیده که مدل غربی اومانيسم (نظامهای سرمایه‌داری) نیز در فراهم آوردن صلح و سعادت برای جوامع خود و سایر مناطق جهان توفیقی نداشته است.

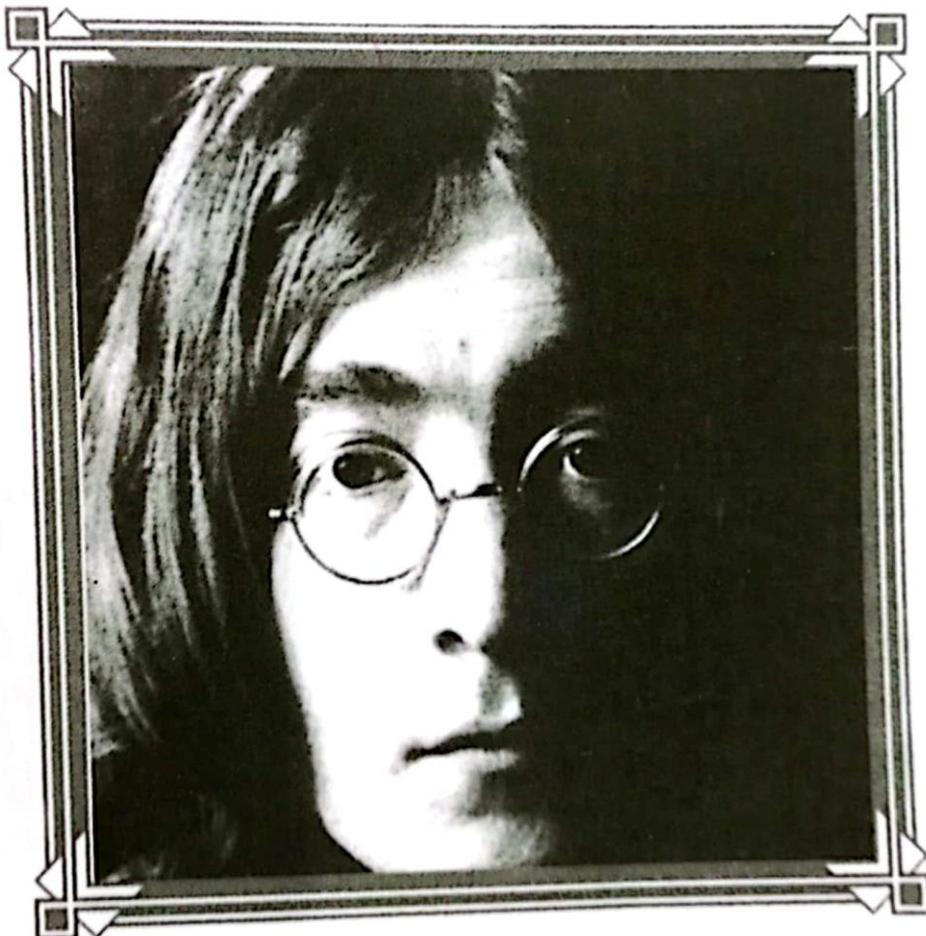
شکست استدالات اومانيسم بر ضد مذهب در زمینه روانشناسی هم آشکار شده است. اسطوره فرویدی که شالوده اعتقادات الحادی از اوایل قرن بیستم است با داده‌های تجربی بی اعتبار گشته است. پاتریک گلین Patrick Glynn، از دانشگاه جرج واشنگتون این حقیقت را در کتاب خود با عنوان: خدا: یقین، آشتی عقل و ایمان در جهان پست سکولار، اینگونه بیان کرده است:

ربع پایانی قرن بیستم با دیدگاه روان‌شناسی تحلیلی هم‌نوا نبوده است. چشمگیرترین آن افشاء نادرست بودن دیدگاههای فروید در مورد مذهب به طور کامل بوده است. (از ذکر مشکلات فراوان دیگر خودداری می‌کنیم). پژوهشهای علمی در روانشناسی طی بیست و پنج سال گذشته مشخص کرده است، نه تنها عقاید مذهبی آنطور که فروید و مریدانش ادعا می‌کنند منجر به روان‌رنجوری یا منشاء بیماری‌های عصبی نمی‌گردد، بلکه عقاید مذهبی یکی از قوی‌ترین همبستگی‌ها را با سلامت روانی و سعادت دارد. مطالعه پس از مطالعه، رابطه قوی بین اعمال و عقاید مذهبی، از یک طرف، و رفتارهای سالم در برابر مشکلاتی همچون خودکشی، سوء مصرف دارو و الکل، طلاق، افسردگی و حتی، شاید با کمال تعجب سطح رضایت جنسی در ازدواج از طرف دیگر را نشان می‌دهد.³⁷

به طور خلاصه، ثابت گردید که توجیه علمی خیالی حمایت‌کننده اومانيسم بی اعتبار است و وعده‌های او بیهوده بوده است. با این وجود، اومانيستها از فلسفه خود



دست نکشیدند و در واقع به جای آن سعی کردند آنرا با روشهای تبلیغاتی گسترده در تمام جهان گسترش دهند. به ویژه، در دورهٔ زمان پس از جنگ جهانی، اومانیستها تبلیغات پرشوری در زمینه‌های علمی، فلسفه، موسیقی، ادبیات، هنر و سینما به راه انداختند. پیامهای جذاب اما توخالی که توسط نظریه‌پردازان اومانیست ساخته می‌شد مُصرانه بر توده‌های مردم تحمیل می‌گشت. آواز «خیال کن Imagine» از خواننده مشهور جان لنون، تک نواز پرطرفدارترین گروه موسیقی بیتلز Beatles مثالی از این مورد است:



جان لنون با ترانه «خیال کن دینی وجود ندارد» یکی از برجسته‌ترین مبلغین فلسفه اومانیسم در قرن بیستم است.

خیال کن بهشتی نیست
 اگر بکوشی چندان دشوار نیست
 زیر پای ما جهنمی نیست
 فراز سرمان تنها آسمان است
 خیال کن همه مردم
 امروز را زندگی کنند ...
 خیال کن سرزمینی نیست
 چندان دشوار نیست
 چیزی برای کشتن یا کشته شدن نیست
 و نه هیچ مذهبی
 شاید مرا خیالباف بخوانی
 اما من تنها نیستم
 چشم به راه روزی هستم که به ما بیوندی
 و جهان یک پارچه گردد.

این آواز در چندین نظر سنجی که در سال ۱۹۹۹، انجام گرفت، به عنوان «آواز قرن» انتخاب شد. این دلیل جدی بر این ادعا است که اومانیسیم بدون داشتن هیچ اساس علمی و عقلانی با استفاده از احساسات گرایی، بر توده‌های مردم تحمیل می‌گردد. اومانیسیم، نمی‌تواند هیچ ایراد عقلانی به دین یا حقایقی که دین می‌آموزد وارد نماید. بنابراین سعی می‌کند از روشهای تأثیرگذار و القاکننده، مانند اینها استفاده کند. وقتی وعده‌ها و قول‌هایی که بیانیۀ اول اومانیسیتها، در سال ۱۹۳۳، داده بود، واهی و بوج از آب در آمد، چهل سال طول کشید تا اومانیسیتها دومین پیش‌نویس را ارائه دهند. در آغاز متن آن، سعی شده توضیح داده شود که چرا وعده‌های بیانیۀ اول تحقق نیافته است. علیرغم این حقیقت که، این توضیح فوق‌العاده ضعیف است. اما دلبستگی ماندگار اومانیسیتها به فلسفۀ الحادی‌شان را نشان می‌دهد.

آشکارترین ویژگی بیانیه، حفظ خط مش ضد دینی بیانیه سال ۱۹۳۳ است: همانند بیانیه سال ۱۹۳۳، اومانیسته‌ها همچنان معتقدند که خداپرستی سنتی به ویژه ایمان به خدایی که شنونده دعا است، پنداشته می‌شود که به مردم زندگی می‌دهد و از آن‌ها مراقبت می‌کند، دعاها را می‌شنود و می‌فهمد و قادر است کاری برای آنها انجام دهد یک اعتقاد ثابت نشده و از مد افتاده است... ما معتقدیم تعصبات سنتی و ادیان خودکامه که وحی، خدا، عبادت یا عقیده را بالاتر از نیازها و تجارب انسانی قرار می‌دهند برای نوع انسان مضرند ... ما به عنوان ضد خداپرستی، از انسان شروع می‌کنیم، نه از خدا. از طبیعت، نه از ملکوت³⁸.

این یک توضیح بسیار سطحی است. به منظور فهم دین به درک و شعوری نیاز است



برخلاف وعده‌های فلسفه اومانسیم
انکار خدا، تنها جنگ، درگیری، قساوت
و مصیبت برای جهان به ارمغان آورده است

که بتواند مفاهیم عمیق را دریابد. نیت باید صادقانه و بدون پیش‌داوری و تعصب باشد. بر خلاف این، اومانیسم چیزی بیش از سعی برخی افراد که از ابتدا شدیداً ملحد و ضد دین هستند برای نشان دادن این پیش‌داوری به عنوان منطقی نیست.

به هر حال، تلاش اومانیستها برای توصیف ایمان به خدا و ادیان یکتاپرستی به عنوان عقاید بی اساس و منسوخ، امر جدیدی نیست. بلکه پیروی از آرمانی است که هزاران سال است توسط کسانی که خدا را رد می‌کنند مطرح می‌شود. خداوند در قرآن این ادعای قدیمی را که بی‌دینان مطرح می‌کنند، اینگونه شرح داده است:

«خداى شما خداى يکتا است اما آنان که به آخرت ايمان ندارند دلهايشان (مبدأ را) منکر است و خود (در اطاعت حکم خدا) سرکش و متکبرند * محققاً خدا از آنچه نهان



می‌دارند و یا آشکار می‌کنند آگاه است: و متکبران را دوست نمی‌دارد * هر گاه به آنها گفته شود: «پروردگار شما چه (آیاتی به وحی) فرستاده است». گویند: «این (آیه‌ها) همان افسانه‌های پیشین است». (قرآن نحل: ۲۲-۲۴).

این آیه فاش می‌سازد که دلیل اصلی انکار دین از طرف بی‌دینان، تکبری است که در قلوب آنها پنهان شده است. و در امروز فلسفه‌ای که اومانیزم نامیده می‌شود، صرفاً تجلی عینی آن است که خدا را انکار می‌کند. به عبارت دیگر، اومانیزم، آنطور که حامیان آن ادعا می‌کنند، طریقه نوینی از تفکر نیست، بلکه جهان بینی قدیمی و منسوخی است که در میان کسانی که از روی تکبر خدا را رد می‌کنند مشترک است. اگر به پیشرفت اومانیزم در تاریخ اروپا بنگریم، دلایل محکم فراوانی برای این ادعا خواهیم یافت.

ریشه‌های اومانیزم در کابالا

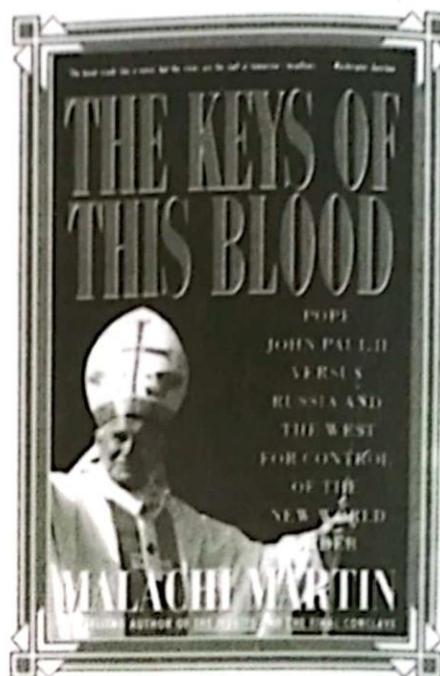
دانشیم که کابالا آئینی است که به مصر باستان باز می‌گردد و به دینی که خداوند برای بنی اسرائیل نازل فرموده بود وارد شده و آنرا منحرف ساخت. همچنین دانشیم که اساس آن بر روش استنباط نادرستی است که انسان را مخلوق نمی‌داند، بلکه آنرا موجودی ملکوتی می‌داند که از ازل وجود داشته است.

اومانیزم از این طریق وارد اروپا گشت. اساس آئین مسیحیت وجود خدا، و این اعتقاد است که انسان بنده روزی خور او است که توسط او خلق شده است. اما، با گسترش فرقه شهبوران معبد در اروپا، کابالا تعدادی از فلاسفه را به خود جذب کرد. به این ترتیب، در قرن پانزدهم، جریانی در اومانیزم آغاز گردید که اثری فراموش نشدنی بر عقاید اروپا به جای نهاد.

ارتباط بین اومانیزم و کابالا در منابع مختلفی مورد تأکید قرار گرفته است. یکی از این منابع، کتاب نویسنده معروف مالاچی مارتین Malachi Martin با عنوان کلید این خون The Keys of This Blood است. مارتین استاد تاریخ در مؤسسه کتاب آسمانی وابسته به

واتیکان است. او می‌گوید که اثر کابالا را به وضوح می‌توان در اومانیسیتها مشاهده کرد: در این جو غیر عادی از نظر بی‌ثباتی و کشمکش در اوایل رنسانس ایتالیا، شبکه‌ای از انجمن‌های اومانیست با آرمان فرار از زیر سلطه این نظم دیرینه ظهور کردند. این انجمن‌ها با داشتن چنین آرمانی مجبور بودند حداقل در ابتدا به طور مخفیانه فعالیت کنند. اما، به جز پنهانکاری، این گروه‌های اومانیست دو مشخصه اصلی دیگر نیز داشتند. اول اینکه، آنها در برابر تفسیر رایج از کتاب مقدس که مورد حمایت مقامات مذهبی و غیر مذهبی بود و علیه زیربنای فلسفی و اعتقادی که توسط کلیسا برای برای زندگی مدنی و سیاسی فراهم شده بود، طغیان کرده بودند....

تعجبی ندارد که این انجمنها با چنین خصومتی،



همانطور که مورخ دانشگاه واتیکان، مالاچی مارتین نشان داده است. بین ظهور اومانیسیم در اروپا و کابالا ارتباط نزدیکی وجود دارد

استنباط خود را از پیام اصلی کتاب مقدس و وحی الهی داشته باشند. آنها به چیزی دست یافتند که آنها مجموعه‌ای فوق سری از دانش یک حکمت گنوسی می‌پنداشتند، که آنها تا حدی بر اساس فرهنگ‌های آئینی و سری برگرفته شده از آفریقای شمالی - به ویژه مصر - و تا حدی بر اساس کابالای کلاسیک یهودیت بنا نهاده بودند....

اومانیسیت‌های ایتالیائی، عقیده کابالا را پاکسازی کردند به طوریکه تقریباً آنها به طور کامل تغییر دادند. آنها مفهوم حکمت گنوسی را نوسازی کردند و آنها به یک مفهوم کاملاً این جهانی تبدیل کردند. حکمت گنوسی ویژه‌ای که آنها در پی آن بودند دانشی سری برای در اختیار گرفتن نیروهای بی‌هدف طبیعت جهت یک هدف اجتماعی

- سیاسی بود³⁹.

به طور خلاصه، انجمن‌های اومانیستی که در آن دوره شکل گرفتند خواستار جایگزین کردن فرهنگ مسیحی اروپا با فرهنگ جدیدی بودند که در کابالا ریشه داشت. آنها می‌خواستند برای رسیدن به این منظور یک تغییر اجتماعی - سیاسی ایجاد کنند. جالب است که در منشاء این فرهنگ جدید، علاوه بر کابالا تعالیم مصر باستان نیز وجود دارد. استاد مارتین می‌نویسد:

اعضای انجمنهای اومانیستی اولیه به نیروی عظیم - معمار بزرگ جهان - اعتقاد داشتند که آنرا تحت قالب واژه چهار حرفی مقدس، یهوه YHWH نشان می‌دادند (اومانیستها) نمادهای دیگر - هرم و چشم تمام نمای - را عمدتاً از منابع مصری گرفته‌اند⁴⁰.

۱ (واقعاً جالب است که اومانیستها مفهوم «معمار بزرگ عالم» اصطلاحی که هنوز هم ماسونهای امروزی از آن استفاده می‌کنند را به کار می‌برده‌اند. این مطلب نشان می‌دهد که باید ارتباطی بین اومانیستها و ماسونها باشد. استاد مارتین می‌نویسد:

در همین زمان در سایر سرزمینهای شمالی، یک اتحاد بسیار مهمتر با اومانیستها در حال رخ دادن بود. اتحادی که هیچ کس نمی‌توانست پیش‌بینی کند.

در سالهای ۱۳۰۰، زمانی که انجمن‌های کابالیست - اومانیست شروع به پیدا کردن موقعیت خود، یعنی اصناف قرون وسطایی که هنوز هم وجود دارد - به ویژه در انگلستان، استکاتلند، و فرانسه - کردند ...

هیچ کس در آن زمان نمی‌توانست پیش‌بینی کند که اتفاق نظری بین اصناف فراماسون و اومانیستهای ایتالیایی رخ دهد....

ماسونری نوین از تمام تعلقات مسیحیت کاتولیک جدا گردید و باز هم همانند اومانیستهای ایتالیایی اعتقاد به علوم خفیه، رازداری و پنهانکاری که با عرف معمول لژها تضمین می‌گردید در اوضاع و احوال نقش اساسی داشت. اما، این دو گروه نکات اشتراک بیشتری، علاوه بر پنهان کاری داشتند. از نوشتجات و اسناد ماسونری نظری

مشخص می‌گردد که عقیده مذهبی اصلی اعتقاد به معمار بزرگ عالم است - تصویری که هم اینک هم تحت تأثیر اومانيستهای ایتالیائی متداول است معمار بزرگ عالم ذاتی جهان مادی و بخشی از آن و محصول ذهنی روشنفکرانه است.

هیچ مبنای عقلی وجود ندارد که طبق آن چنین عقیده‌ای را بتوان با مسیحیت وفق داد. به این خاطر که با این عقیده مفاهیمی چون گناه، جهنم برای عقوبت، و بهشت برای پاداش، قربانی ابدی انسان‌ها، قدیسان و فرشتگان، روحانی و پاپ توجیه پذیر نیستند.⁴¹

(به طور خلاصه، در قرن چهاردهم، سازمان ماسونی و اومانيستی در اروپا متولد گردید که منشاء آن به کابالا باز می‌گشت. و این سازمان مانند یهودیان، مسیحیان و مسلمانان به خدا که آنرا خالق و فرمانروای تمام جهان و تنها پروردگار انسان می‌دانند، اعتقاد نداشت. به جای آن، آنها از یک مفهوم متفاوت مثل، «معمار بزرگ عالم» استفاده می‌کردند که آنرا به عنوان «بخشی از جهان مادی» تلقی می‌کردند.

به عبارت دیگر، این سازمان سری که در قرن چهاردهم در اروپا ظهور کرد. در لوای مفهوم «معمار بزرگ عالم» خدا را رد می‌کرد و جهان مادی را به عنوان نوعی خدا می‌پذیرفت.)

برای شرح دقیق این عقیده انحرافی، باید به قرن بیستم بازگردیم و نگاهی به نوشتجات ماسونی بیندازیم. به عنوان مثال، یکی از برجسته‌ترین ماسونهای ترکیه به نام سلامی ایزینداک Selami Isindag، کتابی با عنوان Mason luktan Esinmmeleter (الهاماتی از فراماسونری) دارد. هدف این کتاب، تربیت ماسونهای جوان است. او در مورد عقیده ماسونها در باره «معمار بزرگ عالم» اینچنین می‌گوید:

ماسونری بی‌دین نیست. اما، مفهوم خدایی که آنها قبول دارند با مفهومی که دین از خداوند دارد متفاوت است. خدای ماسونری یک اصل پرشور است. او در رأس تکامل قرار دارد. با نقد ماهیت درونی خود، درک خود و حرکت آگاهانه در مسیر علم، عقل و منطق می‌توانیم زاویه بین خودمان و او را کاهش دهیم. به این ترتیب، این خدا خصوصیات خوب و بد انسانها را ندارد. او قابل تجسم به شکل انسان نیست. او



چند نماد فراماسونری

تفکری نیست که راهنمای طبیعت یا بشر باشد. او معمار بزرگ اداره کننده یکپارچگی و هماهنگی جهان است. او کلیت تمام مخلوقات جهان، نیروی کاملی که همه چیز را احاطه کرده، یک انرژی است. با وجود تمام اینها، نمی توان قبول کرد که آغازی وجود داشته است ... این یک راز بزرگ است⁴².

در همان کتاب شرح داده شده که وقتی فراماسونها در مورد «معمار بزرگ عالم» صحبت می کنند، منظور آنها طبیعت است، یا، در واقع طبیعت را می پرستند:

هیچ نیرویی ورای طبیعت مسئول افکار یا اعمال ما نیست... اصول و عقاید ماسونری حقایق علمی بر پایه عقل و دانش است. خدا یعنی تکامل که خود بخشی از نیروی طبیعت است بنابراین واقعیت، تکامل و انرژی احاطه کننده آن است⁴³.

مجله معمار سنان، نشریه سازمانی مخصوص فراماسونهای ترکیه نیز فلسفه ماسونی را همینگونه شرح می دهد:

معمار بزرگ عالم گرایش به سمت ابدیت است. ورود به ابدیت است. برای ما، رهیافتی است که مستلزم جستجوی مداوم برای کمال مطلق در ابدیت است. و فاصله بین زمان حال، تفکر فراماسون، یا آگاهی را تشکیل می دهد.⁴⁴

وقتی ماسونها می گویند، «ما به خدا معتقدیم، ما مطلقاً وجود الحاد را در بین خود قبول نداریم» منظورشان همین عقاید است. آنچیزی که ماسونها می پرستند خدا نیست. بلکه، مفاهیم ناتورالیستی و اومانستی مثل طبیعت، تکامل و انسان است که توسط فلسفه آنها به مقام خدایی رسیده است.

با نگاهی کوتاه به مجموع آثار ماسونری، می بینیم که این سازمان چیزی نیست جز اومانيسم سازمان یافته، همچنین در می یابیم که هدف آن برقراری یک نظم اومانيست سکولار در تمام جهان است. این عقاید در بین اومانيستهای قرن چهاردهم اروپا متولد شد؛ و امروز ماسونها هنوز هم آنها را ارائه کرده و از آنها دفاع می کنند.

اومانیسم ماسونی: ستایش اصالت انسان

نشریات داخلی ماسونها فلسفه اومانستی سازمان و مخالفت آنها با یکتاپرستی را به تفصیل شرح می دهند. در نشریات ماسونی، توصیفات، تفسیرها، نقل قولها و تمثیل های بی شماری در این مورد وجود دارد.

همانطور که در آغاز گفتیم، اومانیسم از خالق انسان رو برگرداند و اصالت انسان را به عنوان «عالی ترین شکل حیات در جهان» پذیرفت. که در واقع، این امر مستلزم پرستش اصالت انسان است. این عقیده غیر منطقی که با اومانستهای کابالیست در قرن چهاردهم و پانزدهم شروع شد. امروز، در ماسونری مدرن ادامه می یابد.

یکی از معروفترین اومانستهای قرن چهاردهم پیکو دلا میراندولا Pico della mirandola است. کتاب او با عنوان؛ «نتیجه گیری فلسفی، کابالیست، و الهیات» Conclusions philosophicae, cabalisticæ, et theologicae. در سال ۱۴۸۹، توسط پاپ اینوسنت هشتم به عنوان اینکه حاوی عقاید بدعت گذارانه است، محکوم گردید. میراندولا، نوشته بود که در جهان چیزی بالاتر از ستایش بشر وجود ندارد. کلیسا این عقیده را که چیزی به جز پرستش انسان نیست، یک عقیده بدعت گذارانه تشخیص داد. به راستی این یک عقیده بدعت گذارانه است. چرا که هیچ موجودی به جز خدا قابل حمد و ستایش نیست. انسان تنها آفریده او می باشد.

امروزه، ماسونها عقاید بدعت گذارانه میراندولا را بسیار بی پرده تر بیان می کنند. به عنوان مثال، در یک جزوه محلی ماسونی گفته شده:

جوامع ابتدایی ضعیف بودند و به خاطر این ضعف به نیروها و پدیده های اطرافشان

مقام ربوبیت می دادند. اما، ماسونری تنها به انسان چنین مقامی می دهد.⁴⁵

مانلی پی. هال Manly P. Hall در کتاب خود با عنوان، کلید گمشده فراماسونری، The Lost Keys of Freemasonry توضیح می دهد که تعالیم اومانست ماسونی به مصر باستان باز می گردند:

(انسان خدایی در حال شکل گیری است، و همانطور که در اسطوره های تمثیلی مصر

باستان آمده است، بر روی چرخ کوزه‌گری، او در حال قالب‌گیری است. هنگامی که نور او به درخشش در می‌آید تا همه چیز را حفظ کند و ارتقاء بخشد، او به تاج سه‌گانه‌ی خدایی دست می‌یابد و به جماعت اساتید فراماسون، همانهایی که در لباسهای آبی و طلایی خود به دنبال نابودی تاریکی شب با نور سه‌گانه‌ی لژ ماسونی هستند ملحق می‌گردد.⁴⁶

می‌توان گفت که طبق اعتقاد نادرست ماسونری، انسانها خدا هستند. اما، فقط استاد اعظم به اوج این الوهیت دست می‌یابد. راه استاد اعظم شدن این است که کاملاً اعتقاد به خدا و این حقیقت که انسان بنده‌ی او است رد شود. نویسنده‌ی دیگری به نام جی.دی. باک J.D.Buck در کتاب خود ماسونری اسرارآمیز Mystic Masonry این حقیقت را اینگونه بیان کرده است:

تنها خدایی که فراماسونری قبول دارد انسان است بنابراین، انسان تنها خدای موجود است.⁴⁷

در واقع، ماسونری یک نوع مذهب است اما یک دین یکتاپرستی نیست. بلکه، یک دین اومانیست است. بنابراین، یک دین جعلی است. به ستایش انسان سفارش می‌کند، نه خدا. نوشته‌های ماسونی بر این نکته تأکید دارند. مجله‌ای با عنوان ماسون ترک می‌نویسد:

«ما همیشه اذعان می‌کنیم که بالاترین کمال مطلوب ماسونری، در عقاید اومانیسم قرار دارد.»⁴⁸

نشریه‌ی ترک دیگری توضیح می‌دهد که اومانیسم یک دین است: به دور از موعظه‌های خشک احکام دینی، بلکه دینی اصیل و حقیقی. و اومانیسم ماکه مفهوم زندگی از آن سرچشمه می‌گیرد، آرزوهایی را برآورده خواهد کرد که جوانان به آن آگاهی ندارند.⁴⁹

ماسونها چطور این دین جعلی را تبلیغ می‌کنند؟ برای فهمیدن این مطلب باید نگاه دقیق‌تری به پیامهایی که آنها در جامعه ترویج می‌کنند، بیندازیم.

نظریه اخلاقی اومانیستی

امروزه، در خیلی از کشورها، ماسونها سرگرم تلاش برای نفوذ به مابقی جامعه هستند. آنها با مصاحبه‌های مطبوعاتی، سایتهای اینترنتی، تبلیغات و بیانیه‌های رسانه‌ای خود را به عنوان سازمانی معرفی می‌کنند که صرفاً خود را وقف مصالح جامعه کرده است. حتی، در بعضی کشورها سازمانهای خیریه مورد حمایت ماسونها وجود دارد. سازمانهای روتاری و باشگاه لیون که انواع غیر رسمی ماسونری هستند نیز همین مطالب را می‌گویند. تمام این سازمانها ادعا می‌کنند که برای مصلحت جامعه تلاش می‌کنند.

بطور قطع، کار خیر و برای مصلحت جامعه عملی نیست که با آن مخالفت شود و ما نیز چنین قصدی نداریم. اما، در پس این ادعا، یک پیام گمراه کننده وجود دارد. ماسونها



فرضیه ماسونری «اخلاقیات اومانیستی» فوق‌العاده فریبکارانه است. تاریخ نشان داده در جوامعی که دین

تخریب شده است هیچ اخلاقیاتی باقی نمانده و فقط نزاع و هرج و مرج حاکم بوده است.

تصویر وحشیگری انقلاب فرانسه و ثمرات واقعی اومانیسم را نشان می‌دهد

ادعا می‌کنند که اخلاقیات بدون مذهب می‌تواند وجود داشته باشد و می‌توان جهانی اخلاقی بدون دین پی‌ریزی کرد. و نیتی که در پشت تمام کارهای عام‌المنفعه آنها وجود دارد گسترده این پیام در جامعه است.

به زودی خواهیم دید که چرا این ادعا فریبکارانه است. اما، قبل از آن، بیان دیدگاه ماسونها در این مورد مفید خواهد بود. در سایت اینترنتی ماسونها، امکان وجود «اخلاقیات بدون دین» این چنین شرح داده شده است:

انسان کیست؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ ... چگونه زندگی می‌کند؟ چگونه باید زندگی کند؟ ادیان سعی می‌کند با کمک اصول اخلاقی که تدوین کرده‌اند به این سئوالات پاسخ بدهند. آنها اصول اخلاقی خود را به مفاهیم متافیزیکی مثل خدا، بهشت، جهنم و عبادت مرتبط می‌کنند. اما مردم، مجبورند اصول زندگی را بدون درگیر شدن با این مشکلات متافیزیکی - که باید بدون درک کردنشان به آنها اعتقاد داشت - پیدا کنند. قرن‌ها است که فراماسونری این اصول را به عنوان آزادی، برابری، برادری، عشق به کار، صلح، دموکراسی و بیان کرده است. این‌ها فرد را به طور کامل از اعتقادات مذهبی رها می‌کنند. اما، با این وجود برای او اصولی برای زندگی فراهم می‌آورند. آنها اصول خود را نه در مفاهیم متافیزیکی، بلکه در درون فرد بالغی که در این دنیا زندگی می‌کند، جستجو می‌کنند.⁵⁰

ماسونهایی که چنین طرز تفکری دارند کاملاً مخالف فردی هستند که به خدا اعتقاد دارد و کارهای خیر را برای رضای او انجام می‌دهد. از نظر آنها، همه کارها باید فقط به خاطر انسانیت انجام گیرد. به وضوح می‌توان این طرز فکر را در کتابی که توسط لژ ترکیه منتشر شده مشاهده کرد:

اساس اخلاق ماسونی عشق به انسانیت است. و خوب بودن به خاطر خواسته‌ای در آینده، منفعت، پاداش و بهشت، از روی ترس از دیگری، عرف دینی یا سیاسی، نیروهای ناشناخته ماوراء طبیعی را کاملاً مردود می‌داند. تنها از خوب بودن به خاطر عشق به خانواده، کشور، انسانها و انسانیت حمایت و تمجید می‌کند. این یکی از

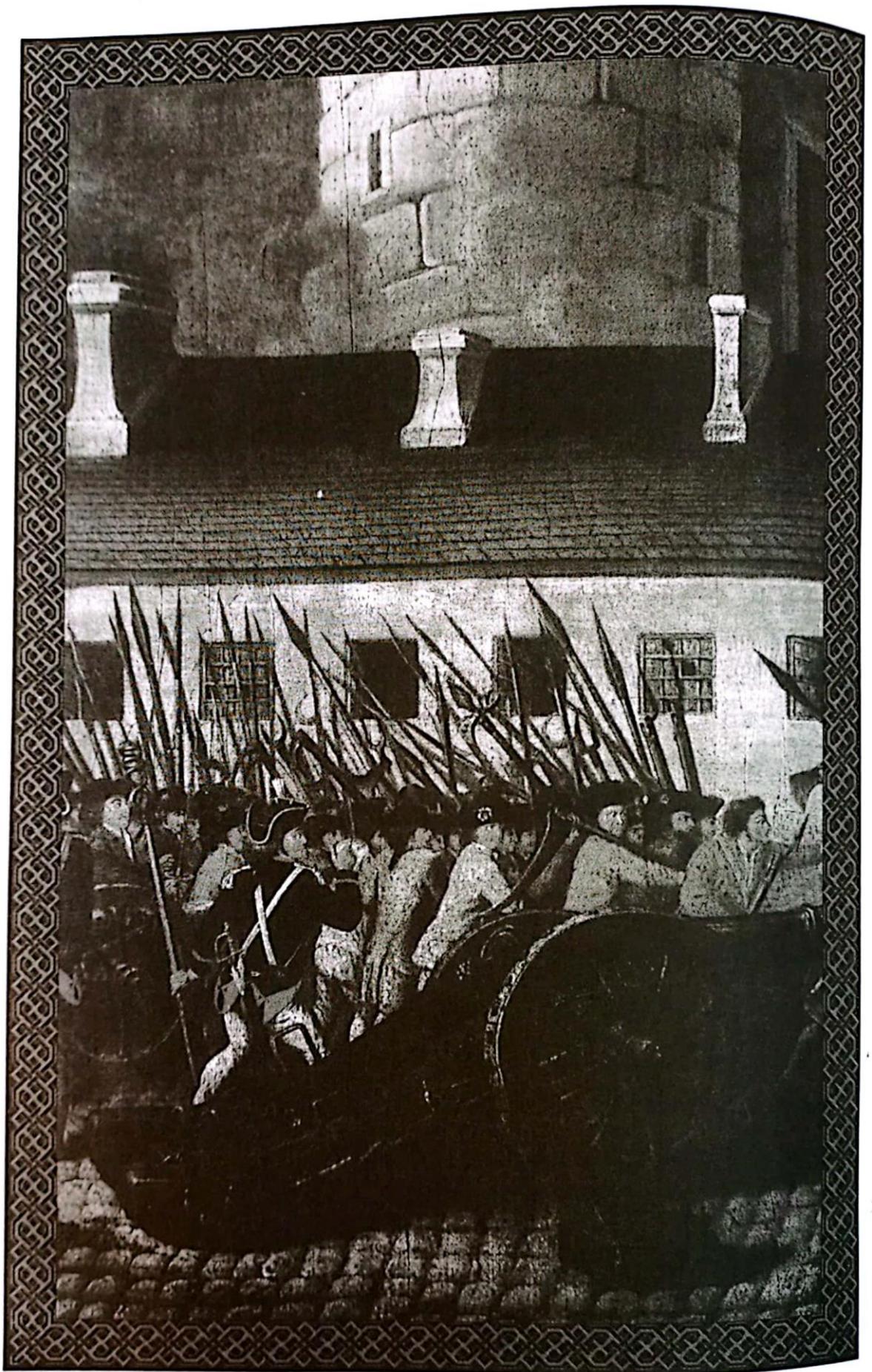
مهمترین اهداف تکامل فراماسونری است. عشق به مردم و خوب بودن بدون انتظار پاداش، رسیدن به این سطح، تحول عظیمی است⁵¹.

ادعاهای موجود در مطالب بالا فوق‌العاده گمراه‌کننده است. بدون انضباط اخلاقی دین، از خود گذشته‌گی برای دیگران هیچ مفهومی نمی‌تواند داشته باشد. و وقتی چنین چیزی اتفاق بیفتد، روابط افراد ظاهری و سطحی می‌گردد. آنهایی که هیچ درکی از اخلاقیات دینی ندارند، ترس از خدا ندارند و جایی که ترس از خدا وجود ندارد، انسانها تنها به منافع خود می‌اندیشند و وقتی مردم فکر کنند که علایق شخصی آنها به مخاطره می‌افتد نمی‌توانند عشق، وفاداری یا محبت حقیقی نشان دهند. آنها، تنها به کسانی که ممکن است برای آنها نفعی داشته باشند ابراز دوستی و احترام می‌کنند. چرا که، بر طبق این برداشت نادرست آنها تنها یک بار پا به این جهان می‌گذارند. بنابراین، تا آنجا که می‌توانند باید از آن منتفع گردند. علاوه بر اینکه، بر اساس این عقیده نادرست، هیچ عقوبتی برای هر نوع ریاکاری یا هر شرارتی که در این دنیا انجام دهند وجود ندارد.

(ادبیات ماسونی پر از موعظه‌های اخلاقی است که سعی در مخدوش کردن این حقیقت دارند. اما، در واقع، این اخلاق بدون دین چیزی نیست جز لفاظی فریبکارانه. تاریخ مملو از مثالهایی است که نشان می‌دهد بدون تقوایی که دین به نفس انسان می‌دهد و بدون قوانین الهی اخلاق واقعی نمی‌تواند برقرار گردد.

(یک مثال بارز در تأیید این مطلب، انقلاب بزرگ فرانسه در سال ۱۷۸۹ است. ماسونهایی که این انقلاب را به راه انداختند، شعارهای حاوی ایده‌آل‌های اخلاقی «آزادی، برابری، برادری» را فریاد می‌زدند. اما، ده‌ها هزار فرد بی‌گناه به گیوتین سپرده شدند و کشور به حمام خون بدل گشت. حتی خود رهبران انقلاب هم نتوانستند از این وحشیگری بگریزند و یکی پس از دیگری سر بر گیوتین نهادند.

در قرن نوزدهم، از عقیده امکان وجود اخلاق بدون دین، سوسیالیسم متولد گردید و نتایج فاجعه‌آمیزتری نیز به همراه داشت. خواسته سوسیالیسم، ظاهراً جامعه‌ای عادلانه و برابر بود که در آن هیچ استثمار نباشد و به این منظور برچیدن دین را سرلوحه خود



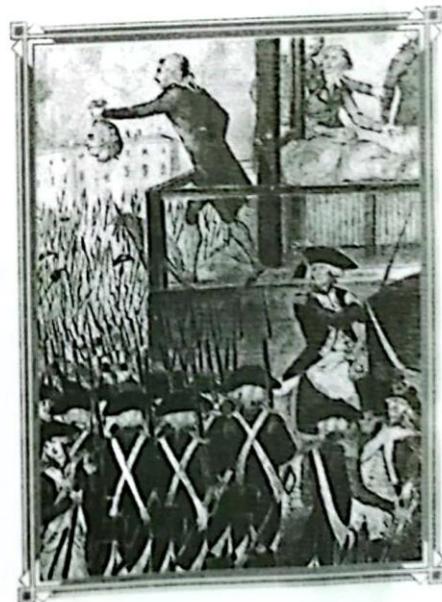
صحنه‌ی خشن دیگری از انقلاب فرانسه

قرار داد. اما در قرن بیستم، در مکانهایی مثل، اتحاد جماهیر شوروی، بلوک شرق، چین، هندوچین، چندین کشور در آفریقا و آمریکای مرکزی مردم را به فلاکت وحشتناکی گرفتار کرده و رژیمهای کمونیستی تعداد باورنکردنی از مردم را به قتل رسانده‌اند. تعداد کل قربانیان چیزی حدود ۱۲۰ میلیون نفر است⁵². علاوه بر این، برخلاف آنچه ادعا می‌شد، هرگز در هیچ کدام از رژیمهای کمونیستی عدالت و برابری برقرار نگردید و رهبران کمونیست در سایه حکومت، طبقه‌ای از نخبگان تشکیل دادند.

متفکر یوگوسلاو میلوان دجی لاس Milovan Djilas در کتاب معروف خود با عنوان طبقه جدید توضیح می‌دهد که رهبران کمونیست، یا «نامگذاره» nomenklatura برخلاف ادعاهای سوسیالیسم یک «طبقه ممتاز» تشکیل داده‌اند.

امروز هم وقتی به خود ماسونری که همواره عقاید خود را تحت عنوان «خدمت به جامعه» و «ایثار برای انسانیت» اعلام می‌کند، نگاه کنیم، سابقه چندان پاکی پیدا نمی‌کنیم. در بسیاری از کشورها، ماسونری کانون روابط برای کسب منافع مادی نامشروع

است. در دهه ۱۹۸۰، در ایتالیا رسوایی لژ ماسونی پی دو پیش آمد و مشخص شد که ماسونها رابطه نزدیکی با مافیا داشته‌اند و مسئولین لژ در فعالیتهایی مثل قاچاق اسلحه، تجارت مواد مخدر یا پولشویی دست داشته‌اند. همچنین مشخص شد که آنها رقیبان خود و کسانی را که به آنها خیانت کرده بودند مورد آزار و اذیت قرار داده بودند. در سال ۱۹۹۲، در لژ بزرگ اسکاندال شرق در فرانسه و در ۱۹۹۵، در «کلین هندز، Clean Hands» در انگلستان طبق گزارش مطبوعات انگلیس، فعالیت لژهای ماسونی برای کسب منافع غیر قانونی، فاش شد. عقیده ماسونها^{۵۳} مبنی بر «اصول اخلاقی اومانستی» تنها یک فریبکاری



گیوتین، ابزار قساوت انقلاب فرانسه است.

وقوع چنین مسائلی اجتناب ناپذیر است) چون همانگونه که در ابتدا گفتیم اصول اخلاقی تنها با تقوای دینی در جامعه برقرار می‌گردد. اساس پای بندی اخلاقی در عدم وجود تکبر و خودخواهی است و تنها کسانی که مسئولیت خود نسبت به خداوند را درک کنند می‌توانند به این واقعیت دست یابند. در قرآن، خداوند بعد از آنکه در مورد از خودگذشتگی مؤمنین سخن می‌گوید امر می‌فرماید:

....وهرکس خود را از خوی بخل و حرص خویش نگاه دارد. آنان (بحقیقت) رستگاران عالمند (قرآن حشر: ۹) این اصل حقیقی اخلاق است.

در سوره فرقان، ویژگی اخلاقی مؤمنین حقیقی اینگونه وصف شده است:

بندگان خدای رحمان آنان هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند، و هرگاه جاهلان به آنها خطاب کنند، به ملایمت جواب دهند * و آنان که شب را در سجده یا قیام برای پروردگارشان روز می‌کنند * و آنان که (دائم) می‌گویند: «ای پروردگار ما عذاب جهنم را از ما بگردان. که عذاب آن عذابی سخت و دائمی است. * آن جا (جهنم) بد قرارگاه و بد منزلگاهی است. * و آنان که هنگام انفاق اسراف نمی‌کنند و بخل (هم) نمی‌ورزند، بلکه میان این دو راه میانه را می‌گیرند * و آنان که با خدای یکتا خدای دیگری نمی‌خوانند و کسی را که خدا (کشتن او را) حرام کرده - مگر بحق - به قتل نمی‌رسانند و زنا نمی‌کنند و هر که این کارها را بکند کیفرش را خواهد یافت * عذابش در قیامت مضاعف شود و با ذلت و خواری در آن مخلد (جاودانه) گردد * مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند پس خدا گناهان آنها را به نیکی‌ها بدل کند. و خداوند آمرزنده و مهربان است. و هر کس توبه کند و نیکوکاری کند، البته به نزد خدا باز می‌گردد * و آنان که به ناحق شهادت نمی‌دهند و هرگاه بر (عمل) لغوی بگذرند بزرگوارانه می‌گذرند (و به آن نزدیک نمی‌شوند) * و آنان که هرگاه به آیات پروردگار خود تذکر داده شوند، کر و کور در آن ننگرند (فرقان: ۶۳-۷۳).

بنابراین، وظیفه اصلی مؤمنین تسلیم شدن در برابر خداوند با تواضع و فروتنی است و هنگامی که آیات الهی را متذکر می‌گردند «روی خود را بر نمی‌گردانند طوری که گویا

کر و کور هستند.» به خاطر این وظیفه، فرد از خودخواهی، هوای نفسانی جاه طلبی و علاقه به محبوب دیگران شدن، محفوظ می ماند. این نوع اخلاق که در آیات بالا ذکر گردیده تنها به این طریق حاصل می گردد. به همین خاطر در جامعه‌ای که عشق و ترس به خدا و ایمان به او وجود ندارد، اخلاقی هم وجود ندارد. چراکه هیچ چیز را به طور مطلق نمی توان مشخص کرد و هر کس درست یا غلط بودن را بر حسب تمایلات خود تعیین می کند.

در واقع هدف اصلی فلسفه اخلاقی سکولار - اومانیزم ماسونری ایجاد یک جهان اخلاقی نیست، بلکه ایجاد جهانی سکولار است. به عبارت دیگر ماسونها به خاطر اینکه اهمیت زیادی برای اخلاقیات قائلند از فلسفه اومانیزم حمایت نمی کنند بلکه تنها به خاطر انتقال به جامعه‌ای که تصور گردد دین غیر ضروری است این کار را می کنند.

هدف ماسونی: ایجاد یک جهان اومانیزم

(اساس فلسفه اومانیزم که ماسونها توجه زیادی به آن دارند. رد ایمان به خدا و پرستش انسان یا پرستش «اصالت انسانی» به جای خداوند است.)
در اینجا یک سؤال مهم پیش می آید: آیا ماسونها این عقیده را فقط برای خود می خواهند یا تمایل دارند که این عقیده توسط دیگران هم پذیرفته شود؟
اگر به نوشته‌های ماسونی نگاه کنیم، می توانیم به وضوح پاسخ این سؤال را بیابیم: هدف این سازمان گسترش فلسفه اومانیزم در کل جهان و ریشه کنی ادیان یکتاپرستی (اسلام مسیحیت، یهودیت) است.

به عنوان مثال، در مقاله‌ای که در نشریه ماسونی ترک چاپ شده، آمده، «ماسونها در ورای دنیای مادی به دنبال منشاء مفاهیمی همچون شیطان، عدالت و درستکاری نمی گردند، آنها معتقدند که این امور از شرایط اجتماعی فرد، روابط اجتماعی و تلاش او برای زندگی مشتق می گردند» و اضافه می کند، «ماسونری تلاش می کند که این عقیده را در تمام جهان گسترش دهد.⁵³»

سلامی ایزینداک ماسون اعظم ترکیه‌ای می‌نویسد:

طبق نظر ماسونری، به منظور رهانیدن انسان از اخلاقی که بر پایه منابع ماوراءطبیعه دینی است، باید اخلاقیاتی را پی‌ریزی کرد که بر پایه عشق به انسان باشد که نسبی نیست. ماسونری در اصول اخلاقی سنتی خود، گرایش‌های ارگانیک انسان، نیازها و ارضاهای او، قوانین زندگی اجتماعی و سازمانهای آن، وجدان، آزادی عقیده و بیان و نهایتاً تمام چیزهایی که موجب ایجاد زندگی طبیعی می‌گردند را لحاظ کرده است. به همین دلیل، هدف او ترویج و تثبیت اخلاق انسان مدار در تمام جوامع است⁵⁴.

منظور ماسون اعظم ایزینداک، از «رهانیدن انسان از اخلاقی که بر پایه منابع دینی است» جدایی تمام افراد از دین است. ایزینداک در همان کتاب، این هدف و «اصول ایجاد یک تمدن پیشرفته» را شرح می‌دهد:

(اصول قاطع ماسونری برای ایجاد یک تمدن پیشرفته لازم و کافی هستند. آنها عبارتند از:

- باور اینکه خدای فاقد جنبه شخصی (معمار بزرگ عالم) همان تکامل است.

- رد اعتقاد به وحی، عرفان و عقاید پوچ.

- برتری اومانیسم عقلانی و طبقه کارگر.)

اولین بند از سه بند بالا، متضمن رد وجود خداوند است. (ماسونها به خدا اعتقاد ندارند. بلکه به معمار بزرگ عالم اعتقاد دارند و مطلب فوق نشان می‌دهد که این اصطلاح به معنی تکامل است.) بند دوم وحی، از جانب خدا و معارف دینی بر اساس وحی را رد می‌کند. (ایزینداک این معارف را «عقاید پوچ» می‌نامد.) و بند سوم اومانیسم، و مفهوم اومانیستی «کار» (طبقه کارگر) را ستایش می‌کند. (مانند کمونیسم).

اگر بررسی کنیم که این عقاید امروزه تا چه حد در جهان ریشه یافته‌اند، می‌توانیم تأثیر ماسونری بر آن را درک کنیم.

در اینجا، باید به نکته مهم دیگری توجه داشت: ماسونری چگونه در حرکتی که رسالت ضد دینی دارد، شرکت می‌کند؟ وقتی به نوشته‌های ماسونی مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که آنها با استفاده از «تبلیغات» گسترده می‌خواهند دین را به ویژه در بعد

اجتماعی تخریب کنند. ماسون اعظم سلامی ایزینداک در عبارتی از کتاب خود، این مسئله را روشن کرده است:

... حتی رژیمهای شدیداً سرکوبگر هم در رسیدن به اهداف خود برای تخریب نهادهای دینی موفق نبوده‌اند. در واقع، خشونت بیش از حد روشهای سیاسی که به منظور نجات جامعه از طریق رها سازی افراد از عقاید و تعصبات پوچ دینی اعمال شده است، نتیجه معکوس داشته است: عبادتگاه‌هایی که آنها قصد بستن آنها را داشتند، امروز پرجمعیت‌تر از همیشه است و عقاید و تعصباتی را که آنها ممنوع اعلام کردند امروز طرفداران بیشتری یافته است. ما در سخنرانی دیگری تأکید کردیم که در چنین مسائلی که با قلب و احساس سروکار دارد، تحریم و زور اثری ندارد. تنها راه کشاندن مردم از تاریکی به روشنائی علم سازنده و اصول عقلانی و منطقی است. اگر مردم به این شیوه آموزش ببینند به اومانیست و جنبه‌های مثبت دین توجه کرده. اما، خود را از عقاید پوچ و تعصبات رها می‌سازند⁵⁵.

برای درک مفهوم این مطالب باید به دقت آنها را تحلیل کنیم. ایزینداک می‌گوید که سرکوب دین، دینداران را مشتاق‌تر کرده و دین قوی‌تر خواهد شد. بنابراین ایزینداک فکر می‌کند به منظور جلوگیری از قدرت گرفتن دین باید روشنفکرانه به تخریب آن پرداخت. منظور او از «علم سازنده و اصول منطقی و عقلانی» علم و منطق و عقلانیت واقعی نیست. منظور او صرفاً فلسفه اومانیست و ماتریالیست است که مانند داروینیسیم تنها از این تکیه کلام‌ها برای استتار استفاده می‌کند. ایزینداک معتقد است وقتی این عقاید در جامعه ترویج گردد. «تنها اجزاء اومانیستی دین مورد توجه قرار می‌گیرند» که منظور او این است که تنها چیزی که از دین باقی خواهد ماند اجزای مورد تأیید فلسفه اومانیستی است. به عبارت دیگر، آنها می‌خواهند حقایق اساسی که دین توحیدی بر پایه آنها قرار گرفته را رد کنند (ایزینداک به این حقایق، عقاید پوچ و تعصبات می‌گوید). این حقایق واقعیت‌هایی عالی مثل اینکه انسان توسط خدا آفریده شده و در برابر او مسئول است می‌باشد.

به طور خلاصه، هدف ماسونها تخریب بخشهایی از اعتقادات است که اساس دین را



جی. ای. لسینگ و ای. رنان. فراماسونها خواستار به واقعیت در آوردن
رؤیای این دو نویسنده ملحد برای ریشه‌کنی دین از چهره زمین هستند.

تشکیل می‌دهد آنها می‌خواهند نقش دین را به حد یک عامل فرهنگی صرف که در مورد تعدادی از مسائل اخلاقی کلی نظر می‌دهد تنزل دهند. طبق نظر ماسونها راه انجام اینکار تحمیل الحاد به جامعه در لفافه علم و منطق است. هر چند هدف نهایی آنها، محروم کردن دین حتی از این موقعیت فرهنگی و ایجاد یک جهان کاملاً الحادی است. ایزینداک در مقاله‌ای با عنوان «علم سازنده - موانع ذهن و ماسونری» در نشریه ماسون می‌گوید:

من می‌خواهم به عنوان نتیجه تمام این بحث‌ها بگویم که مهمترین وظیفه اومانستی و ماسونی همه ما روی برگرداندن از علم و منطق نیست بلکه فهم این مطلب است که

بر اساس نظریه تکامل، بهترین و تنها راه، گسترش عقایدمان در بین مردم و آموزش مردم با علوم سازنده است. سخنان ارنست رنان بسیار قابل توجه است: «اگر مردم با علم سازنده و منطقی آموزش داده شوند، عقاید پوچ دینی توسط خود ایشان متلاشی خواهد شد.» سخنان لسینگ Lessing نیز در تأیید همین مطلب است: «اگر انسان تحت آموزش و روشنگری با علم سازنده و منطقی قرار گیرد، سرانجام روزی خواهد رسید که نیازی به دین نخواهد بود.»⁵⁶

این هدف نهایی ماسونری است، آنها می خواهند دین را به طور کامل تخریب کرده و جهانی اومانیست بر اساس تقدس انسانیت ایجاد کنند. به این دلیل، آنها می خواهند نظم نوینی بر اساس غفلت بنا کنند که در آن مردم خدایی که آنها را آفریده انکار کنند و به خود مقام ربوبیت بدهند ... این هدف فلسفه وجودی ماسونری است. نشریه ماسونی آینه AYNA این وضعیت را «معبد عقاید» نام نهاده است:

ماسونهای مدرن، هدف ماسونهای قدیمی برای ساخت معبدی از خشت و گل را به ساخت «معبد عقاید» تبدیل کرده اند. ساخت معبد عقاید وقتی ممکن می گردد که اصول و مزایای ماسونی رایج گردد و چنین مردمان خردمندی در جهان فزونی یابند.⁵⁷

ماسونها برای تحقق این هدف، با شور و شوق فراوان در خیلی از ممالک جهان فعالیت می کنند. سازمانهای ماسونی در دانشگاه ها و سایر مراکز آموزشی، در رسانه ها و در جهان هنر و عقاید نفوذ دارند. و هرگز از تلاش برای ترویج فلسفه اومانیستی خود در جامعه و بی اعتبار کردن حقایق اعتقادی که اساس دین را تشکیل می دهند، دست نمی کشند. (در فصول آینده خواهیم دید که یکی از روشهای تبلیغاتی اصلی فراماسونها، نظریه تکامل (اولسیون) است. علاوه بر این، هدف آنها ساختن جامعه ای است که در آن حتی نامی هم از خدا و دین برده نشود و فقط لذتها، تمایلات و آرزوهای نفسانی انسان را ارضاء کند.) این جامعه از مردمانی تشکیل خواهد شد همانند اهل مدین که در قرآن ذکر گردیده است «.... آیا خدا را پشت سر خویش افکندید؟ (و او را بکلی فراموش کردید؟) در حالی که پروردگار من به هر چه می کنید احاطه دارد». (هود: ۹۲). در این فرهنگ غفلت

جایی برای ترس یا عشق به خدا انجام خواسته‌های او، عبادت یا توجه و تأمل در جهان آخرت وجود ندارد. در واقع، فکر می‌کنند که این عقاید از مد افتاده و مشخصه افراد بی سواد است. این پیام مرتباً، در فیلمها، داستانهای مصور و رمانها تکرار می‌گردد. ماسونها همواره در این فریبکاری بزرگ، نقش رهبری را برعهده داشته‌اند. اما، گروه‌ها و افراد فراوان دیگری نیز به همین کار مشغولند. ماسونها آنها را به عنوان «ماسونهای افتخاری» پذیرفته‌اند و آنها را متحد خود به حساب می‌آورند. چون همگی در فلسفه اومانیستی شریک هستند. سلامی ایزینداک می‌نویسد:

ماسونری این حقیقت را نیز می‌پذیرد: در جهان بیرون مردمان خردمندی با وجود آن که ماسون نیستند، اما از مسلک ماسونی حمایت می‌کنند. چراکه این ایدئولوژی مسلکی کامل برای موجود انسانی و انسانیت است.⁵⁸

این نبرد مداوم، با دین بر دو برهان یا دلیل اصلی متکی است: فلسفه ماتریالیستی و نظریه تکامل داروین.

در دو فصل بعدی، ما این دو برهان، منشاء آنها و رابطه آنها با ماسونری را بررسی خواهیم کرد. آنگاه قادر خواهیم بود پشت صحنه این عقاید که از قرن نوزدهم بر جهان تأثیرگذار بوده‌اند را بهتر درک کنیم.



پیکو دلا میراندولا، یک اومانیست کابالیست برجسته



- فصل چهارم -

نگاهی دوباره به ماتریالیسم

در فصل اول این کتاب، به حکومت فرعونى در مصر باستان نگاهی انداختیم و به نتایج مهمی در مورد زیر بنای فلسفی آن دست یافتیم. همانطور که گفتیم، جالبترین ویژگی در تفکر مصر باستان ماتریالیستی بودن آن است، که بر این عقیده که ماده ازلی است و خلق نشده استوار گردیده است. کریستوفر نایت و روبرت لوماس در کتاب خود با عنوان کلید حیرام، مطالب مهمی در این مورد دارند که ارزش تکرار دارند:

مصریان معتقد بودند که ماده همواره موجود بوده است؛ برای آنها این طرز فکر که خداوند چیزی را از نیستی مطلق خلق کند غیر منطقی می نمود. آنها بر این عقیده بودند که جهان هنگامی آغاز گردید که نظم از آشوب نمایان گردید، و آنچه تا قبل از آن وجود داشت نبرد بین نیروهان نظم دهنده و بی نظمی بود... این حالت آشوب را نون NUN می نامیدند و همانند توصیف سومریان معتقد بودند ... که مفاکی تاریک، بی آفتاب، دارای آب با نیروی خلاق درون آن بود که دستور شروع نظم را صادر کرد. این نیروی خفته در جوهر آشوب نمی دانست که وجود دارد بلکه یک احتمال، یک پتانسیل بود که درون بی برنامگی آشوب تنیده شده بود⁵⁹.

تشابه چشمگیری بین اساطیر مصر باستان و تفکر ماتریالیستی مدرن وجود دارد.

یک دلیل پنهان برای این حقیقت جالب این است که سازمان مدرنی وجود دارد که این عقاید مصر باستان را پذیرفته و قصد دارد آنها را در کل جهان مستقر سازد. این سازمان فراماسونری است.

ماسونها و مصر باستان

فلسفه ماتریالیستی مصر باستان بعد از انقراض این تمدن به حیات خود ادامه داد. یهودیان خاصی آنرا پذیرفته و در آئین کابالیستی آنرا زنده نگاه داشتند. از طرف دیگر، تعدادی از متفکرین یونانی، فلسفه مشابهی را پذیرفتند و با تفسیری تازه از آن، آنرا به صورت مکتب فکری با عنوان «فلسفه هرمس» تداوم بخشیدند.

واژه هرمتیسم، از نام هرمس، همتای یونانی تات Thoth خدای مصر باستان گرفته شده است. به عبارت دیگر، هرمتیسم، نسخه یونانی فلسفه مصر باستان است: سلامی ایزینداک استاد اعظم فراماسون، منشاء این فلسفه و جایگاه آن در ماسونری مدرن را اینگونه شرح می دهد:

در مصر باستان انجمنی مذهبی وجود داشت که ساختار فکری از خود به ارث گذاشت و معتقد به هرمتیسم بود. ماسونری به چیزی شبیه آن اعتقاد دارد. به عنوان مثال کسانی که در انجمن به درجه خاصی می رسیدند در مراسم انجمن شرکت می کردند، افکار و احساسات روحانی خود را برملا می ساختند و افراد سطوح پائین تر را آموزش می دادند. فیثاغورث، یک هرمسی بود که در میان آنها تعلیم دید. همچنین سیستمها و سازمانهای فلسفی مکتب اسکندری و نوافلاطونی از مصر باستان منشأ گرفته اند و تشابهات قابل توجهی بین آنها و آئین ماسونی وجود دارد⁶⁰.

ایزینداک در جای دیگر، با صراحت بیشتری تأثیر مصر باستان در خاستگاه ماسونری را بیان می کند: «فراماسونری یک سازمان اجتماعی و آئینی است که آغازش به مصر باستان باز می گردد»⁶¹.

کارشناسان ماسون دیگری هم اظهار داشته اند که خاستگاه ماسونری به انجمن های



مصریان باستان به صورت اسطوره‌ای معتقد بودند که ماده ازلی است
و نظم جهان از اسطوره‌ای «قدرت خود سازماندهی ماده» بر می‌خیزد.

سری فرهنگهای بت پرست باستانی مثل مصر باستان و یونان باز می‌گردد. یک ماسون
ارشد ترک به نام سلیل لایکتز Celil Layikteز در مقاله‌ای با عنوان «سر و راز ماسونی:
چه چیز سر است و چه چیز نیست؟» در مجله ماسون ترک می‌گوید:

در تمدن یونان، مصر و رم باستان، مکاتب تصویری وجود داشت که در زمینه علوم
خاص، حکمت گنوسی یا شناخت اسرار فعالیت می‌کردند. اعضای این مکاتب بعد از
تحقیق طولانی و آیین‌های پذیرش داوطلب، برگزیده می‌شدند. به نظر می‌رسد اولین
مکتب از این نوع، مکتب «ازیریس Osiris» بوده باشد که بر پایه رویدادهای زندگی این
خدا مثل تولد، جوانی، مبارزه با تاریکی، مرگ و حیات دوباره او بوده است. این
موضوعات به صورت آیینی در مراسمی که کاهنان اجرا می‌کردند به نمایش در می‌آمد
و به این طریق آئین‌ها و نمادها به خاطر مشارکت واقعی بسیار ثمربخش تر ارائه
می‌شدند....

سالها بعد، این آئین‌ها اولین محافل از یک سلسله انجمن‌های برادری را تشکیل دادند که تحت عنوان ماسونری ادامه یافت. این انجمن‌های برادری همیشه آرمانهای مشابهی داشتند و هنگامی که مورد تعدی قرار می‌گرفتند، توانائی زندگی مخفیانه را داشتند. آنها به خاطر آنکه به طور مکرر نام و شکل خود را تغییر می‌دهند توانسته‌اند تا امروز به حیات خود ادامه دهند. با این وجود آنها به نمادگرایی باستانی و هویت ویژه خود وفادار مانده‌اند و عقاید خود را همچون میراثی به یکدیگر منتقل می‌کنند. آنها برای اینکه شائبه تهدید عقاید دیرینه خود توسط قدرتمندان را کمتر کنند بین خودشان قوانین سری تدوین کردند. آنها به منظور محافظت خود در برابر خشم مردمان ناآگاه به ماسونری مخفی پناه بردند که مشتمل بر قوانین محرمانه فرقه آنها می‌باشد. آنها این رازداری را با عقاید خود تلفیق نمودند که بعدها بر تشکیل ماسونری نظری مدرن که امروزه می‌شناسیم تأثیر گذارد⁶².

در نقل قول بالا، لایبکتز از انجمن‌هایی که خاستگاه ماسونری بوده‌اند تعریف می‌کند و ادعا می‌کند که آنها برای محافظت در برابر «مردمان ناآگاه» خود را مخفی می‌کردند. اگر این ادعای فرضی را لحظه‌ای کنار بگذاریم از نقل قول بالا اینگونه استنباط می‌گردد که فراماسونری نماینده امروزی انجمن‌هایی است که در تمدنهای بت‌پرست باستانی مصر، یونان و رم وجود داشته است. از میان این تمدنها، مصر از همه قدیمی‌تر است و بنابراین می‌توان گفت که منشأ اصلی فراماسونری از مصر باستان است (پیش از این دیدیم که حلقه ارتباط اصلی بین این آیین‌الحادی و فراماسونری مدرن، شهسوران معبد هستند).

در اینجا ضروری است به این نکته اشاره کنیم که یکی از نظامهای ملحدی که در قرآن بیشترین اشاره به آن شده است، مصر باستان است. این سیستم یک نمونه واقعی از نظام شیطنانی بوده است. آیه‌های زیادی برای ما، در مورد فراعنه که بر مصر حکومت می‌کردند و دست‌های پشت‌پرده آنها، ستمکاری، بی‌عدالتی، شرارت و افراط‌کاری آنها سخن می‌گوید. علاوه بر این، مصریان مردمان فاسدی بودند که به نظام فراعنه خود تن

در داده بودند و خداهای دروغین آنها را می پرستیدند. با این وجود، فراماسونها می گویند که منشأ آنها به مصر باستان باز می گردد و این تمدن را قابل ستایش می دانند. مقاله ای که در نشریه فراماسونی ترک منتشر شده است، معابد مصر باستان را به عنوان «خاستگاه صنف ماسونی» ستایش می کند:

... مصریان هلیوپولیس (شهر آفتاب) و ممفیس را بنا نهادند و بر اساس اساطیر ماسونی این دو شهر منبع علم و دانش بوده اند که ماسونها به آن «نور اعظم» می گویند. فیثاغورث که از هلیوپولیس دیدن کرده، اظهارات زیادی در مورد معبد دارد. معبد ممفیس که او در آن آموزش می دید، ارزش تاریخی دارد. در شهر تبس Thebes مدارس پیشرفته ای وجود داشت. فیثاغورث، افلاطون و سیسرو Cicero در این شهرها به فراماسونری وارد شدند⁶³.

نوشته های ماسونی تنها مصر باستان را با عبارتهای عریض و طویل مورد ستایش قرار نمی دهند بلکه نسبت به فراعنه که بر این نظام ستمکار حکمرانی می کرده اند نیز احساس ستایش و همدلی ابراز می دارند. در مقاله دیگری از نشریه ماسونی ترکیه آمده است:

وظیفه اصلی فرعون یافتن نور بود. ستایش نور پنهان به شیوه ای پرشورتر و جذاب تر بود.... همانطور که ما، ماسونها تلاش می کنیم معبد سلیمان را بنا کنیم، مصریان باستان اهرام یا خانه نور را می ساختند. مراسماتی که در معابد مصر باستان اجرا می گردید به چندین درجه تقسیم می شد. این درجات دو بخش داشتند کوچک و بزرگ. درجه کوچک به یک، دو و سه تقسیم می شد؛ و بعد از آن ها درجات بزرگ آغاز می گردید⁶⁴.

از این مطلب مشخص می گردد که «نور» که فراعنه مصر باستان و فراماسونها در جستجوی آنند، یکی است. همچنین می توان نتیجه گرفت که فراماسونری نماینده مدرن فلسفه فراعنه مصر است. ماهیت این فلسفه در داوری خداوند در قرآن در مورد فرعون و قومش روشن می گردد: ... آنها گروهی فاسق و نابکارند. (سوره نمل: ۱۲).

در آیات دیگری نظام کافر مصر اینگونه وصف شده است:

فرعون در میان قومش ندا داد و گفت: «ای قوم من آیا حکومت مصر از من نیست» و این نهرها از زیر (قصر) من جاری نیست؟ آیا مشاهده نمی‌کنید؟ * آیا من بهترم یا این مرد فقیر و خواری که نمی‌تواند درست سخن بگوید؟ * (اگر موسی راست می‌گوید و رسول خدا است)، چرا دستبندهای زرین بز دست او نبسته‌اند، یا چرا فرشتگان همراه او نیامده‌اند * قومش را ذلیل و زبون داشت تا مطیع فرمان وی شدند. که مردمی فاسق بودند * (الزخرف : ۵۱-۵۵).

نمادهای مصر باستان در لژهای ماسونی

یکی از مهمترین چیزهایی که رابطه بین مصر باستان و ماسونها را اثبات می‌کند نمادهای آنهاست.

نمادها در ماسونری بسیار مهم هستند. فراماسونها مفهوم واقعی فلسفه خود را با نمادها به اعضا خود می‌آموزند. یک فرد فراماسون که درجه به درجه در مراحل فراماسونری ارتقاء می‌یابد، در هر مرحله معانی جدیدی برای هر نماد می‌آموزد. به این طریق، اعضا گام به گام به عمق فراماسونری نفوذ می‌کنند.

مقاله‌ای در نشریه ماسونی ترک این کارکرد نمادها را اینگونه توصیف می‌کند:

می‌دانیم که فراماسونری عقاید و آرمانهای خود را به وسیله نمادها و حکایت‌های تمثیلی و نمادین بیان می‌کند. این حکایتها به اولین دورانهای تاریخی بازمی‌گردند. حتی می‌توانیم بگوییم که به اساطیر پیش از تاریخ بازمی‌گردند. به این ترتیب، فراماسونری قدمت آرمانهای خود را نشان می‌دهد و از منبع غنی نمادها بهره‌مند می‌گردد^{۶۵}.

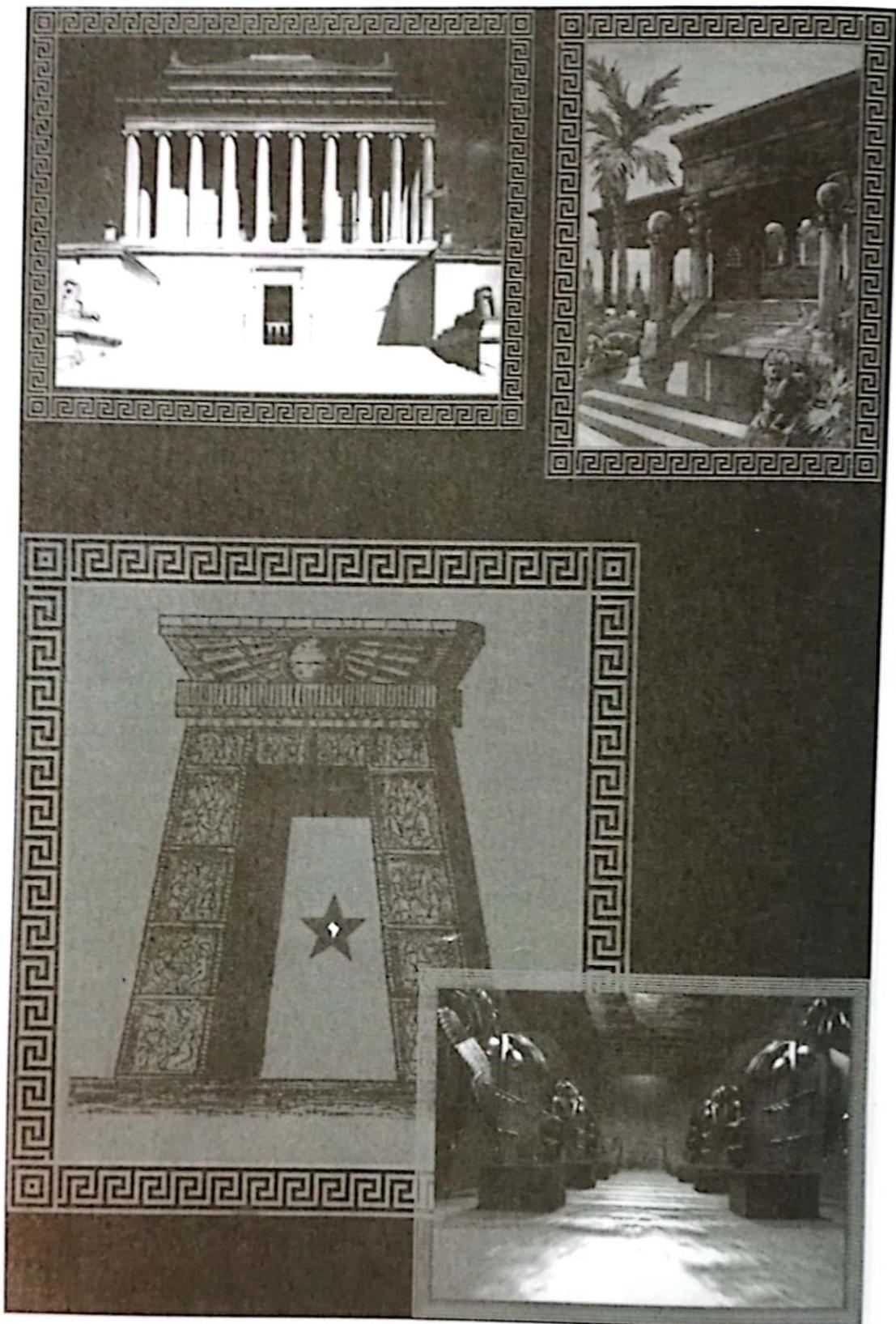
تصورات و طرحهای مصریان باستان بارزترین این نمادها و اسطوره‌ها هستند که به اولین دورانهای تاریخی بر می‌گردند. در تمام لژهای فراماسونری و در اکثر اعلانات و مطبوعات ماسونی طرحهای اهرام و ابوالهول و خطوط هیروگلیف را می‌توان یافت. در مقاله‌ای در نشریه ماسونی ترک، در مورد منشاء باستانی فراماسونری آمده:

اگر مصر باستان را باستانی‌ترین تمدن بنامیم، ره به خطا نبرده‌ایم. علاوه بر این، اولین

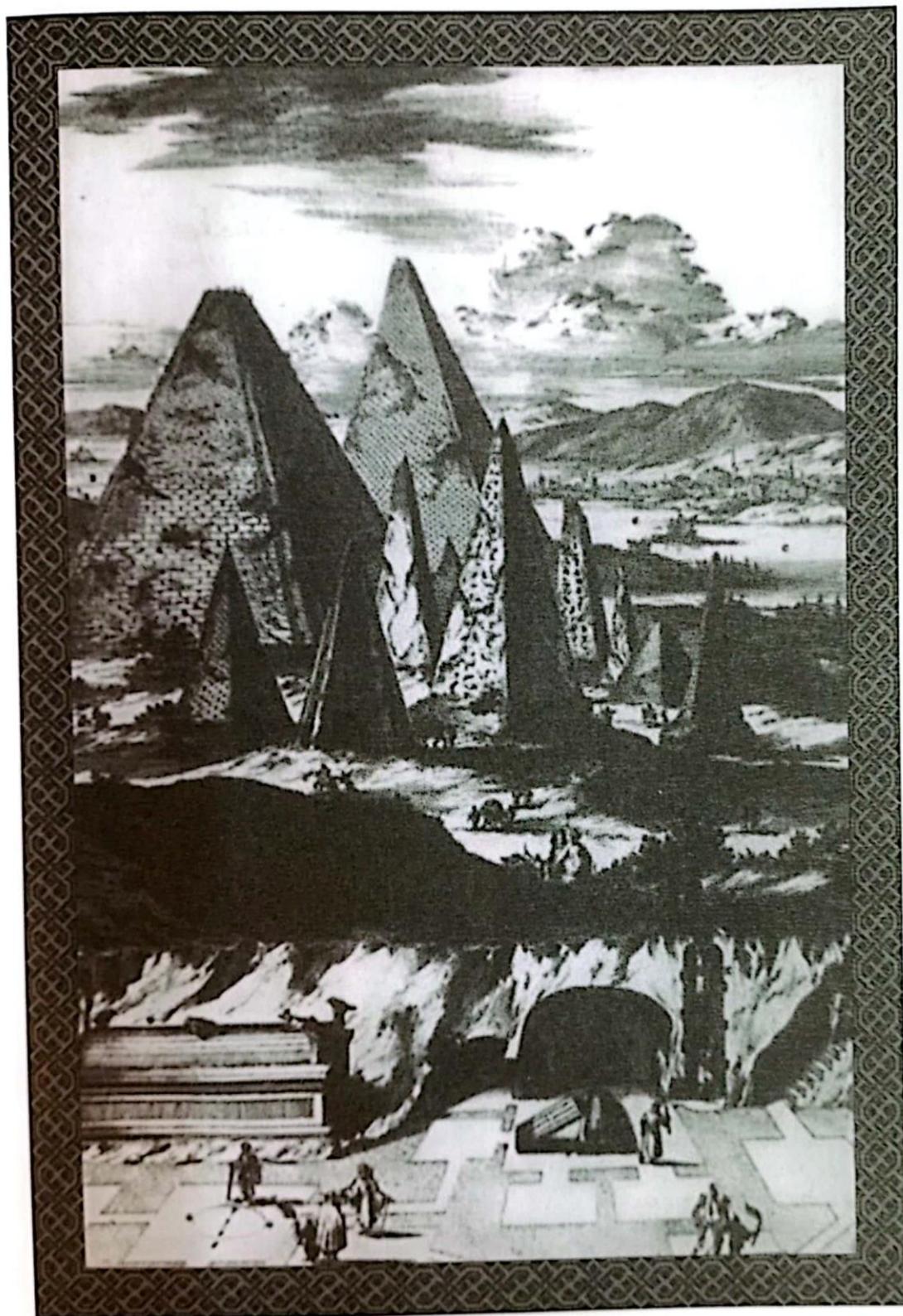
فرعون در لژ



فراماسونری مدرن فلسفه مصر باستان را حفظ کرده است و برای بیان آن از نمادها استفاده می‌کند. در عکس بالا از یک لژ، تصویر فرعون در جلوی محراب نمونه‌ایی از این نمادگرایی است.



در بالا، در ورودی لژ اعظم فراماسونری در واشنگتن، دی. سی. دو ابوالهول مصر باستان وجود دارد.
 در پائین، تصاویری از معابد ماسونری.



تجسمی از شهر ممفیس در مصر باستان. فراماسونها این شهر را با معابد متعدد پاکان و بت پرستی اش
"منشأ نور و ضیاء" می دانند.

چیزی که توجه ما را به خود جلب می‌کند تشابه فراوان مراسم، درجات و فلسفه مصر باستان با فراماسونری است^{۶۶}.

باز هم در مقاله‌ای در همان نشریه، با عنوان «خاستگاه اجتماعی و اهداف فراماسونری» بیان شده است که:

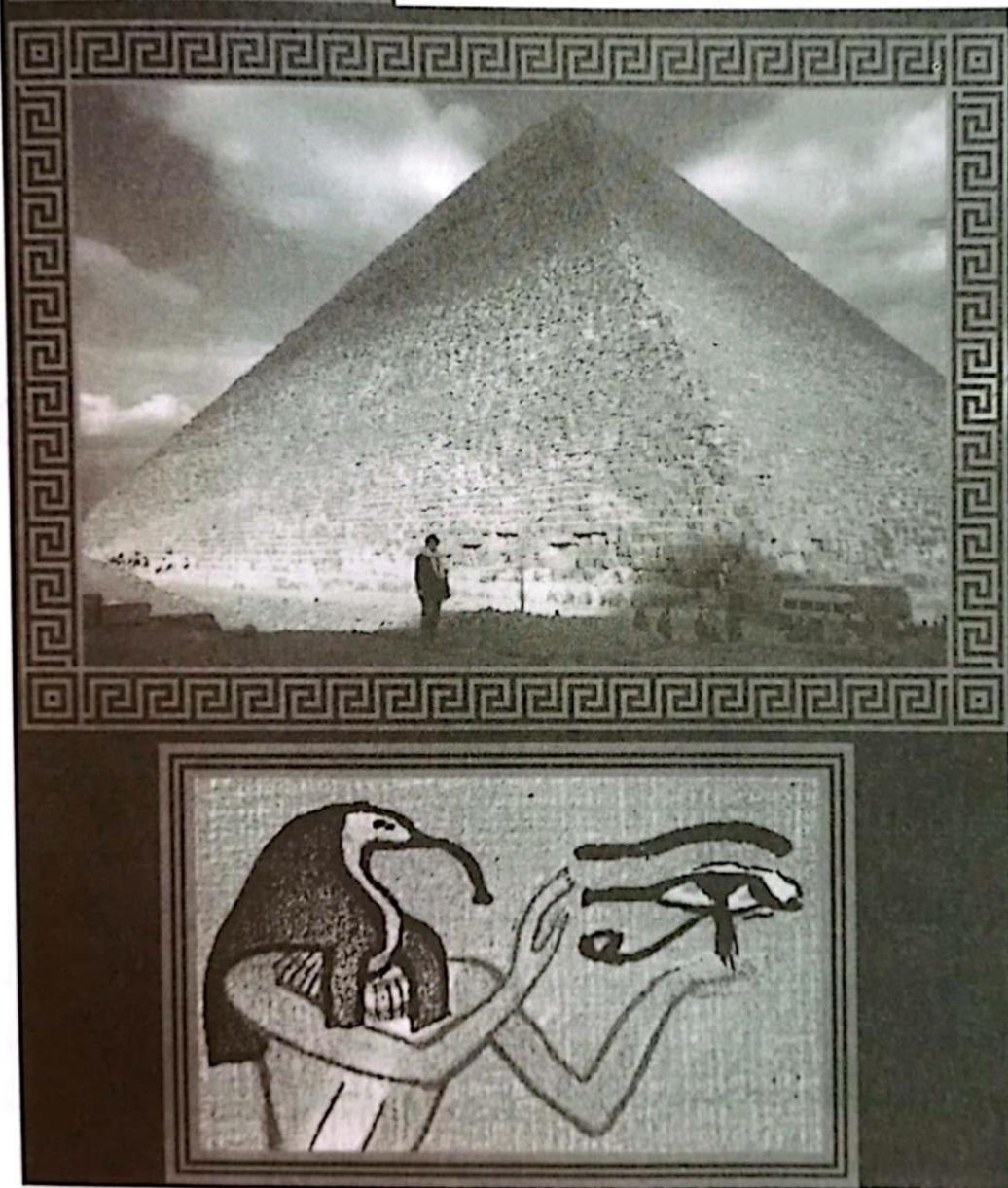
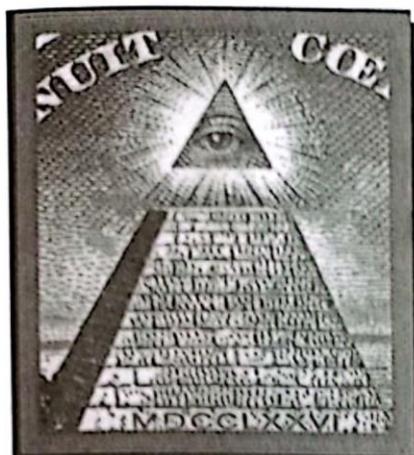
در مصر باستان، مراسم پذیرش عضو جدید در معبد ممفیس مدت طولانی به درازا می‌کشید، با توجه و تشریفات فراوان اجرا می‌گردید و شباهت زیادی به مراسم فراماسونری داشت^{۶۷}.

اجازه دهید، چند مثال از ارتباط بین مصر باستان و فراماسونری را بررسی نمایم:

هرم در زیر چشم

(معروفترین نماد فراماسونری در آرم و نشان ایالات متحده آمریکا و همینطور در اسکناس یک دلاری دیده می‌شود. در این نشان یک نیم هرم وجود دارد که در بالای آن یک چشم درون یک مثلث قرار گرفته است. این چشم درون مثلث، نمادی است که همواره در لژهای ماسون و تمامی اعلانات و مطبوعات ماسون یافت می‌شود. تعداد زیادی از مکتوباتی که به موضوع فراماسونری پرداخته‌اند، بر این حقیقت تأکید دارند.)
هرمی که در زیر چشم درون مثلث قرار گرفته، توجه نسبتاً کمی را به خود معطوف می‌دارد. اما، این فوق‌العاده معنی‌دار است و راهگشای درک فلسفه فراماسونری است. یک نویسنده آمریکایی به نام ربرت هارونیموس Robert Hieronimus، پایان‌نامه دکترای خود را در مورد آرم و نشان ایالات متحده تدوین کرده و در آن اطلاعات بسیار مهمی را می‌توان یافت. عنوان پایان‌نامه «تحلیل تاریخی پیشینه نشان عالی آمریکا و ارتباط آن با ایدئولوژی روانشناسی اومانیزم» است. پایان‌نامه او نشان می‌دهد که بنیانگذاران آمریکا که این مهر را برگزیدند، ماسون و در نتیجه طرفدار فلسفه اومانیزم بوده‌اند. ارتباط این فلسفه با مصر باستان با هرمی که در مرکز نشان تعبیه شده نشان داده شده است. این هرم، نمادی از هرم خنوپس بزرگترین مقبره فرعون است^{۶۸}.

چشم و هرم



در بالا، یکی از مهمترین نمادهای ماسونری که از مصر باستان گرفته شده، هرم با چشمی داخل مثلث است، هرمی که در نشان اعظم آمریکا (چپ) وجود دارد، هرم بزرگ خنوپس است. چشم نماد رایجی در حکاکای مصر باستان است. (پائین)

مفهوم فراماسونری ستاره شش پر

نماد معروف دیگر ماسونری، ستاره شش پر است که از روی هم گذاشتن دو مثلث به وجود می آید. این ستاره، نماد سنتی یهودیان نیز هست و امروزه در پرچم اسرائیل دیده می شود. گفته می شود، اولین بار حضرت سلیمان نبی، از آن به عنوان یک نشان استفاده کرد. بنابراین، ستاره شش پر نشان یک پیامبر و یک نماد آسمانی است.)
اما، ماسونها عقیده دیگری دارند. آنها ستاره شش پر را به عنوان نماد حضرت سلیمان قبول ندارند، بلکه آنرا نمادی از پاکانسم و بت پرستی مصر باستان می دانند. مقاله ای در نشریه ماسونی ترک، با عنوان «تمثیل‌ها و نمادها در آئین‌های ما» حقایق جالبی در این مورد بیان می کند:

یک ستاره متساوی الاضلاع با سه رأس که به یک فاصله از هم قرار گرفته‌اند، نشان می دهد که این مقادیر با هم برابرند. این نماد که توسط ماسونها برگزیده شده و به ستاره داودی معروف است یک ستاره شش پر است که از روی هم قرار گرفتن دو مثلث متساوی الاضلاع شکل گرفته است. امروزه، آنرا به عنوان نماد یهودیت می شناسند و در پرچم اسرائیل دیده می شود. اما، در واقع، منشاء این نماد از مصر باستان است.... این علامت اولین بار توسط شوالیه‌های معبد ساخته شد و آنها از آن برای تزئین دیوارهای کلیسای خود سود بردند. چرا، که آنها اولین افرادی بودند که در اورشلیم حقایق مهمی را در باره مسیحیت کشف کردند. بعد از برچیده شدند

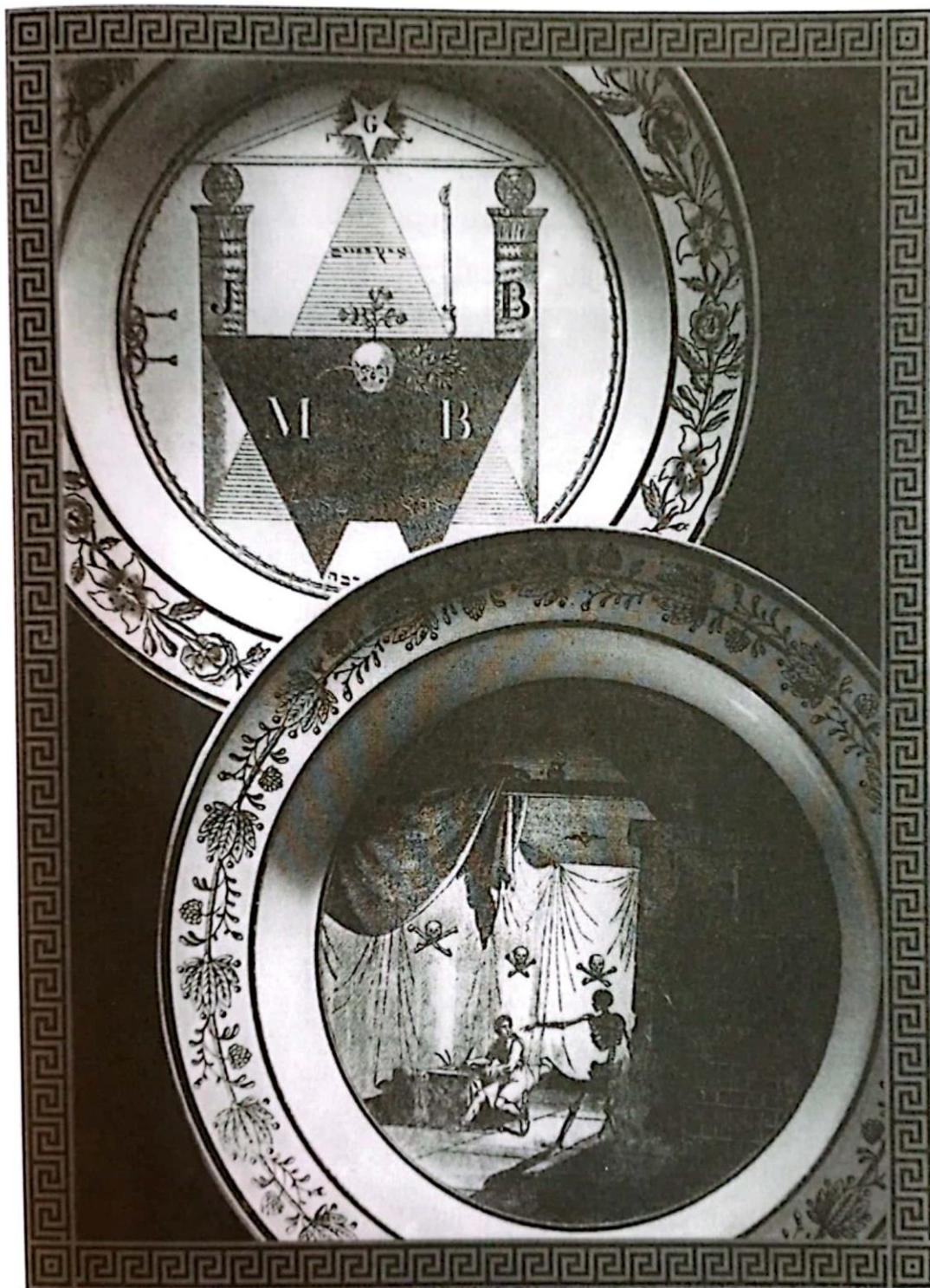
شهبوران معبد، استفاده از این نماد در کنیسه‌ها

باب شد. اما، در فراماسونری، ما بدون تردید از



مهمترین نمادهای فراماسونری ،

ستاره شش پر است.



ستاره شش پر آرم و نشان یک پیامبر و نمادی آسمانی است. اما فراماسونها آنرا بر طبق عقاید الحادی مصر باستان تفسیر می‌کنند.

نماد در همان مفهوم مطلق استفاده می‌کنیم که در مصر باستان استفاده می‌شد. در این مفهوم ما دو نیروی مهم را با یکدیگر مقاسه می‌کنیم. اگر شما، قاعدهٔ بالا و پائین دو مثلث متساوی‌الاضلاع را حذف کنید نماد بی‌نظیری را که خیلی خوب می‌شناسید خواهید یافت⁶⁹.

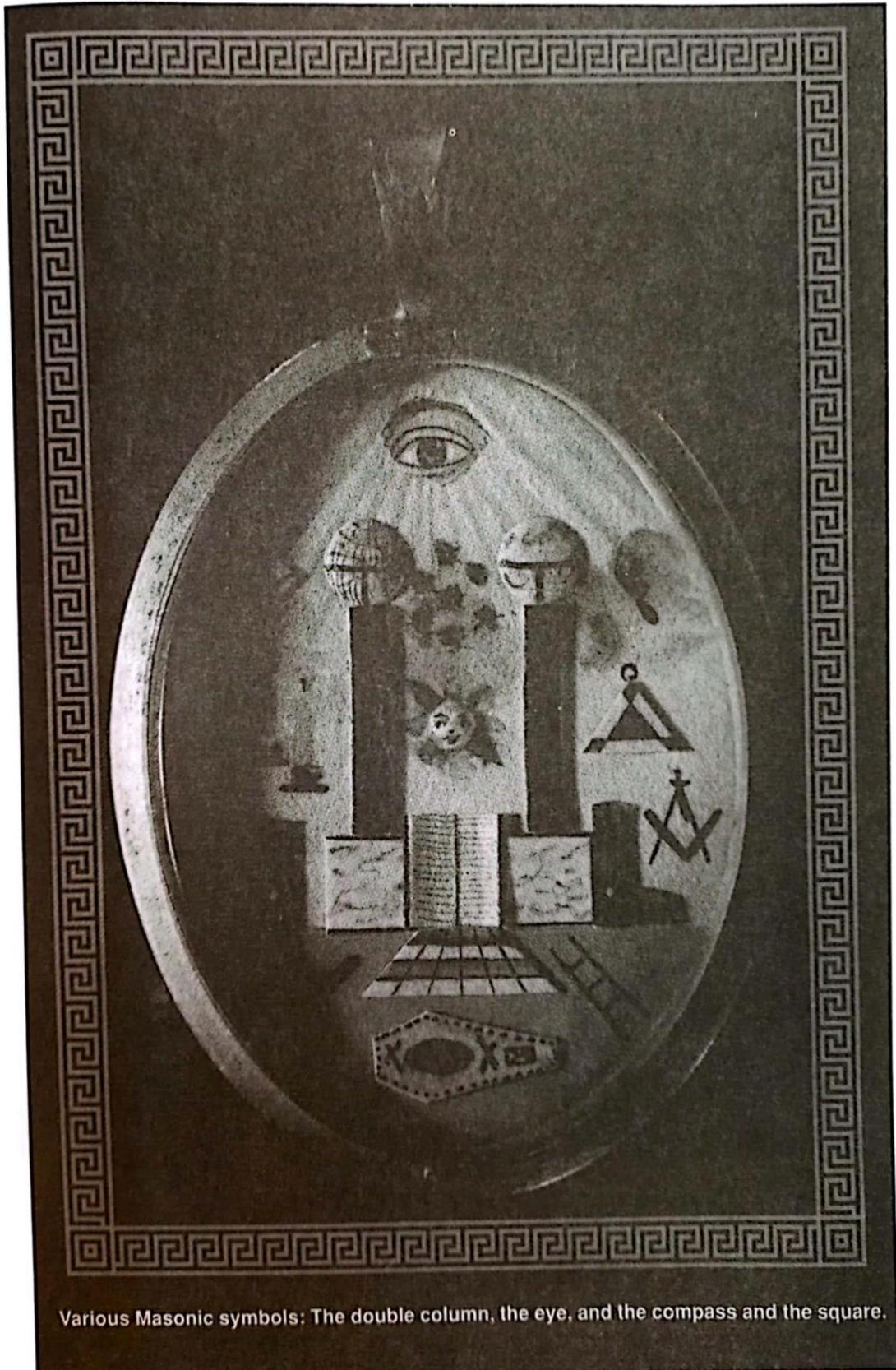
در واقع ما، باید تمام نمادهای ماسونی که در ارتباط با معبد سلیمان هستند را به این طریق تفسیر کنیم. همانطور که در قرآن ذکر گردیده است، سلیمان پیامبری بود که برخی می‌خواستند به او افترا بزنند و او را بی‌دین و خدانشناس نشان دهند. در آیه‌ای از قرآن مجید خداوند می‌فرماید: «و سخنانی را که شیاطین در ملک سلیمان (به افسون و جادوگری) می‌خواندند پیروی کردند، و سلیمان هرگز به خدا کافر نگشت، لیکن آن دیوان که به مردم سحر یاد می‌دادند، کافر شدند...» (سوره بقره: ۱۰۲)

فراماسونها این عقیدهٔ تحریف شده را به سلیمان پیامبر نسبت می‌دهند و او را نمایندهٔ عقاید الحادی مصر باستان می‌شمرند. به همین دلیل در آئین‌های خود جایگاه مهمی برای او قائل هستند. میکائیل هاوارد Michael Howard، مورخ آمریکائی در کتاب خود «توطئه پنهان» می‌گوید: «از قرون وسطی سلیمان (نعوذبالله) به عنوان یک جادوگر و کسی که عقاید الحادی را وارد یهودیت کرده است شناخته شد.⁷⁰» هاوارد شرح می‌دهد که فراماسونها معبد سلیمان را به عنوان یک «معبد بت‌پرستی» تلقی می‌کنند و به همین دلیل به آن اهمیت می‌دهند⁷¹.

جعل چنین تصور کفرآمیزی علیه سلیمان پیامبر که یکی از بندگان با ایمان و فرمانبردار خداوند است، خاستگاه واقعی فراماسونری را نشان می‌دهد.

ستونهای دوگانه

یک بخش اجتناب‌ناپذیر از دکوراسیون لژهای ماسونری، ستونهای دوگانه در درب ورودی لژ هستند. به تقلید از دو ستون در ورودی معبد سلیمان، لغات "یاکین" jochin و "بوعز" Boaz بر روی آنها حک شده است. اما، در واقع فراماسونها برای یاد بود سلیمان



Various Masonic symbols: The double column, the eye, and the compass and the square.

نمادهای گوناگون ماسونی: ستون دوگانه، چشم و پرگار و گونیا.

این ستونها را تعبیه نکرده‌اند، بلکه بیانی از همان اشاره‌های تحریف شده آنها علیه سلیمان است. منشاء این ستونها نیز به مصر باستان باز می‌گردد. نشریه ماسون ترک، در مقاله‌ای با عنوان «تمثیل‌ها و نمادها در آئین‌های ما» می‌نویسد:

به عنوان مثال، در مصر، هوروس و ست معمارهای دوقلو و نگه‌دار آسمان بودند. باشوز در تبس هم یکی دیگر بود. دو ستون لژهای ما نیز از مصر باستان منشاء گرفته‌اند. یکی از این ستونها در جنوب مصر در شهر تبس؛ و دیگری در شمال در هلیوپولیس بوده است. در مدخل معبد آمانتا که وقف بتاح، مهم‌ترین خدای مصر بود، دو ستون مانند معبد سلیمان قرار داشت. در افسانه‌های قدیمی‌تر که به آفتاب مربوط می‌شوند، از دو ستون به نامهای عقل و قدرت نام برده شده که در مقابل دروازه ابدیت بنا شده‌اند.⁷²

اصطلاحات مصری در لژها

کریستوفر نایت و روبرت لوماس، دو مؤلف فراماسون انگلیسی در کتاب کلید حیرام به ریشه‌های فراماسونری در مصر باستان پرداخته‌اند و یکی از نکات جالبی که فاش کرده‌اند، لغاتی است که در مراسم ارتقاء یک ماسون به درجه استاد اعظم استفاده می‌شود:

Ma'at_neb_men_aa, Ma'at-ba-aa⁷³

نایت و لوماس توضیح می‌دهند که این لغات اغلب اوقات بدون توجه به معنی آنها به کار برده می‌شوند ولی آنها لغات مصر باستان هستند و معنی آنها این است:

«بزرگ است استاد تعیین شده فراماسونری، بزرگ است روح فراماسونی⁷⁴».

مؤلفین می‌گویند که واژه «Ma'at» به معنی هنر دیوار سازی است و نزدیکترین معادل آن Masonry به معنای بنا است. یعنی فراماسونها بعد از هزاران سال هنوز زبان مصر باستان را در لژهای خود حفظ کرده‌اند.

فلوت سحرآمیز موزارت

یکی از جالب‌ترین محصولات فراماسونری اپرای مشهور فلوت سحرآمیز، اثر آهنگساز مشهور، موزارت است. موزارت یک فراماسون بود و این یک واقعیت پذیرفته شده است که بسیاری از بخش‌های اپرای او حاوی پیامهای ماسونی است. موضوع جالب این است که این پیامهای ماسونی ارتباط تنگاتنگی با الحاد مصر باستان دارند. نشریه ماسون ترکیه این مطلب را بدین ترتیب شرح داده است⁷⁵:

مشخص است که ارتباط آشکاری بین مصریان باستان و آئین‌های فراماسونری وجود دارد. هر چند برخی تلاش زیادی می‌کنند که فلوت سحرآمیز را «داستانی از شرق دور» قلمداد کنند. اما اساس آن آئین‌های مصری است. این خدایان و الهه‌های معابد مصر بوده‌اند که بر خلق شخصیت‌های فلوت سحرآمیز تأثیر گذارده‌اند.

ابلیسک یا تک ستون

یکی دیگر از نمادهای مهم فراماسونری، ابلیسک یا تک ستون است که روزگاری بخش مهمی از معماری مصر باستان بوده است. ابلیسک، یک ستون عمودی بلند است که در رأس آن هرمی قرار گرفته است. ابلیسک‌ها با خطوط هیروگلیفی مصر باستان منقوش شده‌اند، و قرن‌ها در زیر خاک مدفون بودند تا اینکه در قرن نوزدهم کشف شدند و به شهرهای غربی مثل نیویورک، لندن و پاریس منتقل گردیدند. بزرگترین ابلیسک به آمریکا ارسال شد. این انتقالات توسط فراماسونها تدارک دیده شد. چرا که فراماسونها ادعا می‌کنند ابلیسک و اشکال مصر باستان که بر روی آنها حک شده، در



یک تک ستون پوشیده از نمادهای ماسونی در سنترال پارک نیویورک

حقیقت نمادهای فراماسونری است. نشریه ماسونی ترک این موضوع را برای ابلیسک ۲۱ متری واقع در نیویورک به این ترتیب بیان می‌کند:

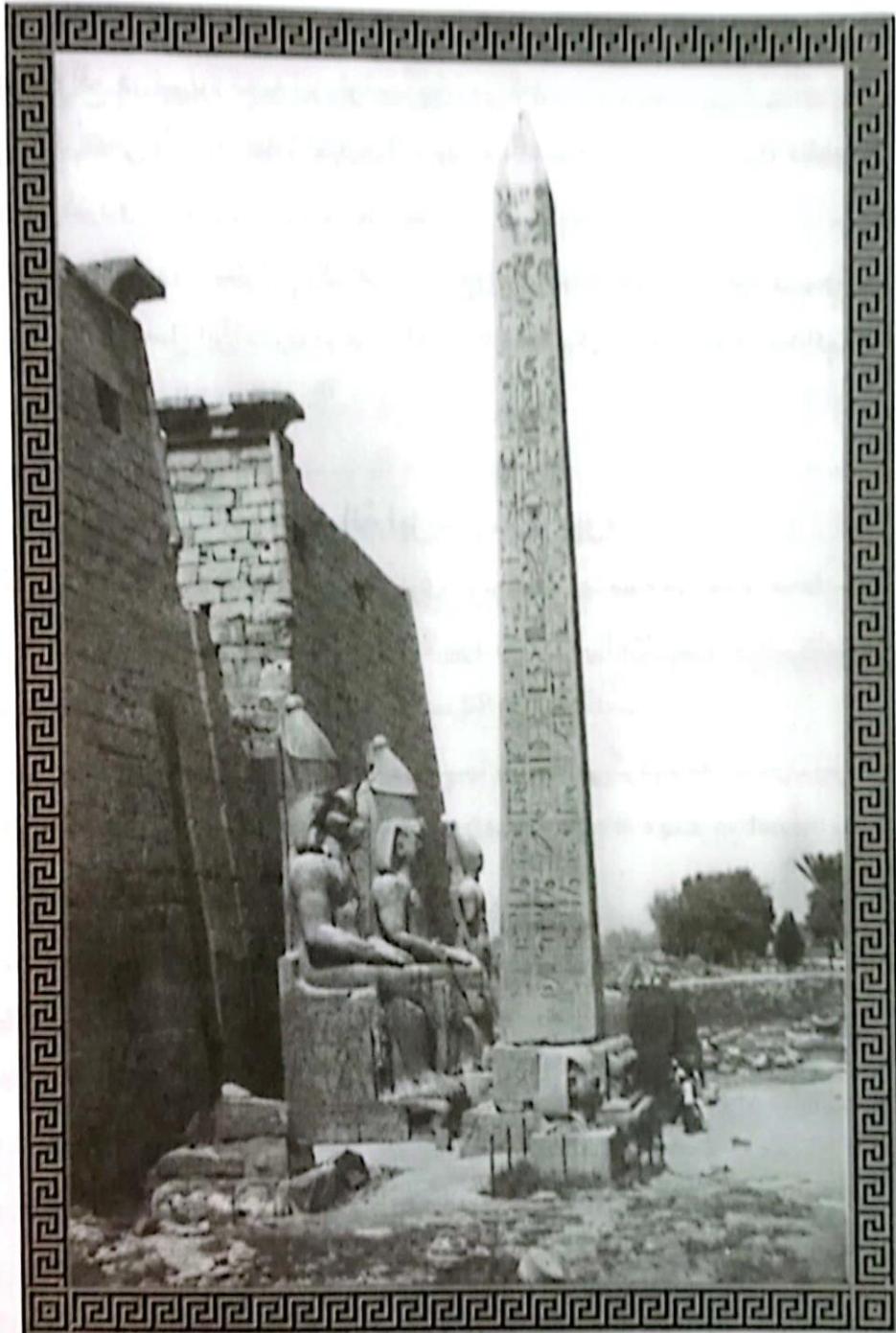
جالب‌ترین مورد استفاده نمادین از معماری، ابلیسکی است که ستون کلتوپاترا نامیده می‌شود و در سال ۱۸۷۸، توسط اسماعیل حاکم مصر به آمریکا اهدا شد. این ستون در حال حاضر، در سنترال پارک است. سطح آن از نمادهای فراماسونری پوشیده شده است. در اصل این ستون در قرن ۱۶ قبل از میلاد در مدخل معبد خدای آفتاب در هلیوپولیس بنا شده است.⁷⁶

افسانه ایزیس - زن بیوه

یکی از عقاید نمادین مهم فراماسونری مربوط به زن بیوه می‌شود. فراماسونها خود را فرزندان زن بیوه می‌نامند و تصاویر زن بیوه اغلب در اعلانات و مطبوعات آنها به چشم می‌خورد. خاستگاه این عقیده کجاست؟ زن بیوه کیست؟ وقتی منابع فراماسونری را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌گردیم که نماد زن بیوه در اصل از یک افسانه مصری اقتباس شده است. این افسانه یکی از مهمترین اسطوره‌های مصر باستان داستان ایزیس و ایزیس است.

ایزیس، خدای باروری و ایزیس همسر او بود. بر طبق افسانه، ایزیس قربانی جنایتی شد و در نتیجه ایزیس بیوه شد. بنابراین زن بیوه فراماسونها، ایزیس است. مقاله‌ای در نشریه معمارسانان، این چنین می‌گوید:

افسانه ایزیس - ایزیس، موضوع مقالات و سخنرانی‌های فراوانی بوده و نزدیک‌ترین اسطوره مصریان باستان به فراماسونری است. تشریفات کاهن معبد ایزیس شدن خود یک شرط پذیرش در فراماسونری است، که تکرار آن خسته‌کننده خواهد بود. در آنجا، نور یکی از مهمترین عناصر بود؛ آفتاب صبحگاهی به منظور فرو رفتن در تاریکی شرق هر روز بعد از ظهر بر دوش ایزیس شروع به فرو رفتن می‌کند درست همانند هوروس که بسیار ماهرانه‌تر جای پدر مقتول خود را گرفت. بنابراین، «زن بیوه» که فرزندانش ما



بقایایی از معبر باستان. پیکره‌های فرعون با تک ستونی که در
مقابل آنها برافراشته شده در دره شاهان.



تجسمی از ایزیس در مضر باستان

هستیم کسی نیست جز ایزیس بیوه ازیریس⁷⁷.
بنابراین می‌بینیم ماسونری که خود را بر پایه علم و منطق ترسیم می‌کند در واقع
تعالیمی اسطوره‌ای مملو از عقاید خرافی است.

پرگار و گونیا

یکی از معروفترین نمادهای فراماسونری پرگاری است که بر روی یک گونیا سوار شده است. اگر از فراماسونها در مورد مفهوم این نماد سؤال شود، آنها این نماد را بیانگر مفاهیم علم، نظم هندسی و تفکر منطقی می‌دانند. اما، در واقع، پرگار و گونیا معنی کاملاً متفاوتی دارند.

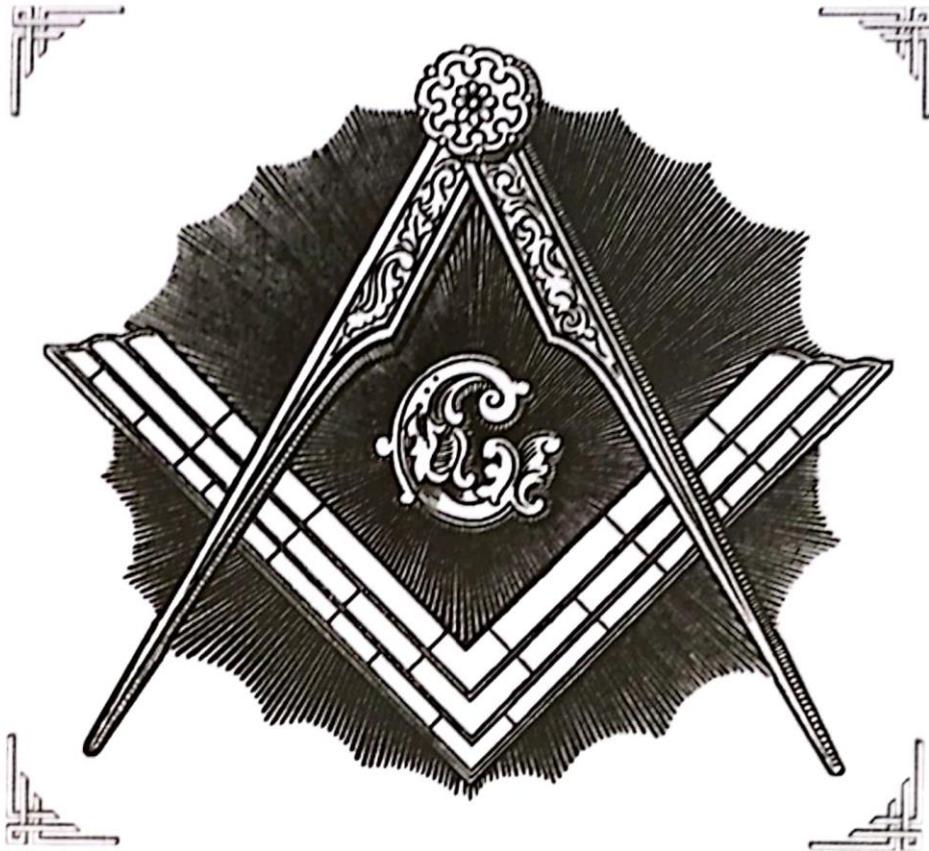
این مطلب را می‌توانیم از کتاب یکی از بزرگترین فراماسونهاى تمام اعصار فرا بگیریم. البرت پیک Albert Pike در کتاب «اخلاقیات و تعصب» در مورد پرگار و گونیا اینگونه می‌نویسد:

گونیا ... نمادی واقعی و مناسب برای این زمین است ... پیکره دوجنسی نماد طبیعت دوگانه‌ای است که در قدیم به خدایان نسبت می‌داده‌اند. مثل مولد و تولیدکننده، برهمن و مایا در بین آریانها، ازیریس و ایزیس در میان مصریان. اگر خورشید مذکر بوده است، در مقابل ماه مؤنث بوده است⁷⁸.

یعنی پرگار و گونیا، شناخته شده‌ترین نماد فراماسونری، نمادی از کفر آریوسی است و تاریخ آن به مصر باستان یا قبل از ظهور مسیحیت باز می‌گردد. همانطور که در گفته‌های پیک، دیده می‌شود، ماه و خورشید، نمادی‌های مهمی در لژهای فراماسونری هستند و چیزی جز بازتاب عقاید نادرست جوامع بت‌پرست باستانی که ماه و خورشید را می‌پرستیدند، نمی‌باشد.

فلسفه الحادی فراماسونری

تا اینجا، متوجه شدیم که خاستگاه فراماسونری در تعالیم بت پرست و پاکان است که به مصر باستان باز می‌گردد و به همین خاطر است که معنی واقعی مفاهیم و نمادهای آنها مخفی است. به همین دلیل، فراماسونری در تضاد با ادیان توحیدی است، و پیرو فلسفه اومانیست، ماتریالیست و تکامل است. مورخ آمریکایی مایکل هاوارد، این راز را که تنها برای فراماسونها با بالاترین درجه فاش می‌گردد اینگونه توضیح می‌دهد:



چرا باید مسیحیان نسبت به فراماسونری تا این حد انتقادی برخورد کنند...؟
 ... پاسخ این پرسش به «اسرار» فراماسونری باز می‌گردد. اگر این اسرار به سهولت در اختیار عموم قرار گیرد بعید است که مفهوم آنها برای کسانی که به علوم خفیه و ادیان باستان آشنائی ندارند قابل درک باشد. در واقع، بعید است که خیلی از اعضاء عادی لژها هم درک کنند که این اسرار مظهر چه می‌باشد. در محافل پشت پرده فراماسونری، در بین کسانی که درجات عالی پذیرش را طی کرده‌اند، فراماسونهایی وجود دارند که درک می‌کنند. آنها وارثان یک آئین باستانی و پیش از مسیحیت هستند که از دورانهای بت پرستی به دست آنها رسیده است.⁷⁹

وقتی به نوشته‌های فراماسونری ترکیه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که فراماسونهای دارای درجات عالی اطلاعاتی را در اختیار دارند که از برادران دیگر مخفی نگاه می‌دارند.



آلبرت پیک و مدال ماسونی که در یادبود او ساخته شده است.

استاد اعظم نکدت اجران Necdet Egeran توضیح می‌دهد که فراماسونهای دارای درجات عالی در این باره چه فکر می‌کنند:

برخی از فراماسونها، فرقه ماسونی را تنها نوعی انجمن برادری نیمه دینی، نیمه خیریه می‌دانند که می‌توانند روابط اجتماعی لذت‌بخش در آن داشته باشند و بر اساس آن رفتار کنند. برخی دیگر، فکر می‌کنند که هدف فراماسونری تنها این است که مردمان نیکوکار را تقویت کند.

سایرین فکر می‌کنند فراماسونری جایگاهی برای کسب شهرت است. به طور خلاصه، کسانی که خواندن و نوشتن زبان مقدس فراماسونری را نمی‌دانند، معنی نمادها و تمثیل‌های آنرا به این شیوه یا شیوه‌های مشابه دیگری درک می‌کنند. اما، برای

فراماسونهای معدودی که قادر به نفوذ به عمق آن هستند، ماسونری و اهداف آن کاملاً متفاوت هستند. فراماسونری به معنی دانشی مکاشفه‌ای و یک آغاز نوین است به معنی رها کردن یک روش قدیمی زندگی و ورود به یک زندگی جدید و شکوهمند است.... در پشت نمادگرایی بنیادین فراماسونری، مجموعه‌ای از افشاگری‌ها وجود

دارد که به ماکمک می‌کند زندگی معنوی متعالی تری داشته باشیم و اسرار وجود خود را درک کنیم. در این زندگی معنوی و ورود به آن است که می‌توان به روشنگری فراماسونری دست یافت. و تنها در این صورت می‌توان ماهیت و شرایط پیشرفت و تکامل و اولسیون را فراگرفت⁸⁰.

این گفته تأکید می‌کند که هر چند برخی از ماسون‌های درجه پائین فکر می‌کنند فراماسونری یک سازمان خیریه و اجتماعی است. اما، در واقع به اسرار موجودیت انسان مربوط است. بنابراین، جلوه‌ی ظاهری فراماسونری به عنوان یک سازمان خیریه و اجتماعی، لفافه‌ای برای مخفی کردن فلسفه‌ی سازمان است. در واقعیت، فراماسونری سازمانی است که آرمانش تحمیل هدفمند یک فلسفه‌ی خاص بر اعضای خود و بر تمامی جامعه است.

همانطور که در ابتدا گفتیم، بخش بنیادی این فلسفه که از فرهنگهای بت پرست به ویژه مصر باستان به ماسونری منتقل گردید، ماتریالیسم است.



پرگار و گونیا به
همراه عقاب یکی از
مهمترین نمادهای
مصر باستان

ماتریالیسم در منابع ماسونی ۱ - اعتقاد به ماده مطلق

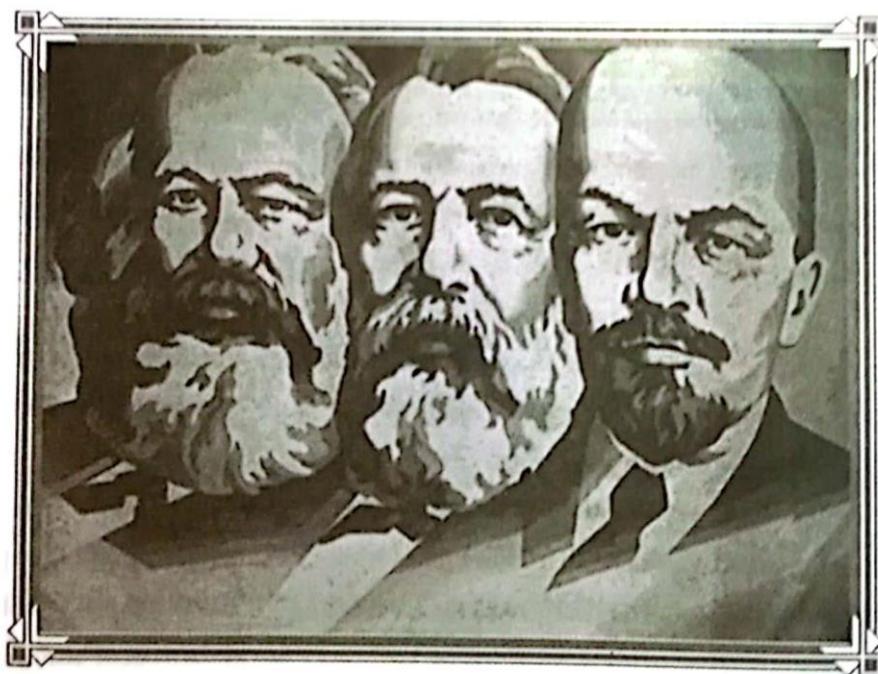
ماسونهای امروزی همانند فراعنه، کاهنین و سایر مردمان مصر باستان به ازلی بودن و غیر مخلوق بودن ماده و اینکه مواد زنده بر حسب شانس و احتمال از این مواد بی جان به وجود می آیند، اعتقاد دارند. ما می توانیم در نوشتجات فراماسونری، توضیحات مفصلی در مورد این اجزاء بنیادی فلسفه ماتریالیستی پیدا کنیم:

سلامی ایزینداک، استاد اعظم ماسونری در کتاب خود با عنوان برداشتی از فراماسونری؛ در مورد فلسفه ماتریالیستی ناب فراماسونری می نویسد:

تمام فضا، اتمسفر، ستارگان، طبیعت، تمام اشیاء جاندار و بی جان از اتمها تشکیل شده اند. انسان چیزی نیست جز تجمع خودانگیخته اتمها. تعادل در جریان الکتریکی بین اتمها، بقای موجودات زنده را تضمین می کند. وقتی این تعادل (و نه الکتریسته موجود در اتمها) از بین برود ما می میریم، به خاک باز می گردیم و به اتمها تجزیه می گردیم. بنابراین ما از ماده و انرژی به وجود آمده ایم و به ماده و انرژی باز می گردیم. گیاهان از اتمهای ما استفاده می کنند و تمام موجودات زنده از جمله انسانها از گیاهان استفاده می کنند. تمام موجودات از مواد مشابهی ساخته شده اند. اما چون مغز ما در بین تمام حیوانات در عالی ترین حد تکامل یافته، شعور به وجود آمده است. اگر به نتایج روانشناسی تجربی دقت کنیم می بینیم که تجربه روانی سه جانبه؛ احساس - ذهن - اراده، نتیجه کارکرد متعادل سلولهای قشر مغز و هورمونها است علم اثبات گرا نمی پذیرد که چیزی از عدم به وجود آید و چیزی هم از بین برود. پس می توان نتیجه گرفت که انسان نباید احساس سپاس، و تعهد نسبت به هیچ نیرویی داشته باشد. جهان کلیتی از انرژی و بدون آغاز و پایان است. همه چیز از این کلیت انرژی به وجود می آید، تکامل می یابد و می میرد، اما هرگز به طور کل از بین نمی رود. اشیاء دگرگون می شوند و شکل عوض می کنند. در واقع، مرگ و نابودی وجود ندارد. بلکه، تغییر شکل و شکل پذیری مداوم است. اما، نمی توان این مسئله بزرگ و این راز جهانی را با قوانین علمی توجیه

کرد. با این وجود، توجیحات فراعلمی، توضیحاتی موهوم، تعصب آمیز و عقایدی پوچ هستند. بر طبق علم اثبات‌گرا و منطق، روحی جدای از جسم وجود ندارد^{۸۱}.

شما دیدگاه‌هایی مشابه اینرا در کتابهای متفکرین ماتریالیست مثل کارل مارکس؛ اف انگل، لنین، پولیتزر، ساگان، و جی مونود خواهید یافت. همه آنها افسانه اصلی ماتریالیست را قبول دارند که جهان همیشه وجود داشته، ماده یک جوهر وجودی مطلق است، انسان از ماده تشکیل شده و روح ندارد، ماده از درون و بیرون خود در حال تکامل است و حیات بر اثر یک احتمال ایجاد گردیده است. استفاده از واژه افسانه برای این عقاید کاملاً صحیح است. چرا که بر خلاف ادعای ایزینداک که می‌گوید: «این فرآیندها نتیجه علم اثبات‌گرا و منطق هستند.» تمام این دیدگاه‌ها با کشفیات علمی در نیمه دوم قرن بیستم بی اعتبار گردید. به عنوان مثال، نظریه انفجار بزرگ (که محافل علمی آنرا به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته‌اند). از نظر علمی نشان می‌دهد که جهان میلیونها



نظریه‌های ماتریالیستی در نوشتجات ماسونی تفاوتی با مجموعه آثار

نظریه پردازان ماتریالیست مثل مارکس، انگلس و لنین ندارد.

سال پیش از عدم خلق شده است. قوانین ترمودینامیک نشان می‌دهند که ماده توانایی سازماندهی کردن خود را ندارد و تعادل و نظم موجود در جهان در نتیجه یک آفرینش هوشمندانه است. زیست‌شناسی با نشان دادن یک طرح خارق‌العاده در موجودات زنده وجود خالقی که تمام آنها را آفریده است، اثبات می‌کند.

(**ایزینداک** در ادامه توضیح می‌دهد که ماسونها در واقع ماتریالیست هستند و بنابراین، ملحدند و آنها مفهوم «معمار بزرگ عالم» را برای نوعی تکامل مادی به کار می‌گیرند:)

من می‌خواهم به طور خیلی خلاصه به برخی اصول و تفکرات مورد قبول ماسونها اشاره کنم: بر طبق نظر ماسونری، زندگی از یک سلول منفرد آغاز می‌گردد که دگرگون شده، تغییر شکل داده و به یک انسان کامل تکامل می‌یابد. ماهیت، علت، هدف یا شرایط این آغاز را نمی‌توان فهمید. زندگی از تلفیقی از ماده و انرژی ایجاد می‌شود و به آن باز می‌گردد. اگر ما معمار بزرگ عالم را به عنوان یک اعجاب‌انگیز، یک افق بی‌انتها از نیکی و زیبایی، قله تکامل، و عالی‌ترین درجه و آرمانی که انسان برای رسیدن به آن تلاش می‌کند، بپذیریم و اگر آنرا شخصی نکنیم، آنگاه از تعصبات رهایی خواهیم یافت⁸².

همانطور که مشاهده می‌کنید یکی از اساسی‌ترین اصول فلسفه ماسونی این است که موجودات از ماده به وجود می‌آیند و به آن باز می‌گردند. یکی از نکات جالب این دیدگاه این است که ماسونها این فلسفه را صرفاً مخصوص خود نمی‌دانند، بلکه، می‌خواهند این عقاید را در تمام جامعه منتشر سازند. ایزینداک می‌افزاید:

فراماسونی که این اصول و عقاید را فرا می‌گیرد، وظیفه آموزش مردم را می‌پذیرد ... و با آموزش اصول منطقی و علم اثبات‌گرا به آنها ایشان را تزکیه می‌نماید. به این طریق، ماسونری مردم را مخاطب قرار می‌دهد و بر خلاف نظر مردم به خاطر مردم فعالیت می‌کند⁸³.

این سخنان دو جنبه از نقش شناخته شده فراماسونری در جامعه را نشان می‌دهد؛

۱ - فراماسونری در زیر لفافه علم اثبات‌گرا و منطق تلاش می‌کند که فلسفه

ماتریالیستی مورد قبول خود را بر مابقی جامعه تحمیل کند (که در واقع یک اسطوره مصر باستان است).

۲- آنها قصد دارند علیرغم میل مردم هم این کار را انجام دهند. یعنی اگر جامعه‌ای معتقد به خدا باشد و هیچ تمایلی برای قبول فلسفه ماتریالیست هم نداشته باشد فراماسون‌ها باز هم از تلاش خود برای تغییر جهان بینی مردم بدون رضایت آنها دست بر نخواهند داشت.

مجموع اصطلاحاتی که ماسون‌ها از آن استفاده می‌کنند مسئله مهمی است که باید به آن توجه کرد. آنها در نوشته‌های خود به خصوص آنهایی که مخاطبشان مابقی جامعه است، زبانی را به کار می‌گیرند که فلسفه‌شان را بی‌آزار، هوشمندانه و با تحمل نشان دهد. نمونه آنرا در نقل قول بالا آنجا که می‌گوید «تزکیه مردم با آموزش اصول منطقی و علم اثبات‌گرا به ایشان» می‌توان دید. در واقع، فلسفه فراماسونری هیچ کاری با «علم و منطق» ندارد؛ بلکه بر اساس افسانه‌ای منسوخ است که در لفافه علم بیان می‌شود. هدف فراماسونری تزکیه مردم نیست. نیت حساب شده آنها تحمیل فلسفه‌شان بر مردم است. وقتی آنها می‌گویند که مصمم هستند این کار را بر خلاف نظر مردم انجام دهند متوجه می‌گردیم که آنها اهل تساهل نیستند بلکه یک جهان بینی خودکامه دارند.

۲- انکار وجود روح و جهان آخرت

(ماسون‌ها بر اساس بخشی از عقاید ماتریالیستی خود، وجود روح انسان را قبول ندارند و عقیده به جهان آخرت را به کلی انکار می‌کنند، گاهی بر خلاف این، در نوشتجات فراماسون‌ها در مورد مرگ گفته می‌شود که آنها «به ابدیت می‌پیوندند» یا اصطلاحات روحانی مشابه این آورده می‌شود. شاید اینها متناقض به نظر برسند اما اینگونه نیست چرا که در واقع تمام اشارات فراماسونری به جاودانگی روح نمادین است. نشریه ترک معمار سنان در مقاله‌ای با عنوان «پس از مرگ در فراماسونری» به این موضوع پرداخته است:

در افسانه استاد حیرام، ماسونها زندگی دو باره پس از مرگ را به طریق نمادین می‌پذیرند. این زندگی دوباره نشان می‌دهد که حقیقت همیشه بر مرگ و تاریکی غلبه می‌کند. ماسونری هیچ اهمیتی به وجود روح جدای از جسم نمی‌دهد. در ماسونری زندگی دوباره پس از مرگ به یادگار گذاردن اثرات معنوی و مادی برای انسانها است. اینکار انسان را جاودانه می‌سازد. آنهایی که قادرند نامشان را در این زندگی کوتاه جاودانه کنند به موفقیت دست یافته‌اند. منظور ما از کسانی که نامشان را جاودانه ساخته‌اند کسانی است که تمام تلاششان را برای سعادت‌مند کردن انسانها و ساختن جهانی انسانی‌تر چه برای هم عصران خود و چه برای نسلهای آینده صرف کرده‌اند. هدف آنها ارتقاء امیال انسانی است که بر حیات زندگان تأثیر می‌گذارد... انسانهایی که در طی قرون در پی جاودانگی بوده‌اند از طریق کارهایی که انجام داده‌اند، خدماتی که ارائه کرده‌اند و عقایدی که بیان کرده‌اند به این مهم نائل آمده‌اند و اینکار به زندگی آنها معنی بخشیده است. همانطور که تولستوی می‌گوید، «آنگاه بهشت در همین جا روی زمین به وجود می‌آید و مردم به بالاترین حد سعادت دست می‌یابند»⁸⁴.

ایزینداک استاد اعظم ماسونی در همان مقاله می‌نویسد:

جوهر موجودات ماسونری جوهر همه چیز را در ماده و انرژی می‌داند. آنها می‌گویند که موجودات مرحله به مرحله تغییر می‌کنند و دوباره به ماده باز خواهند گشت. از نظر علمی این را مرگ می‌نامند (باطن‌گرایی در این مورد و اعتقاد به دو نیروی تشکیل‌دهنده فرد - روح و جسم - و اینکه جسم می‌میرد و روح نمی‌میرد و به جهان ارواح رفته و در آنجا به زندگی خود ادامه می‌دهد تا به دستور خدا به جسم دیگری وارد شود، باعقیده، تبدیل و تغییر شکل مورد قبول فراماسونری سازگار نیست. عقیده ماسونری در این مورد را می‌توان اینگونه توضیح داد: «بعد از مرگ تنها چیزی که از شما باقی خواهد ماند و نمی‌میرد یادگارهایی از تکامل یافتگی شما و آنچه که انجام داده‌اید می‌باشد.» این نظریه نوعی روش فلسفی تفکر بر اساس اصول علم اثبات‌گرا و منطق است. نظریه دین در مورد جاودانگی روح و حیات دوباره پس از مرگ با اصول اثبات‌گرا

مطابقت ندارد. ماسونری اصول خود را از تفکر در نظامهای فلسفی خردگرا و اثبات گرا اخذ کرده است. بنابراین در این مسأله فلسفی، فراماسونری نسبت به دین روش تفکر و توجیه متفاوتی دارد⁸⁵.

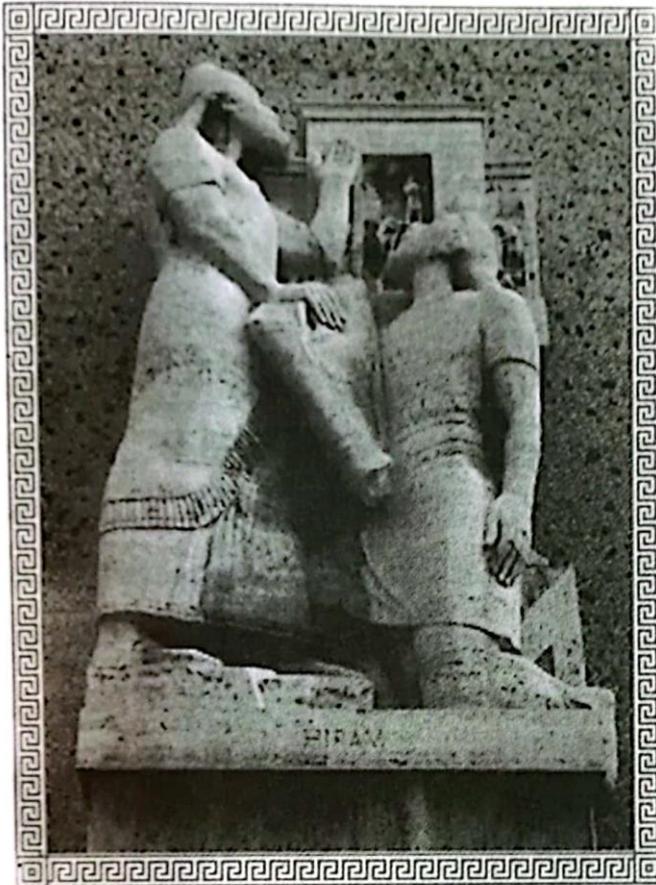
تکذیب زندگی دوباره پس از مرگ و جستجوی جاودانگی در یادگارها و میراثهای دنیایی هر چقدر هم که ماسونها ادعا کنند که این نظریه منطبق با علوم جدید است، اما در حقیقت افسانه‌ای است که از دوران‌های اولیه تاریخ مورد قبول مردم بی دین و کافر بوده است. قرآن می‌فرماید که کافران «ساختمانهای محکم ساختند که امیدوارند برای همیشه در آن زندگی کنند.» حضرت هود (علیه السلام) یکی از پیامبران، گذشته قوم عاد را از این شیوه غفلت بر حذر داشت. همانگونه که قرآن می‌فرماید:

هنگامی که برادرشان (به آنها) هود گفت: «آیا پرهیزگار نمی‌شوید؟» * من برای شما پیغمبری امین هستم * از خدا بترسید و از من اطاعت کنید * من از شما بر آن (رسالت) اجری نمی‌طلبم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست * آیا در هر پلیدی به بازی و سرگرمی برجی بنا می‌کنید؟ * و کاخ‌های محکم بنا می‌کنید به امید آن که ابدی شوید؟ * و چون کسی را مجازات می‌کنید همچون جباران کیفر می‌دهید؟ * پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید * (سوره الشعراء: ۱۲۴-۱۳۱).

اشتباهاتی که این کافران مرتکب شدند ساختن ساختمانهای زیبا و محکم نبود. مسلمانان نیز به هنر اهمیت می‌دهند. آنها با به کار گرفتن آن سعی می‌کنند جهان را زیبا سازند. تفاوت در نیت است. یک مسلمان تا حدی که تصورات زیبایی شناسی که خداوند در انسان نهاده آشکار گردد به هنر علاقه نشان می‌دهد. کافران اشتباه می‌کنند که هنر را طریقی برای جاودانگی می‌دانند.

ناسازگاری انکار روح با علم

تکذیب وجود روح توسط ماسونها و ادعای آنها مبنی بر اینکه شعور انسان از ماده ترکیب یافته با علم سازگار نیست، بر عکس، کشفیات علوم جدید نشان می‌دهد که



فراماسونها به ماتریالیسم
اعتقاد دارند و حیات پس از
مرگ را انکار می‌کنند. گاهی
اوقات مفهوم زندگی پس از مرگ
در نوشته‌های ماسونی دیده
می‌شود، اما همانطور که در
افسانه حیرام نشان داده شده
است. منظور از آن تداوم
خاطره نام یک فرد در جهان
است.

شعور انسان را نمی‌تواند به حد ماده تنزل داد و آنرا نمی‌توان از طریق کارکرد مغز توجیه نمود.

نگاهی به نوشتجات مربوطه نشان می‌دهد که دانشمندان با تلاش‌هایی که بر اثر عقاید ماتریالیستی القاء شده‌اند به هیچ نتیجه‌ای نرسیده‌اند که بتوانند شعور را به مغز محدود نماید و خیلی از آنها از رسیدن به چنین نتیجه‌ای ناامید گشته‌اند. امروزه، بسیاری از محققین بر این عقیده هستند که شعور انسانی منشاء ناشناخته‌ای در ورای نورونهای (سلولهای عصبی) مغز و اتمها و ملکولهای تشکیل دهنده آنها دارد.

یکی از این محققین به نام ویلدر پن فیلد Wilder Penfield بعد از سالها مطالعه به این نتیجه رسید که وجود روح واقعی غیر قابل انکار است:

من بعد از سالها تلاش برای توجیه ذهن بر اساس فعالیت مغزی صرف، به این نتیجه

رسیدم که ساده‌تر (و منطقی‌تر) است اگر این فرضیه را بپذیریم که وجود ما از دو جزء اساسی [مغز و ذهن (یا روح)] تشکیل یافته است چرا که به نظر می‌رسد توجه ذهن بر اساس فعالیت‌های عصبی درون مغز حقیقتاً غیر ممکن است من مجبورم گزاره‌ای که بیان می‌کند وجود، از دو جزء اساسی (مغز و ذهن یا جسم و روح) تشکیل یافته است را بپذیرم⁸⁶.

آنچه دانشمندان را به سمت این نتیجه‌گیری کشانده این حقیقت است که شعور را هرگز نمی‌توان با عوامل مادی صرف توجیه کرد. مغز انسان همچون رایانه‌ای شگفت‌انگیز است که اطلاعات حواس پنجگانه در آن تجمع یافته و پردازش می‌گردد. اما، این رایانه درکی از «خود» ندارد، نمی‌تواند در مورد حسهایی که دریافت می‌کند، تخیل، احساس یا تفکر داشته باشد. رژه پنروز Roger Penrose، فیزیکدان برجسته انگلیس در کتاب خود با عنوان «امپراتوری جدید ذهن» می‌نویسد:

چه چیز در هر شخص هویت فردی او را به وجود می‌آورد؟ آیا اتمهای فراوانی که جسم را تشکیل داده‌اند تا حدی اینکار را بر عهده دارند؟ آیا هویت او به انتخاب دقیق الکترونها، پروتونها و سایر ذرات که آن اتمها را تشکیل داده‌اند، بستگی دارد؟ حداقل دو دلیل وجود دارد که چرا نمی‌تواند اینگونه باشد. اولاً، در بدن هر فرد زنده گردش مداوم مواد وجود دارد. این مطلب در مورد سلولهای مغزی فرد نیز صادق است هر چند که بعد از تولد هیچ سلول مغزی جدیدی به وجود نمی‌آید. اکثریت عمده اتمهای هر سلول زنده (از جمله سلول مغزی) - و در واقع تقریباً تمامی مواد تشکیل دهنده بدن ما - بعد از تولد به دفعات متعدد جایگزین می‌گردند. دلیل دوم، از فیزیک کوانتوم ناشی می‌گردد.... اگر یک الکترون از مغز انسان با یک الکترون در یک آجر تعویض گردد، وضعیت سیستم دقیقاً مانند حالت قبل از تعویض باقی خواهند ماند. به طوریکه از یکدیگر غیر قابل افتراق خواهند بود. همین حالت در مورد پروتونها و سایر ذرات و تمامی اتمها و مولکولها و وجود دارد. در سطحی فراتر، اگر تمام مواد بدن یک فرد با ذرات همانند خود در آجرهای خانه‌اش تعویض گردند، هیچ اتفاقی رخ نخواهد داد⁸⁷.

پنروز آشکارا می‌گوید که حتی اگر تمام اتمهای بدن یک انسان با اتمهای آجر جابه جا

شوند، خصوصیتی که شعور یک انسان را می‌سازند بدون تغییر خواهند ماند. می‌توانیم بر عکس آنرا نیز در نظر بگیریم. یعنی اگر ذرات اتمهای مغز با اتمهای آجرها جابه‌جا گردند، آجرها دارای شعور نخواهند شد.

به طور خلاصه، آنچه انسان را انسان می‌کند خصوصیات مادی نیست، بلکه ویژگی‌های روحی است و روشن است که منشاء آن، ماهیتی جدای از ماده است. پرنوز در پایان کتاب خود، چنین نتیجه می‌گیرد:

شعور به نظر من آنچنان پدیده قابل توجهی است که نمی‌توانم باور کنم صرفاً بر حسب تصادف و بر اساس محاسبه پیچیده‌ای به وجود آمده باشد. این پدیده (شعور) امری است که می‌توان از طریق آن هستی جهان آفرینش را شناخت⁸⁸.

دیدگاه ماتریالیسم در برابر این یافته‌ها چه سرنوشتی پیدا می‌کند؟ چطور ماتریالیستها ادعا می‌کنند که انسان فقط از ماده ترکیب یافته و انسان دارای هوش، احساسات، تفکر، حافظه و حواس چطور می‌تواند از ترکیب شانس اتمهای بی‌جان و بی‌شعور ایجاد گردد؟ چطور امکان دارد آنها فکر کنند که چنین فرآیندی ممکن است؟ این سئوالات به تمام ماتریالیستها مربوط می‌شود. اما، در این موارد نوشته‌های ماسونی حاوی عقایدی است که نسبت به مکتوبات سایر ماتریالیستها باز هم غیر عادی‌تر است. وقتی به این نوشتجات نگاه می‌کنیم به وضوح می‌بینیم که در پشت فلسفه ماتریالیستی «پرستش ماده» مستتر است.

ماتریالیسم ماسونی: الوهیت دادن به ماده

ضروری است که مفهوم فلسفه ماتریالیستی را به وضوح درک کنیم: آنهایی که از این فلسفه حمایت می‌کنند معتقدند که نظم و تعادل عظیم جهان و میلیونها گونه زنده موجود در جهان از جمله انسان، صرفاً از فعالیت اتمهای تشکیل دهنده ماده به وجود آمده‌اند. به عبارت دیگر، آنها معتقدند که اتمهای بی‌جان و بی‌شعور، آفریننده هستند. (مهم نیست که این عقیده چقدر مدرن به نظر برسد، در واقع این نظریه، ظهور دوباره

اگر سلسله مراتب جان بخشی را بپذیریم، یعنی روح درون یک اتم وجود دارد، آنگاه یک مولکول روح درون اتم را هدایت می کند، سپس سلول روح مولکول را هدایت می کند و یک موجود زنده روح درون سلول را هدایت می کند. بنابراین روح اصلی که تمام بدن را هدایت می کند، خدای این روحمای کوچکتر نیست؟⁹⁰

(این اعتقادات ابتدایی و نادرست موجب گردیده ماسونها معتقد گردند نظم و تعادل موجود در جهان متأثر از ماده بی جان است. باز هم مقاله ای که در مورد تکامل زمین شناختی جهان در معمار سنان منتشر شده است، اظهار می دارد:)

این سیر قهقرایی سطح چنان با ظرافت رخ داده که می توانیم بگوییم وضعیت فعلی حیات در نتیجه این هوش پنهان ماگما به دست آمده است. اگر اینگونه نبود، آب در فرو رفتگی ها جمع نمی شد و همچنان سراسر زمین از آب پوشیده شده بود.⁹¹

مقاله دیگری در مجله معمار سنان ادعا می کند که: اولین سلولهای زنده و آنهایی که از تکثیر آنها به وجود آمدند دارای شعور بوده، طرحی ریخته و آنها را اجرا در آورده اند: حیات در زمین با به وجود آمدن یک سلول منفرد آغاز گردید. این سلول تنها، بلافاصله شروع به حرکت کرد و تحت تأثیر یک میل زنده و واقعاً سرکش به دو سلول تقسیم شد و به این سیر تقسیمهای بی پایان ادامه داد. اما، این سلولهای جدا از هم هیچ هدفی از این سرگردانی خود درک نمی کردند و بنابراین در هراس از این سرگردانی و تحت تأثیر یک میل غریزی نیرومند از صیانت نفس در بین یکدیگر به همکاری پرداختند و در کنار هم در یک هماهنگی کاملاً دموکراتیک و با فداکاری اندامهای ضروری برای حیات را خلق کردند.⁹²

اما، بر خلاف آنچه در گفته های بالا ادعا شده، در یک سلول زنده شعوری وجود ندارد و اعتقاد به آن چیزی جز خرافات نیست. باز هم همانطور که در نقل قول بالا می بینیم، آنها برای انکار وجود قدرت آفریننده خداوند، ویژگی های مضحکی را به اتمها، مولکولها و سلولها نسبت می دهند. مثل هوش، توانایی برنامه ریزی، از خود گذشتگی و حتی هماهنگی دموکراتیک. این مطلب، همانقدر بی معنی است که در مورد

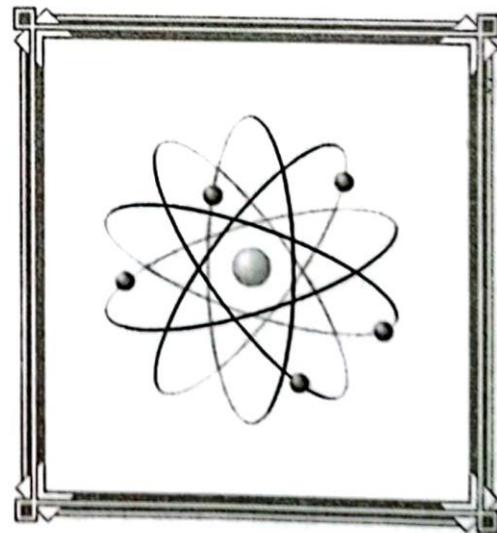
مولکولهای بی جان مجموعه‌ای از اتمها می‌داند.

اما، حقیقت این است: ماده بی جان (اتم) روح، شعور یا هوش ندارد. فقط موجودات زنده شعور دارند که به خاطر روحی است که خداوند به آنها عطا کرده است. در میان تمام موجودات زنده، انسانها بالاترین درجه شعور را دارند چون دارای روحی منحصر به فرد هستند که خداوند به آنها عطا کرده است.

به عبارت دیگر، برخلاف آنچه ماسونها معتقدند شعور در ماده بی جان وجود ندارد. بلکه مختص موجودات زنده‌ای است که روح دارند. اما، ماسونها به خاطر اینکه وجود خداوند را تکذیب می‌کنند، به عقاید احمقانه‌ای متوسل می‌شوند که متضمن وجود «روح» در اتمهاست.

این عقیده ماتریالیستی که مورد حمایت ماسونها است، بیان جدیدی از یک عقیده کفرآمیز است که «جان‌بخشی» نامیده می‌شود و بر این فرض استوار است که تمام اشیاء موجود در طبیعت (صخره‌ها، کوه‌ها، بادها، آب و غیره) دارای روح و شعور مخصوص به خود هستند. ارسطو فیلسوف یونانی این نظریه را با ماتریالیسم تلفیق کرد (نظریه غیر مخلوق بودن و مطلق بودن ماده) و حتی امروزه نسبت دادن شعور به اشیاء بی جان - که اساس ماتریالیسم است - نوعی بت‌پرستی جدید به شمار می‌رود.

نوشته‌های ماسونی مملو از توضیحات جالب در مورد این عقیده است مقاله‌ای با عنوان «طریق حقیقت» در مجله معمار سنان آورده است:



ماتریالیسم توانایی آفرینندگی برای ماده بی جان و بی شعور قائل است. به عبارت دیگر ماده را به بت تبدیل می‌کند. ماسونها معتقدند که اتمها روح دارند و صرفاً چنین عقیده فراخی را می‌پذیرند.

اگر سلسله مراتب جان‌بخشی را بپذیریم، یعنی روح درون یک اتم وجود دارد، آنگاه یک مولکول روح درون اتم را هدایت می‌کند، سپس سلول روح مولکول را هدایت می‌کند و یک موجود زنده روح درون سلول را هدایت می‌کند. بنابراین روح اصلی که تمام بدن را هدایت می‌کند، خدای این روح‌های کوچکتر نیست؟⁹⁰

(این اعتقادات ابتدایی و نادرست موجب گردیده ماسونها معتقد گردند نظم و تعادل موجود در جهان متأثر از ماده بی‌جان است. باز هم مقاله‌ای که در مورد تکامل زمین شناختی جهان در معمار سنان منتشر شده است، اظهار می‌دارد:)

این سیر قهقرایی سطح چنان با ظرافت رخ داده که می‌توانیم بگوییم وضعیت فعلی حیات در نتیجه این هوش پنهان ماگما به دست آمده است. اگر اینگونه نبود، آب در فرو رفتگی‌ها جمع نمی‌شد و همچنان سراسر زمین از آب پوشیده شده بود.⁹¹

مقاله دیگری در مجله معمار سنان ادعا می‌کند که: اولین سلولهای زنده و آنهایی که از تکثیر آنها به وجود آمدند دارای شعور بوده، طرحی ریخته و آنها را به اجرا در آورده‌اند: حیات در زمین با به وجود آمدن یک سلول منفرد آغاز گردید. این سلول تنها، بلافاصله شروع به حرکت کرد و تحت تأثیر یک میل زنده و واقعاً سرکش به دو سلول تقسیم شد و به این سیر تقسیم‌های بی‌پایان ادامه داد. اما، این سلولهای جدا از هم هیچ هدفی از این سرگردانی خود درک نمی‌کردند و بنابراین در هراس از این سرگردانی و تحت تأثیر یک میل غریزی نیرومند از صیانت نفس در بین یکدیگر به همکاری پرداختند و در کنار هم در یک هماهنگی کاملاً دموکراتیک و با فداکاری اندامهای ضروری برای حیات را خلق کردند.⁹²

اما، بر خلاف آنچه در گفته‌های بالا ادعا شده، در یک سلول زنده شعوری وجود ندارد و اعتقاد به آن چیزی جز خرافات نیست. باز هم همانطور که در نقل قول بالا می‌بینیم، آنها برای انکار وجود قدرت آفریننده خداوند، ویژگی‌های مضحکی را به آنها، مولکولها و سلولها نسبت می‌دهند. مثل هوش، توانایی برنامه‌ریزی، از خود گذشتگی و حتی هماهنگی دموکراتیک. این مطلب، همانقدر بی‌معنی است که در مورد



بت پرستان دورانهای
گذشته بت‌هایی سنگی
را ستایش می‌کردند.
بت پرستان امروزی
ماده را به بت
تبدیل کرده‌اند.

خلق یک نقاشی رنگ و روغن بگوییم: «رنگها بر طبق یک برنامه به همدیگر نظم دادند و با هماهنگی و آزادانه پیش رفتند.» بنابراین ادعای ماسونها در مورد منشاء حیات پوچ و بی‌معنی است.

(اصطلاح متداول دیگری در عقاید خرافی ماسونری و ماتریالیسم آنها نظریه «مادر طبیعت» است ما با این اصطلاح در فیلم‌های مستند، کتابها، مجلات و حتی آگهی‌های بازرگانی برخورد می‌کنیم، این اصطلاح برای بیان این عقیده که مواد بی‌جان تشکیل دهنده طبیعت (نیتروژن، اکسیژن، هیدروژن، کربن و غیره) نیروی با شعوری دارند که به خودی خود می‌توانند انسان و تمام موجودات زنده را به وجود آورند، به کار می‌رود. اساس این افسانه، مشاهدات یا دلایل منطقی نیست بلکه هدف آن متقاعد کردن مردم به وسیله القاء مکرر و فراوان است. هدف این است که مردم خداوند و آفریننده حقیقی را فراموش کنند و در عوض به بت‌پرستی روی آورند که در آن «طبیعت» به عنوان خالق در نظر گرفته می‌شود.)

(ماسونری تلاش می‌کند که به این اعتقاد شکل دهد، آنرا تقویت کرده و ترویج کند و تمام نیروهای اجتماعی که می‌توانند پشتیبان آن باشند را حمایت کند. مقاله‌ای در

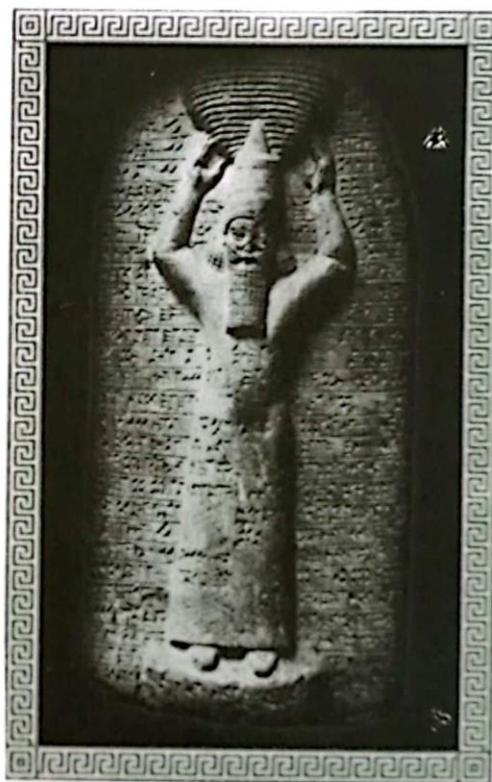
معمار سنان با عنوان «نظریاتی پیرامون مفهوم تکامل هماهنگ از دیدگاه علمی» در مورد «هماهنگی اسرارآمیزی که مادر طبیعت ایجاد کرده» صحبت می‌کند و بیان می‌کند که این اساس فلسفه اومانیستی ماسونری است. سپس اضافه می‌کند که ماسونری از جنبش‌های طرفدار این فلسفه حمایت خواهد کرد:

اگر از دیدگاه تبادل مواد در دنیای موجودات زنده به بررسی بپردازیم، می‌بینیم که میکرووبهای مفیدی که در خاک و در درون ما

وجود دارند، تمام گیاهان، حیوانات انسانها در هماهنگی اسرارآمیزی که توسط مام طبیعت نظم بخشیده شده زندگی می‌کنند و همواره در یک وحدت شکل یافته به سر می‌برند. من می‌خواهم بار دیگر تأکید کنم که ماسونری هر نوع جنبش روانی - اجتماعی را که هدفش رفاه، صلح، امنیت و سعادت باشد،

و به طور خلاصه هر حرکتی که در مسیر اومانیسم و وحدت جهانی انسانیت باشد را به عنوان روش‌ها و فعالیت‌هایی که موجب پیشرفت آرمانهای ماسونری می‌گردند، در نظر خواهد گرفت.⁹³

مهمترین این «روش‌ها و فعالیتها» که موجب «پیشرفت آرمانهای ماسونری» می‌گردد نظریه تکامل است که ظاهراً پایه علمی دارد و حامی مدرن ماتریالیسم و اومانیسم است. در فصل بعدی ما نگاه دقیقتری به نظریه تکامل از زمان داروین تا تبلیغات معتقدین مدرن تکامل خواهیم داشت و ارتباط سری ماسونری و این بزرگترین خطای علمی همه دورانها را کشف خواهیم کرد.



نقش برجسته‌ای از تمدن بت پرست بین‌النهرین



- فصل پنجم -

نگاهی دوباره به نظریه تکامل

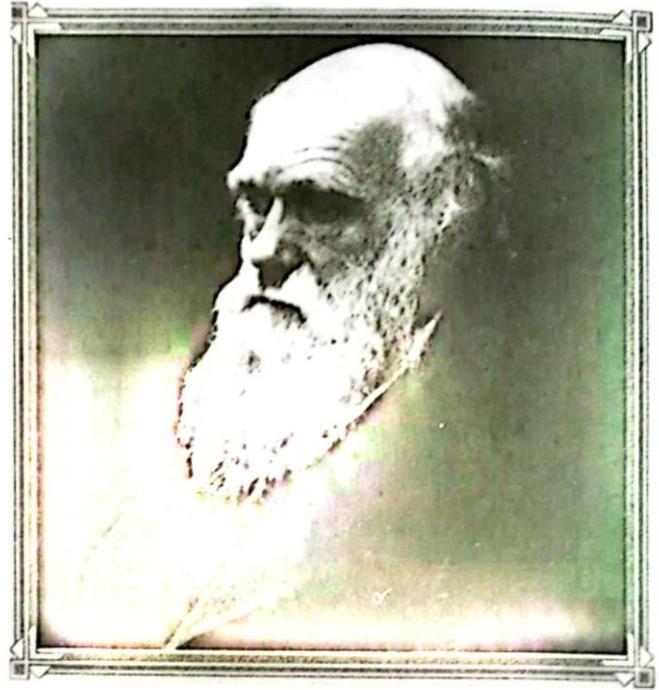
سال ۱۸۳۲ است.

ا.ج. ام. اس. بیگل HMS Beagle راه خود را در طول اقیانوس پهناور اطلس می‌گشاید. کشتی شبیه یک کشتی عادی باربری یا مسافری است. اما سفر آن یک سفر اکتشافی است و سالها به طول خواهد انجامید. با خروج از انگلستان او تمام عرض اقیانوس را پیموده و به سواحل آمریکای جنوبی خواهد رسید.

کشتی بیگل که تا آن زمان شهرت چندانی نداشت، سفری پنج ساله را آغاز نمود. آنچه نهایتاً این کشتی را مشهور کرد، مسافر آن چارلز روبرت داروین، یک طبیعی‌دان ۲۲ ساله بود. در واقع او در رشته زیست‌شناسی تحصیل نکرده بود، بلکه دانشجوی الهیات در دانشگاه کمبریج بود.

با اینکه این مرد جوان تحصیلات گسترده‌ای در الهیات داشت، زمانی که او در آن می‌زیست عمیقاً تحت تأثیر افکار ماتریالیستی قرار داشت. در واقع او یکسال قبل از مبادرت به مسافرت با کشتی بیگل برخی عقاید اساسی مسیحیت را انکار کرده بود.

داروین جوان تمام کشفیاتی که در طول مسافرتش به دست آورده بود طبق افکار ماتریالیستی تفسیر کرد و در صدد یافتن راهی بود که موجودات زنده مورد بررسی اش را بدون وجود آفریننده الهی توجیه نماید. او در سالهای بعد عقاید خود را پرورش داد، آنها را اصلاح کرد و سرانجام نظریه خود را منتشر نمود. در سال ۱۸۵۹، نظریه او در کتابی با عنوان، «اصل انواع» مطرح گردید که چندان مورد استقبال دنیای روشنفکر قرن نوزدهم قرار نگرفت. هر چند



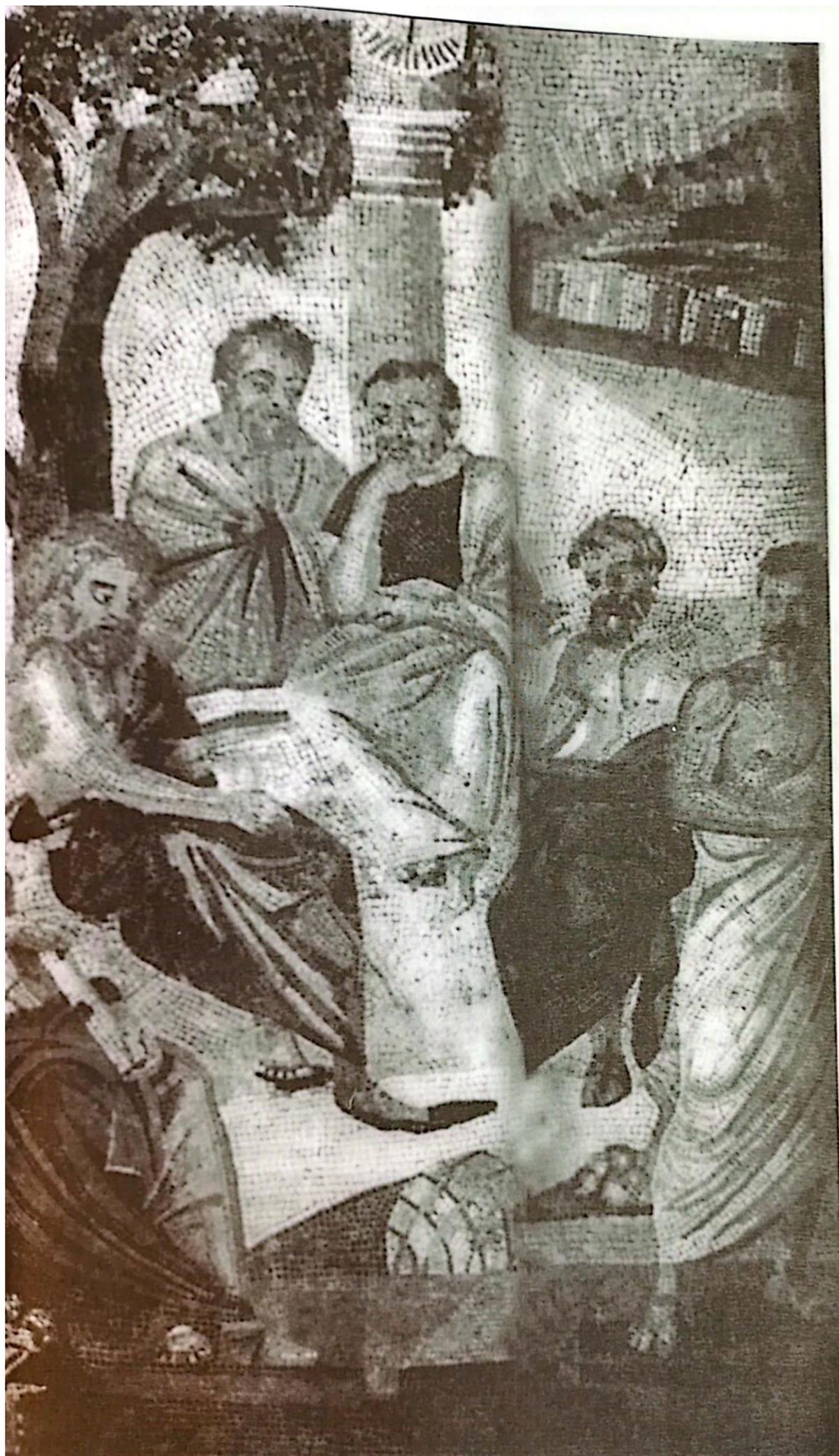
نظریه تکامل کشف اولیه داروین نبود. او کاری بیش از از استفاده مجدد از یک فلسفه قدیمی انجام نداد.

سرانجام آنچه را کفر و الحاد قرنهای بعدی به دنبال آن بود و به اصطلاح اساس علمی خود می نامید، ارائه کرد.

(آیا، نظریه تکامل، کشف اولیه داروین بود؟ آیا او به تنهایی نظریه ای را ارائه کرد که راه یکی از بزرگترین فریبکاریهای تاریخ جهان را باز نمود؟ در واقع داروین کاری جز بازپوری نظریه ای که پایه هایش قبلاً تثبیت شده بود انجام نداد.)

اسطوره تکامل، از یونان باستان تا اروپای مدرن

اساس نظریه تکامل داروین، این ادعا است که تحت شرایط کاملاً طبیعی، ماده بی جان به طور خود به خود به اولین موجودات زنده تبدیل گردید و باز هم تحت همین شرایط، سایر گونه ها از این موجودات اولیه صرفاً بر اثر تصادف به وجود آمدند. به عبارت دیگر، فرضیه تکامل وجود یک سیستم خودکار مستقل را مطرح می کند، که



نظریه تکامل ماتریالیستی توسط فلاسفه ملحد در یونان باستان به وجود آمد

بدون یک آفریننده خود را سازمان داده، و به طور خود به خود موجودات زنده را به وجود می آورد. این نظریه، که طبیعت بدون وجود خالق، خود را نظم می بخشد، طبیعتگرایی می گویند. نظریه طبیعتگرایی همانقدر بی معنی است که بگوییم کتابخانه می تواند بدون وجود نویسندگان خود را بسازد. با این وجود، از اولین دوره های تاریخی، این نظریه صرفاً براساس هوسهای فلسفی و ایدئولوژیکی مورد حمایت متفکرین متعددی قرار گرفته و توسط تعدادی از تمدنها نیز پذیرفته شده است. طبیعتگرایی از جوامع بت پرستی مثل مصر و یونان باستان متولد شد و رونق گرفت. اما، با گسترش مسیحیت این فلسفه الحادی تا حد زیادی متروک گردید و اعتقاد به خلق طبیعت و جهان توسط خدا، غلبه یافت. به همین طریق، با گسترش دین اسلام در شرق، نظریه طبیعتگرایی و اعتقاداتی مثل زرتشت گرایی و شمنیسم ریشه کن شدند و اصل خلقت مورد پذیرش قرار گرفت.

با این وجود، فلسفه طبیعتگرایی به طور مخفی باقی ماند. این فلسفه توسط انجمنهای سری محافظت گردید و دوباره در شرایط مساعدتر ظاهر گردید. همانطور که در آغاز کتاب گفتیم، در جهان مسیحیت طبیعتگرایی توسط ماسونها و سایر



انجمنهای سری که پیرو آنان بودند، حفظ گردید. یک نشریه ترک، با نام ماسون، که برای اعضای فرقه منتشر می‌گردد، اطلاعات جالب زیر را ارائه می‌دهد.

باید آنهایی که بدون به حساب آوردن خدا در جهان پدیده‌ها و حوادث طبیعی به کشفیات جدیدی نایل آمده‌اند را مجبور ساخت که کشفیاتشان را منتشر نکنند. تحقیقات باید محرمانه انجام گیرد و حتی کسانی که به تحقیقات مشابه می‌پردازند، باید رابطه خود را مخفی نگاه دارند. این پنهان‌کاری مستلزم استفاده از نشانه‌ها و نمادهایی در روند انجام پروژه‌ها است⁹⁴.

در اینجا، منظور از «کشفیات جدید» استنباطی از علم است که موافق با طبیعتگرایی (نظریه‌ای که وجود خدا را انکار می‌کند) باشد. این رویکرد تحریف شده در مطالعه علمی به طور مخفیانه در انجمنهای سری گسترش یافت که برای این منظور نیاز به استفاده از نشانه‌ها و نمادها داشتند و به این ترتیب، ریشه‌های ماسونری تثبیت گردید. یکی از این به اصطلاح انجمنهای سری که مسئول تثبیت ریشه‌های ماسونری است فرقه رز-کراس Rose-Cross (رزی کراسین Rosi Crucian)، نوعی نقطه تلاقی بین شهسواران معبد و ماسونها است. اولین بار، این فرقه در قرن پانزدهم ظاهر گردید و هیجانی در علاقه به کیمیاگری، به ویژه در اروپا به وجود آورد. و گفته می‌شد که اعضای آن علوم خفیه در اختیار دارند. اما، امروز مهمترین یادگار فرقه رز-کراس فلسفه طبیعتگرایی و نظریه تکامل (که بخشی از آن فلسفه است) می‌باشد. نشریه ماسون بیان می‌کند که ریشه‌های ماسونری به شهسواران معبد و رز-کراس باز می‌گردد، و در انتها به فلسفه اولوسیونیسیم هم اشاره می‌کند:

ماسونری نظری یا سازمان معاصر ماسونری از اصناف ساختمانی قرون وسطی به وجود آمد که ما به آن ماسونری عملی می‌گوییم. اما، آنهایی که اساس بخشهای نظری را به این سازمان آورده‌اند، اعضای سازمانهای خاصی بودند که سیستمهای اسرارآمیز پیش از تاریخ و علمی که در اختیار آنها بود را مطالعه می‌کردند. مهمترین این سازمانها شهسواران معبد و رز-کراس بودند...

مشخص نیست که فرقه رز - کراس کجا و چگونه ایجاد شد. اولین رد پای آن به اروپای قرن پانزدهم بر می‌گردد، اما واضح است که این فرقه بسیار کهن تر است. وجه تمایز آنها از شهبسواران معبد این بود که علاقه اصلی روز - کراسین ها مسائلی علمی بود. اعضا آن به طور گسترده به کیمیاگری مشغول بودند.... مهمترین ویژگی اعضا آن، این اعتقاد بود که هر مرحله از رشد مرحله‌ای از فرآیند تکامل است. به همین دلیل، آنها طبیعتگرایی را اساس فلسفه خود قرار داده و به «ناتورالیستها» معروف شدند.⁹⁵

سازمان ماسونری دیگری که نظریه تکامل را گسترش داد، در غرب نبود، بلکه فرقه ماسونری دیگری در شرق بود. استاد بزرگ ماسونری سلامی ایزینداک، در این مورد چنین می‌گوید:

در جهان اسلام، سازمانی نظیر ماسونری وجود داشت که اخوان الصفا (Brethren of Puritz) نامیده می‌شد. این انجمن در بصره در زمان عباسیان ایجاد گردید و دائرةالمعارفی حاوی ۵۴ جلد قطور منتشر ساخت که ۱۷ جلد از آن به علوم طبیعی می‌پرداخت و حاوی توصیفات علمی دقیقاً شبیه توصیفات داروین بود. این مطالب حتی به اسپانیا نیز راه یافتند و بر افکار غربیان نیز تأثیر گذاردند.⁹⁶

هر چند این انجمن در جهان اسلام ظاهر شده بود، اما خود را از عقاید اصولی اسلام دور کرده بود و تحت تأثیر فلسفه یونان باستان قرار گرفته بود که خود را با نمادگرایی اسرارآمیز نشان می‌داد. سلامی ایزینداک ادامه می‌دهد:

این انجمن از فرقه اسماعیلیه منشاء می‌گرفت و هدف اصلی آن این بود که با استفاده از نمادها و تمثیل‌ها عقاید دینی را قابل فهم تر کند. فلسفه آنها تحت تأثیر فیثاغورث و افلاطون بود. برای ورود به این انجمن فرد ابتدا تحت تأثیر تعالیم صوفیانه قرار می‌گرفت و بعد از عقاید و تعصبات پوچ دینی پاکسازی می‌گردید، سپس با روشهای فلسفی و نمادین آشنا می‌گردید. گاهی چنین تازه واردی که دوره‌های کارآموزی را طی می‌کرد تحت آموزش عقاید نوافلاطونی قرار می‌گرفت و پس از آن می‌توانست شروع به فراگیری شیمی، ستاره‌شناسی و علم اعداد کند. اما، تمام این علوم در خفا نگاه داشته



اولین مبلغین نظریه تکامل در اروپای مدرن اعضاء یک انجمن فراماسونری
به نام رزی کراسین بودند. تصویر نماد این فرقه را نشان می‌دهد.

می‌شد و تنها در اختیار کسانی که سزاوار دریافت آن بودند قرار می‌گرفت. بنابراین، خاستگاه فراماسونری بر روی چنین پایه‌هایی استوار گردیده است. برخی از مفاهیم نمادین این جماعت تضادی با علم و منطق نداشته و از این رو امروزه هم در جاهای مختلف مراسم ما وجود دارد.⁹⁷

کلماتی که در مطالب بالا آمده «پاکسازی از عقاید و تعصبات پوچ دینی» به این معنی است که تازه‌واردان مجبور به انکار دین به طور کلی می‌شدند. همین‌طور نشان می‌دهد که ماسون ایزینداک دین را چگونه معنی می‌کند. اما، همان‌طور که در بخش‌های قبلی بررسی کردیم، «عقاید و تعصبات پوچ» عبارت مؤدبانه‌ای برای فلسفه ماسونی است. باید اذعان کنیم که ماسونری، یا هر گروه ماتریالیستی دیگر، این عقاید ضد دینی را بدون توجیه منطقی ابراز می‌دارند و تنها به تبلیغات و تلقین متکی هستند. چون آنها نمی‌توانند با روش‌های منطقی دین را محکوم کنند به این روش‌های تلقینی متوسل می‌گردند و کلماتی انتخاب می‌کنند که تأثیر روانی خاصی بگذارد.

از مطالب فوق متوجه می‌گردیم که اخوان الصفا، انجمنی مشابه فراماسونری در جهان اسلام بود و فعالیت‌های بسیار شبیه به ماسونهای مدرن انجام می‌داده است. روش آنها حمایت از یک فلسفه الحادی مخالف با دین حقیقی و بیان این فلسفه به وسیله نمادها، و ارائه تدریجی این فلسفه سری به اعضایشان بوده است.

در تاریخ اسلام متفکرین مختلفی بوده‌اند که به این طریق از اسلام فاصله گرفته و تحت تأثیر افسانه‌های ماتریالیستی و اولوسیونیستی یونان باستان قرار گرفته‌اند. این واقعیت، که این مکتب فکری که غزالی بزرگترین دانشمند اسلام به شدت از آن دوری می‌جسته و در تألیفات خود آنرا تکذیب نموده است، ماهیتی ماسونی داشته، حقایق مهمی را روشن می‌کند. غزالی در کتاب خود با عنوان «المنقذ من الضلال» به طور صریح انجمن اخوان الصفا را نقد کرده و توضیح می‌دهد که آنها از یک فلسفه تحریف شده، تحت تأثیر عقاید یونان باستان حمایت می‌کنند. و در کتاب دیگر خود با عنوان «فضائح الباطنیه»، به انحرافات تعالیم فرقه اسماعیله که اخوان الصفا وابسته به آن است می‌پردازد.



نمادی که در تصویر نشان داده شده در لژهای ماسونی استفاده می‌گردد و ترکیبی از یک نماد رزی کراسین با یک نماد ماسونی (پرگار و گونیا) است.

عصر روشنگری و ظهور افسانه تکامل

نظریه‌های ماتریالیستی و اولوسیونیستی مورد قبول سازمانهای ماسونی مثل رزی‌کراسین و اخوان الصفا به صورت سری ابراز می‌گردید، اما، وقتی که قدرت اجتماعی کلیسای کاتولیک در اروپا ضعیف گردید، بیشتر به صورت نمادین آشکار گردید. از اینرو، این تعالیم الحادی که به خاطر تفوق سیاسی و فکری مسیحیت برای حدود ۱۰۰۰ سال مخفی گردیده بود، بار دیگر، در قرن هفدهم و هجدهم در بین متفکرین اروپایی محبوبیت یافت.

این دوره که عقاید ماتریالیستی و اولوسیونیستی پذیرش گسترده‌ای در جامعه



انقلاب فرانسه به دریایی از خون بدل گشت.

اروپایی یافت و موجب فاصله گرفتن آن از دین شد، به عصر روشنگری معروف است. به طور قطع، کسانی که این واژه را انتخاب کرده‌اند (همانهایی که این تغییر عقاید را با قاطعیت حرکت به سمت روشنائی خوانده‌اند) رهبران این انحراف بوده‌اند، آنها دوره قبل از آنرا «دوران تیرگی» (قرون وسطی) می‌نامیدند و دین را عامل این تیرگی اعلام می‌کردند و ادعا می‌کردند وقتی اروپا سکولار گردید و از دین فاصله گرفت از گمراهی نجات یافت و به روشنائی وارد شد. امروزه، هم هنوز این چشم‌انداز متعصبانه و نادرست یکی از اصلی‌ترین مکانیسمهای تبلیغاتی مخالفین دین است.

درست است که مسیحیت قرون وسطی تا حدی با خرافات و تحجر «تیره» شده بود و اکثر اینها در دوران پس از قرون وسطی از بین رفت. اما عصر روشنگری نتایج مثبت چندانی هم برای غرب به همراه نداشت. مهمترین نتیجه عصر روشنگری که در فرانسه رخ داد، انقلاب فرانسه بود که کشور را به حمام خون مبدل کرد. امروزه، عصر روشنگری بر نوشتجاتی که به ستایش انقلاب فرانسه می‌پردازند نیز تأثیر گذارده است هر چند که این انقلاب بیش از این‌ها برای فرانسه هزینه در پی داشته و موجب تعارضات اجتماعی گردیده که تا قرن بیستم نیز ادامه یافته است. تحلیل انقلاب فرانسه و عصر روشنگری توسط متفکر مشهور انگلیس ادmond بورک Edmund Burk بسیار گویا است. او در کتاب «بازتابهای انقلاب فرانسه» منتشر شده به سال ۱۷۹۰، هم عقیده روشنگری و هم ثمره آن انقلاب فرانسه را نقد می‌کند؛ به عقیده او این جنبش ارزشهای اساسی مثل دین، اخلاق و ساختار خانواده که موجب ثبات جامعه می‌شدند را تخریب کرد و راه را برای ترور و هرج و مرج هموار ساخت. سرانجام او به عنوان یک مفسر چنین تعبیری از روشنگری دارد: یک «جنبش مخرب برای تفکر انسان»⁹⁸

رهبران این جنبش مخرب، ماسونها بودند. ولتر و دیدرو، و منتسکیو و سایر متفکران ضد دینی که راه را برای انقلاب هموار کردند همگی فراماسون بودند. ماسونها با ژاکوبین‌ها که رهبران انقلاب بودند رابطه نزدیکی داشتند. این موضوع باعث شده برخی از مورخین بر این عقیده باشند که تفکیک بین ژاکوبین و ماسونری در این دوره زمان در

فرانسه مشکل می‌باشد.

(در طی انقلاب فرانسه دشمنی زیادی علیه دین ابراز شد. کشیشان زیادی به گیوتین سپرده شدند و کلیساها تخریب شد. علاوه بر این کسانی بودند که خواستار ریشه‌کنی مسیحیت به طور کامل و جایگزینی یک دین انحرافی، الحادی و نمادین با عنوان «دین عقلانی» بودند. حتی، رهبران انقلاب هم قربانی این دیوانگی گردیدند و سرانجام هر یک از آنها که خود مردمان بیشماری را محکوم به اعدام کرده بودند، یکی پس از دیگری سر بر گیوتین نهادند. حتی امروز هم هنوز فرانسویان زیادی این سؤال را مطرح می‌کنند که آیا انقلاب چیز خوبی بوده یا نه.

احساسات ضد دینی انقلاب فرانسه در تمام اروپا گسترده شد و در نتیجه قرن نوزدهم به یکی از وقیحانه‌ترین و گستاخانه‌ترین دوره‌های تبلیغات ضد دینی تبدیل گردید.

بنابراین، این روند به عقاید ماتریالیستی و اولوسیونیستی که قرن‌ها با استفاده از نمادها به زندگی مخفیانه خود ادامه داده بود، این امکان را داد که در جامعه ظاهر گردند. ماتریالیست‌هایی مثل دیدرو و بارون هالباخ پرچم مخالفت با دین را برافراشتند و اسطوره تکامل یونان باستان وارد محافل علمی شد.

اراسموس داروین

عقیده عمومی بر این است که بنیان‌گذاران نظریه تکامل، زیست‌شناس فرانسوی ژان لامارک و چارلز داروین انگلیسی بوده‌اند. بر اساس روایت رایج، ابتدا لامارک نظریه تکامل را مطرح کرد، اما، او به اشتباه اساس آنرا بر «توارث صفات اکتسابی» قرار داد. سپس، داروین نظریه دومی را بر اساس انتخاب طبیعی پیشنهاد داد. با این وجود، ما باید در اینجا نامی هم از نظریه‌پرداز دیگری که نقش مهمی در نظریه تکامل داشته است ببریم: اراسموس داروین، پدر بزرگ چارلز داروین. اراسموس داروین یکی از معاصران لامارک در قرن هیجدهم بود. او یک فیزیکدان،

روانشناس و شاعر بود. حتی زندگینامه‌نویس او، دمووند کینگ هیل Desmond King Hele او را بزرگترین مرد انگلیسی قرن هیجدهم می‌داند.⁹⁹ اما، اراسموس داروین زندگی خصوصی بسیار تاریکی داشت¹⁰⁰.

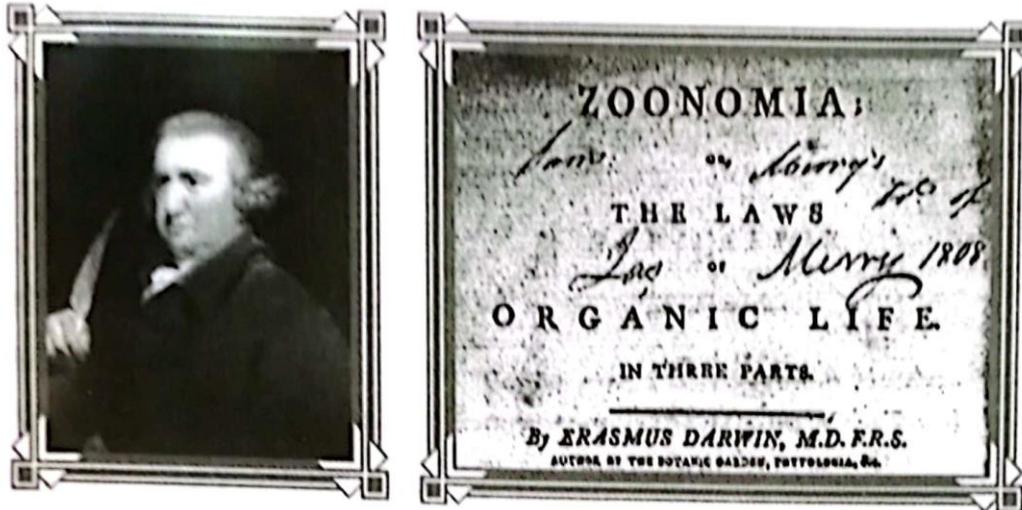
از اراسموس داروین به عنوان یکی از برجسته‌ترین ناتورالیستهای انگلیسی یاد شده است. همانطور که در ابتدای بحث گفتیم، طبیعت‌گرایی، دیدگاهی است که نمی‌پذیرد خداوند موجودات زنده را آفریده است، در واقع این دیدگاه که بسیار به ماتریالیسم نزدیک است، نقطه آغاز نظریه تکامل اراسموس بود.

در طی دهه‌های ۱۷۸۰ و ۱۷۹۰، اراسموس داروین اصول کلی نظریه تکامل را تدوین کرد که بر اساس آن تمام موجودات زنده از یک نیای ابتدایی مشترک و منفرد بر حسب شانس و برطبق قوانین طبیعت به وجود آمده بودند. او تحقیقات خود را در یک باغ گیاه‌شناس هشت آکری که تهیه کرده بود، انجام می‌داد و در آنجا به دنبال شواهدی بود که فرضیه‌اش را اثبات کند. او نظریه خودش را در دو کتاب با عنوانهای «معبد طبیعت» و زونامیا Zoonama تشریح کرد. به علاوه، در سال ۱۷۸۴ انجمنی را با نام انجمن فلسفی تأسیس کرد که انتشار عقاید او را بر عهده بگیرد.

سالها بعد، چارلز داروین عقاید پدربزرگش و طرح کلی او را برای پیشنهاد نظریه تکامل خود به ارث برد. نظریه چارلز داروین بسط ساختاری بود که توسط پدر بزرگش بنا شده بود. و انجمن فلسفی یکی از بزرگترین و پرشورترین حامیان این نظریه بود¹⁰¹ به طور خلاصه، اراسموس داروین، پیشگام حقیقی نظریه‌ای است که به نظریه تکامل معروف شده و طی ۱۵۰ سال گذشته در تمام جهان تبلیغ گردیده است.

آیا اراسموس داروین عقیده تکامل را کشف نمود؟ علاقه او به این موضوع از کجا ناشی می‌شد؟

بعد از یک بررسی کامل برای یافتن پاسخ این سؤال ما این حقیقت جالب را کشف کردیم که اراسموس داروین یک ماسون بوده است. علاوه بر این، اراسموس فقط یک ماسون معمولی هم نبوده، او یکی از بالاترین درجات استادی را در سازمان داشته است.



اراسموس داروین پدر بزرگ چارلز داروین استاد فراماسونری بود.

کتاب اراسموس داروین که در آن پایه‌های نظریه تکامل را بنا نهاد

او استاد لژ معروف canongate در ادینبورگ اسکاتلند بوده است¹⁰². به علاوه، ارتباط نزدیکی با ماسونهای ژاکوبین که سازماندهنده انقلاب فرانسه در آن زمان بودند و با فرقه اشراقیون Illuminati که آرمان اصلی آن ترویج دشمنی با دین بود، داشته است¹⁰³. بنابراین اراسموس داروین چهره مهمی در سازمانهای ماسونی ضد دین اروپا است.

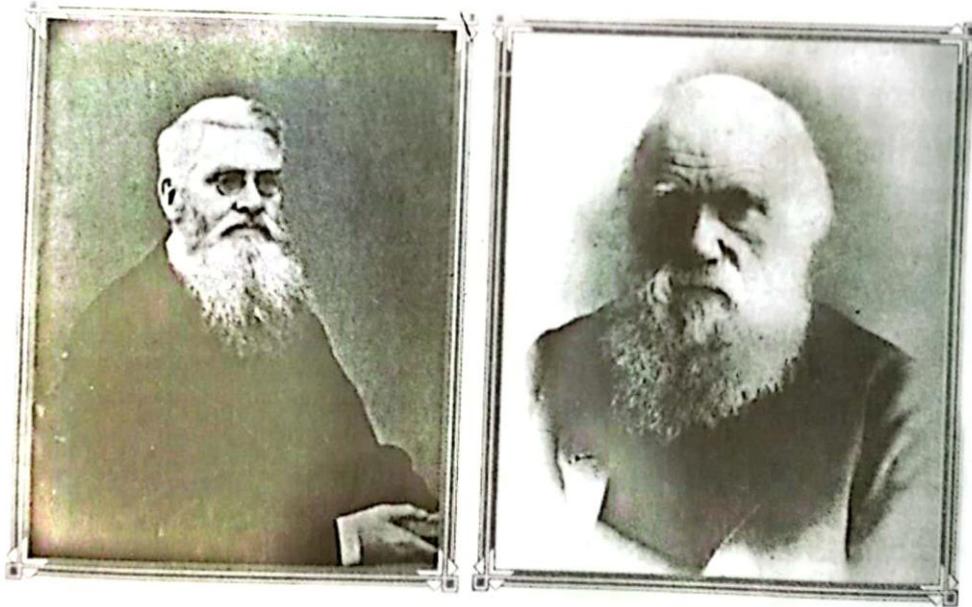
اراسموس به تعلیم پسر خود روبرت (پدر چارلز داروین) پرداخت و او نیز یکی از اعضاء لژ ماسونی گردید¹⁰⁴. بنابراین، چارلز داروین تعالیم ماسونی را هم از پدر و هم از پدر بزرگش به ارث برد.

اراسموس داروین، امیدوار بود که پسرش روبرت نظریه او را بسط داده و منتشر سازد، اما، این نوه او چارلز بود که این اقدام را بر عهده گرفت. هر چند که مدت زمانی طول کشید، اما، سرانجام کتاب «معبد طبیعت» اراسموس داروین توسط چارلز داروین بازنگری و اصلاح شد. نظرات داروین ارزش یک نظریه علمی را نداشت، بلکه صرفاً توصیفی از تعالیم ناتورالیستی بود که پذیرفته طبیعت قدرت آفرینندگی دارد.

ماسونها و فلسفه طبیعت‌گرایی

حتی نظریه انتخاب طبیعی را هم که گمان می‌کردیم کشف استثنایی داروین بوده، صرفاً نظریه‌ای است که قبل از او توسط تعدادی از دانشمندان مطرح گردیده است. اما، دانشمندان قبل از زمان داروین، نظریه انتخاب طبیعی را به عنوان برهانی علیه خلقت به کار نمی‌بردند؛ بلکه، بر عکس آنرا مکانیسمی می‌دانستند که توسط خالق برای محافظت گونه‌ها از اختلالات توارثی طراحی گردیده است. همانطور که کارل مارکس مفهوم آرامانگرای هگل از «دیالکتیکها» را گرفت و آنرا به شکلی تغییر داد تا با فلسفه خودش سازگار گردد، داروین هم نظریه انتخاب طبیعی را از دانشمندان معتقد به آفرینش گرفت و به طریقی از آن استفاده کرد که با نظریه ناتورالیسم سازگار گردد.

بنابراین، نباید نقش فردی داروین در تدوین داروینیسم را بی‌جهت بزرگ کرد. مفاهیم فلسفی که او استفاده کرد، قبلاً توسط فلاسفه پیشین ناتورالیسم اختراع شده بود. اگر داروین نظریه تکامل را مطرح نکرده بود، فرد دیگری اینکار را می‌کرد. در واقع نظریه‌ای بسیار شبیه به نظریه او در همان زمان توسط طبیعی‌دان انگلیسی دیگری با نام



آلفرد راسل والاس و چارلز داروین

آلفرد راسل والاس Alfred Russell Wallace؛ پیشنهاد شده بود و به همین خاطر داروین عجولانه «اصل انواع» را منتشر کرد.

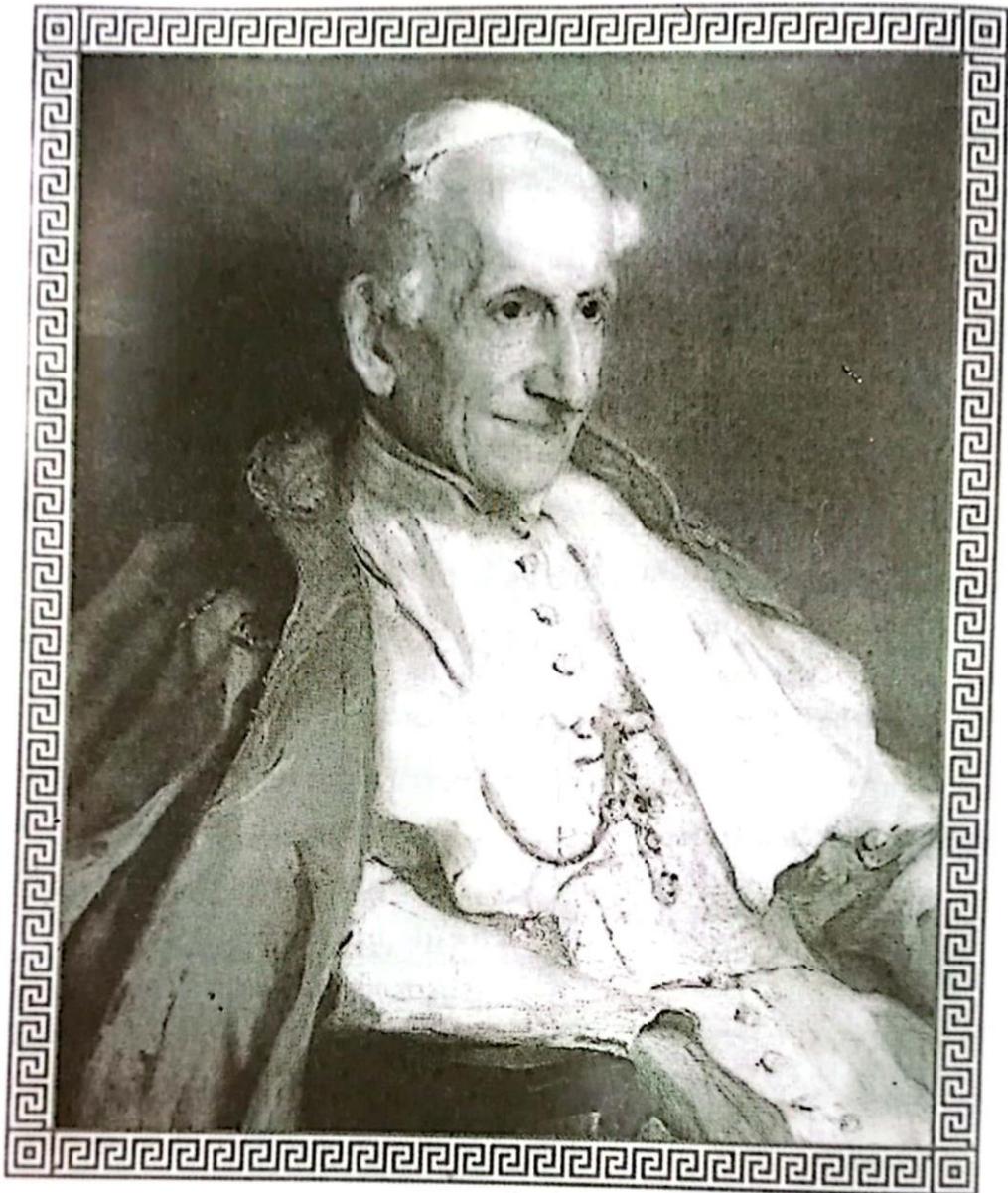
سرانجام، داروین در مرحله‌ای ظهور کرد که مبارزه‌ای طولانی در اروپا برای تخریب ایمان به خدا و دین و جایگزین کردن آن با فلسفه ناتورالیسم و مدل اومانیسم برای زندگی انسان آغاز شده بود. مهمترین نیروی پشت این مبارزه این یا آن متفکر نبودند، بلکه سازمان فراماسونری بود که بسیاری از متفکرین، نظریه‌پردازان و رهبران سیاسی عضو آن بودند.

در آن زمان، مسیحیان متعددی این حقیقت را تشخیص داده و آنرا بیان کردند. پاپ لئو سیزدهم، رهبر جهان کاتولیک در سال ۱۸۸۴، فتوای مشهوری با عنوان «گونه انسان Humanum Genus» منتشر کرد که در آن، اظهارات بسیار مهمی در مورد فراماسونری و فعالیت‌های آن وجود دارد. او می‌نویسد:

در این زمان، اگر چه، بنظر می‌آید که طرفداران شر با هم متحد شده‌اند، و تحت رهبری یا کمک آن انجمن شدیداً سازماندهی شده و گسترش یافته که فراماسونها نامیده می‌شوند با خشمی یکپارچه مبارزه می‌کنند. آنها دیگر اهدافشان را پنهان نمی‌کنند. آنها هم اکنون گستاخانه در برابر خود خداوند طغیان کرده‌اند.

.... همانطور که در بالا به وضوح نشان دادیم، هدف نهایی آنها براندازی کامل تمامی نظم دینی و سیاسی موجود در جهان است که توسط تعالیم مسیحیت به وجود آمده و جایگزینی آن با حکومتی جدید مطابق عقاید ایشان است، و این حکومت جدید وضعیتی است که قوانین و پایه‌های آن از ناتورالیسم محض اخذ شده است¹⁰⁵.

حقیقت مهمی که لئو سیزدهم در مطالب بالا بیان می‌کنند، تلاش برای تخریب کامل ارزشهای اخلاقی دینی است. آنچه فراماسونری سعی می‌کند با کمک دارونیسم انجام دهد، ساختن یک جامعه منحط اخلاقی است که هیچ قانون الهی را به رسمیت نمی‌شناسد و هیچ ترسی از خدا ندارد و مستعد ارتکاب هر جرمی است. منظور از «حکومتی جدید مطابق با عقاید آنها که پایه‌ها و قوانین آن از ناتورالیسم محض اخذ شده



پاپ لئو سیزدهم

است». این نوع مدل اجتماعی است.

ماسونها که فکر می‌کردند دارونیسیم می‌تواند به اهداف آنها کمک کند، نقش مهمی در ترویج آن در بین توده‌های مردم داشتند به محض انتشار نظریه داروین، گروهی از مبلغین داوطلب گرد آن جمع شدند. معروفترین آنها توماس هاکسلی Thomas Huxley بود که به از سگ داروین می‌گفتند. هاکسلی که «حمایت پرشور او از دارونیسیم تنها عامل

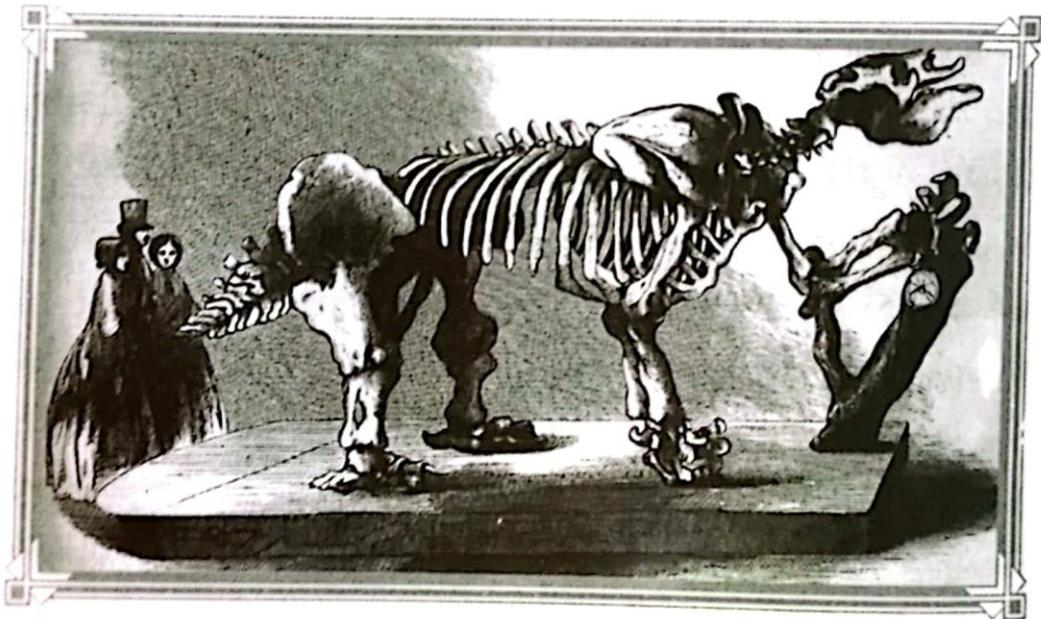
پذیرش سریع او بود¹⁰⁶ « با مناظره‌ای که در موزه دانشگاه آکسفورد در سی‌ام ژوئن ۱۸۶۰ با ساموئل ویلبرفورس Samuel Wilberforce اسقف آکسفورد انجام داد، توجه جهان را به نظریه تکامل جلب کرد.

احساس تعهد عمیق هاکسلی به گسترش نظریه تکامل، به اضافه ارتباطات او با قدرتمداران با حقایق زیر روشن‌تر می‌گردد: هاکسلی یکی از اعضای انجمن سلطنتی از معتبرترین مؤسسات علمی انگلستان بود و مثل تقریباً تمامی اعضای این مؤسسه یک استاد ماسون بود¹⁰⁷. سایر اعضای انجمن سلطنتی چه قبل و چه بعد از انتشار کتاب حمایت قابل توجهی از داروین به عمل آوردند¹⁰⁸. این انجمن ماسونی تا آن حد داروین و داروینسم را پذیرفته است که همانند جایزه نوبل سالانه به دانشمندی که در خور افتخار شناخته گردد، مدال داروین اهدا می‌کند.

به طور خلاصه، داروین به تنهایی کار نمی‌کرد، از همان لحظه‌ای که نظریه او مطرح گردید، او مورد حمایت گروه‌ها و طبقات اجتماعی قرار گرفت، که هسته‌های اصلی آنها را ماسونها تشکیل می‌دادند. متفکر مارکسیست، آنتون پاننکوک Anton Pannekoek در کتاب خود «مارکسیسم و داروینسم»، به این حقیقت مهم پرداخته است و حمایتی را که از طرف «بورژوازی» (طبقه سرمایه‌دار مرفه اروپا) از داروین صورت گرفته، شرح می‌دهد: مارکسیسم اهمیت و موقعیت خود را تنها مرهون نقشی است که در مبارزه طبقه کارگر داشته است. این مطالب برای همگان روشن است... در واقع، داروینسم هم شرایطی شبیه مارکسیسم داشته است. داروینسم، یک نظریه مطلق محض نبوده است که بعد از بحثها و آزمونهایی به طریق عینی محض توسط جهان علم پذیرفته گردد. نه، به محض ظهور داروینسم، او طرفداران دو آتشه و مخالفان پرشور خود را داشته است... داروینسم هم در مبارزات طبقاتی نقش داشته است و به خاطر گسترش سریع خود و داشتن طرفداران دو آتشه و مخالفین کینه‌توز مرهون این نقش است.

داروینسم وسیله‌ای در دست بورژوازی در مبارزه آنها علیه طبقه فئودال، اشراف، برتری کشیشان، و فئودالها بود. ... آنچه بورژوازی می‌خواست رهایی از قدرتهای

حاکم قدیمی بود که بر سر راه او قرار داشتند... کشیشان با کمک دین توده‌های عظیم را تحت انقیاد خود داشتند و آمادهٔ مقابله با تقاضاهای بورژوازی بودند.... علوم طبیعی به سلاحی در مقابل اعتقاد و سنت بدل گشت؛ علم و قوانین طبیعی تازه کشف شده، دلایلی ارائه نمودند؛ با این سلاحها بود که بورژوازی می‌جنگید... داروینسم در زمان مطلوب ظهور کرد، نظریهٔ داروین مبنی بر این که انسان فرزند خلف یک حیوان پست‌تر است، تمام پایه‌های اعتقادات مسیحیت را فرو می‌ریخت. به همین دلیل بود که به محض ظهور داروینسم، بورژوازی با شور فراوان به آن چنگ انداخت. تحت این شرایط، حتی بحث‌های علمی نیز با شورو حرارت مبارزه طبقاتی انجام می‌گرفت. بنابراین، نوشته‌هایی که موافق و مخالف داروینسم نگاشته شده بود، مشخصهٔ مجادلات اجتماعی را داشتند علیرغم اینکه نام نویسندگان علمی در زیر آنها بود...¹⁰⁹



به خاطر سطح ابتدایی آگاهی و شواهد اندک علمی در قرن نوزدهم،

نظریهٔ داروین برای برخی معقول به نظر می‌رسید

هر چند آنتون پاننکوک به خاطر طرز تفکرش که ناشی از تحلیل طبقاتی مارکسیستی است، نیرویی را که موجب گسترش دارونیسیم و استفاده از آن برای مبارزه سازماندهی شده علیه دین شده است بورژوازی می‌داند، اگر مسأله را با شواهد تاریخی بیشتری مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که سازمانی درون بورژوازی وجود داشته که از دارونیسیم برای ادامه مبارزه‌اش علیه دین استفاده می‌کرده است. این سازمان فراماسونری است.

این حقیقت هم از مدارک تاریخی و هم از منابع فراماسونری روشن می‌گردد. یکی از این منابع مقاله‌ای به قلم استاد ماسونری سلامی ایزینداک، با عنوان «موانع توسعه علم و ماسونری» است که در سال ۱۹۶۲، در خبرنامه سالانه لژ بزرگ ترکیه از ماسونهای آزاد و پذیرفته، منتشر شده است. در ابتدای این مقاله، ادعای کلاسیک ماسونها مبنی بر اینکه دین افسانه اختراعی بشر است و یکتاپرستی با علم و منطق منافات دارد تکرار می‌گردد. سپس او محرک واقعی که باعث جنگ علیه مذهب تحت لفافه «علم» می‌گردد، را شرح می‌دهد:

باید توجه داشت که ماسونها در تمام سطوح این مبارزه برای گسترش علم شرکت داشته‌اند. چراکه در تمام دوره‌های زمانی ماسونری تحت هدایت همیشگی منطق، علم و بلوغ و خرد بوده است. ماسونری از زمان تأسیس با خرافات و افسانه مبارزه کرده است.¹¹⁰

اما در واقع، «خرافات و افسانه» آنطور که ماسونها ادعا می‌کنند، دین نیست. بلکه اساس عقاید ماتریالیستی، ناتورالیستی و تکاملی است که مورد حمایت آنان می‌باشد. روشن‌ترین دلیل این حقیقت این است که این عقاید منسوخ آنها تکرار عقاید پوچ تمدنهای بت‌پرست باستانی مصر و یونان است که با کشفیات علم مدرن بی‌اعتبار گردیده است.

مقایسه حقایق علمی در مورد منشاء حیات با عقاید ماسونی در این مورد برای نتیجه‌گیری در باره این حقیقت کافی خواهد بود.

فرضیه ماسونی در مورد منشاء حیات

همانطور که در ابتدا گفتیم، نظریه تکامل بر اساس این ادعا شکل گرفته است که موجودات زنده خلق نشده‌اند بلکه بر اثر شانس و قوانین طبیعی به وجود آمده‌اند. به منظور آزمودن علمی این فرضیه لازم است که به هر مرحله از این فرآیند فرضی نگاه کنیم و ببینیم که آیا چنین فرآیندی در گذشته رخ داده یا خیر! و آیا وقوع چنین فرآیندی ممکن است.

اولین مرحله از این فرآیند، شرایطی فرضی است که در آن ماده بی جان می‌تواند یک ارگانیسم زنده را به وجود آورد.

قبل از بررسی این شرایط، باید قانونی را که از زمان پاستور در زیست‌شناسی شناخته شده است یادآوری کنیم. «زندگی از زندگی به وجود می‌آید» یعنی یک ارگانیسم زنده تنها می‌تواند از یک ارگانیسم زنده دیگر به وجود آید. مثلاً، پستانداران از مادران خود متولد می‌شوند. در خیلی از گونه‌های دیگر حیوانات، نوزادان از تخمهایی که توسط مادر گذاشته می‌شود به دنیا می‌آیند. گیاهان از دانه‌ها به وجود می‌آیند. ارگانیسمهای تک یاخته‌ای مثل باکتریها تقسیم می‌شوند و تکثیر می‌یابند.

هرگز چیزی برخلاف این دیده نشده است، در طول تاریخ جهان هیچ کس شاهد جان دادن ماده بی جان به یک موجود زنده نبوده است. البته، کسانی در مصر و یونان باستان و قرون وسطی بوده‌اند که فکر می‌کردند چنین چیزهایی را مشاهده کرده‌اند؛ مصریان معتقد بودند که قورباغه‌ها از گل رود نیل به وجود می‌آیند، چنین عقیده‌ای در فلاسفه یونان باستان مثل ارسطو نیز وجود داشته است. در قرون وسطی، معتقد بودند که موش از گندم درون انبار به وجود می‌آید. اما، ثابت شد که تمام این عقاید از جهل ناشی می‌گردد و سرانجام پاستور در سالهای ۱۸۶۰، در مشهورترین تجارب خود اثبات کرد که حتی باکتری‌ها که ابتدایی‌ترین شکل حیات هستند نمی‌توانند بدون یک نمونه قبلی به وجود بیایند. در نتیجه امکان ندارد موجودات بی جان زندگی بیافرینند.

اما نظریه تکامل بر روی این غیر ممکن بنا شده است. چرا که ادعا می‌کند،

موجودات زنده بدون دخالت یک خالق متولد شده و رشد یافتند که مستلزم این است که در اولین مرحله این سناریوی فرضی موجودات زنده بر حسب شانس به وجود آمده باشند.

داروین سعی کرد که منشاء حیات (که اطلاعات کمی در مورد آن داشت) را در یک جمله کوتاه شرح دهد او بیان کرد که حیات باید برای اولین بار در یک «برکه کوچک کمی گرم»¹¹¹ به وجود آمده باشد. اما، پیروان بعدی او به شرح این مسأله پرداختند. با این وجود، تلاشهایی که در طی قرن بیستم برای توجیه تکاملی منشاء حیات انجام گرفت تنها موجب پیچیده تر شدن بن بست می گردید که اولوسیونیستها خود به وجود آورده بودند. طرفداران تکامل نه تنها نتوانستند کوچکترین دلیل علمی برای اینکه حیات می تواند از ماده بی جان به وجود آید ارائه دهند، بلکه حتی نتوانستند یک توضیح نظری برای آن پیشنهاد کنند. چرا که ساختار ابتدایی ترین ارگانیسمهای تک یاخته ای زنده نیز به شدت پیچیده است. از نظر ریاضی غیر ممکن است که حتی اجزاء اصلی سازنده یک سلول - پروتئین ها، DNA یا RNA - بتوانند بر حسب شانس به وجود بیایند چه رسد به خود سلول.

این حقیقت که احتمال به وجود آمدن حیات بر حسب شانس غیر ممکن است به تنهایی وجود طرحی را اثبات می کند که به نوبه خود واقعیت خلقت را اثبات می نماید. در باره این مسأله ستاره شناس و ریاضی دان مشهور انگلیسی فرد هویل Fred Hoyle، چنین نظر می دهد:

در واقع، چنین نظریه ای که (زندگی به واسطه یک شعور ایجاد گردیده است) به قدری واضح است که انسان تعجب می کند که چرا همگی این اصل مسلم را نمی پذیرند. علت این امر بیشتر روانی است تا علمی¹¹².

دلیل روانشناسی که هویل ذکر می کند تمایل طرفداران تکامل به سماجت در انکار پیشاپیش هر دلیلی است که بتواند آنها را به سمت پذیرش وجود خدا سوق دهد و آنها خود را برای اینکار شرطی کرده اند.

ما در سایر کارهای خودمان که در مورد بی‌اعتباری تکامل انجام داده‌ایم، اعترافات فراوانی که توسط طرفداران تکامل در این باره شده است را ذکر کرده‌ایم و فرضیه غیر منطقی که آنها کورکورانه و صرفاً به منظور نپذیرفتن وجود خدا مطرح کرده‌اند بررسی نموده‌ایم. بنابراین، در این قسمت ما توجه خود را به لژهای فراماسونی معطوف می‌کنیم تا نظر آنها در این مورد را دریابیم. در حالیکه شواهد مسلمی برای «ایجاد حیات توسط آفریننده با شعور» وجود دارد، ماسونها در این مورد چه فکر می‌کنند؟

استاد فراماسونی سلامی ایزینداک، در کتاب خود با نام راه تکامل که برای خوانندگان ماسون نگاشته شده، این مسأله را اینگونه بیان می‌کند:

مهمترین ویژگی مکتب اخلاقی ما این است که ما از اصول منطق منحرف نمی‌شویم و به ناشناخته‌های خداشناسی، مفاهیم پنهانی یا تعصبات وارد نمی‌گردیم. بر این اساس ما ادعا می‌کنیم، که اولین بار حیات در کریستالها تحت شرایطی که امروز نمی‌دانیم یا نمی‌توانیم، کشف کنیم، به وجود آمد. موجودات زنده طبق قانون تکامل به وجود آمده و به آرامی در سطح زمین پراکنده شدند. در نتیجه تکامل، انسانهای امروزی از سایر حیوانات به وجود آمده و از نظر شعور و هوش از آنها پیشی گرفته‌اند¹¹³.

نکته مهم ارتباط بین علت و معلول در نقل قول بالا است: ایزینداک تأکید می‌کند که مهمترین ویژگی ماسونری این است که خداپرستی که اعتقاد به خداوند است را انکار می‌کند. و بلافاصله پس از آن او ادعا می‌کند که «بر این اساس» حیات به طور خود به خود از ماده بی‌جان به وجود می‌آید و پس از آن اظهار می‌کند که تکامل موجب به وجود آمدن انسان شده است.

باید توجه داشت که ایزینداک هیچ مدرک علمی برای اثبات نظریه تکامل ارائه نمی‌دهد. (این واقعیت که هیچ دلیل علمی وجود ندارد با کلمات احمقانه‌ای «که امروز نمی‌دانیم یا نمی‌توانیم کشف کنیم» بدیهی فرض شده است). تنها دلیلی که ایزینداک برای حمایت از نظریه تکامل ارائه می‌دهد عدم پذیرش خداپرستی ماسونها است. به عبارت دیگر، ماسونها به این خاطر اولوسیونیست هستند که وجود خداوند را

انکار می‌کنند. این تنها دلیل اولوسیونیست بودن آنها است. در اساسنامه «شورای بزرگ ترکیه» که توسط ماسونهای ترکیه‌ای با درجه ۳۳ اداره می‌شود، بار دیگر، بر سناریوی تکامل تأکید شده و انکار خلقت توسط فراماسونی اینگونه بیان شده است:

در دوره‌های بسیار ابتدایی و بر طبق فرآیندهای غیر ارگانیک، حیات ارگانیک به وجود آمد. سلولها برای ایجاد ارگانیسمهای چند سلولی گروه‌گروه شدند. بعدها، هوش و خرد به وجود آمد و انسان متولد گردید. اما، ما از خود می‌پرسیم از کجا؟ آیا از دمیدن روح خدا بر گِل بی‌شکل بوده است. ما توجیه نوعی خلقت غیر طبیعی که انسان را نادیده می‌گیرد را نمی‌پذیریم. از آنجا که حیات و تبارشناسی آن، موجود می‌باشد، ما باید مسیر فیلوژنتیک را دنبال کنیم و وجود چرخشی که این عمل عظیم را توجیه می‌کند، احساس، درک و تصدیق نماییم، و این کار به جهش مربوط می‌گردد. باید بپذیریم مرحله تکاملی وجود داشته که در آن حجم عظیمی از فعالیت موجب شد، حیات در زمان خاصی از مرحله‌ای به مرحله دیگر گذار نماید¹¹⁴.

در اینجا می‌توان تعصب ماسونی را تشخیص داد. وقتی که نویسنده می‌گوید که «آن نوع آفرینشی که انسان را نادیده می‌گیرد نمی‌پذیریم» اعتقاد اصلی او مانیسیم را که «انسان اشرف موجودات است»، تکرار می‌کند و اعلام می‌کند که ماسونها هر توجیه دیگری را رد می‌کنند. وقتی او می‌گوید: «یک نوع آفرینش غیر طبیعی» منظورش دخالت خداوند در آفرینش حیات است که او احتمال آنرا پیشاپیش رد کرده است. (اما، آنچه واقعاً غیر طبیعی است عقیده ماسونها است که بدون هیچ مشاهده یا تجربه‌ای بر این عقیده غیرمنطقی هستند که مواد بی‌جان بطور اتفاقی زندگی می‌یابند. و حیات بر روی کره خاک از جمله انسان را به وجود می‌آورند.) باید توجه داشت که بر طبق توضیح ماسونها، برای این عقیده هیچ مدرک علمی وجود ندارد. ماسونها نمی‌گویند، «مدارکی برای تکامل وجود دارد و بنابراین ما آفرینش را انکار می‌کنیم». آنها فقط بخاطر تعصب فلسفی کور شده‌اند.

نشریات ماسونی بر این عقیده پافشاری می‌کنند. سلامی ایزینداک استاد اعظم ماسون، ادعا می‌کند که «به جز طبیعت هیچ نیرویی نیست که ما را هدایت کند و اوست که مسئول افکار و اعمال ماست». او بلافاصله می‌افزاید: «زندگی از یک سلول شروع شد و بر اثر تغییرات گوناگون و تکامل به مرحله فعلی رسید.¹¹⁵» سپس او بطور خلاصه مفهوم نظریه تکامل برای ماسونها را بیان می‌کند: از دیدگاه تکاملی انسانها تفاوتی با حیوانات ندارند برای به وجود آمدن انسان و تکامل او هیچ نیروی خاصی به جز آنچه برای سایر حیوانات در جریان است وجود ندارد¹¹⁶.

این ادعا به وضوح نشان می‌دهد که چرا ماسونها تا این حد به نظریه تکامل اهمیت می‌دهند. هدف آنها دفاع از عقیده مخلوق نبودن انسان و قابل قبول نشان دادن فلسفه

ماتریالیست - اومانیستی

خودشان است و تنها روشی که می‌تواند برای انکار آفریده شدن انسان به کار رود، نظریه تکامل است.

بنابراین، به این دلیل است که ماسونها تا این حد معتقد به نظریه تکامل هستند. وبدنبال ترویج آن در تمام جامعه می‌باشند. در نتیجه ماسونها که همواره معتقدین به خدا را به جرم اندیشی متهم می‌کنند خودشان متحجر هستند



ارسطو به خاطر آگاهی علمی ابتدایی عصر خودش توجیحات اسطوره‌ای خاصی را مطرح کرده که امروز هنوز

مورد قبول فراماسونها است.

تعصب ماسونی و سنت‌گرایی

تعصب به معنی حمایت کورکورانه و مصرانه از یک نظر که دلیلی برای اعتبار آن وجود ندارد به خاطر یک استعداد خاص روانشناسی است. یک فرد متعصب در مورد چیزی که به آن اعتقاد دارد تحقیق یا تجدید نظر نمی‌کند که آیا دلیلی برای آن وجود دارد یا خیر. او آنرا کاملاً می‌پذیرد و مصرانه به آن می‌چسبد.

ماسونها و سایر گروه‌های ضد دین مرتباً از اصطلاح «متعصب» برای اشاره به معتقدین به خداوند استفاده می‌کنند. امروزه، مکرراً با این اتهام برخورد می‌کنیم. به طور مثال، در یک مناظره در مورد نظریه تکامل، احتمالاً جبهه طرفدار تکامل، آنهایی را که این نظریه را قبول ندارند به تعصب متهم می‌کنند و خودشان را طرفدار علم قلمداد کرده و بیان می‌کنند که علم علاقه‌ای به «تعصب» ندارد.

اما، این اتهام نادرست است. عقیده به وجود خداوند و کسی که تمام موجودات را آفریده است، عقیده‌ای است که با مدارک علمی و منطقی فراوانی حمایت می‌گردد. در طبیعت تعادل، نظم و برنامه وجود دارد و واضح است که هوشمندانه و با هدفی آگاهانه ایجاد گردیده است.

به همین دلیل است که قرآن انسانها را به کشف نشانه‌های خداوند فرا می‌خواند و از آن‌ها دعوت می‌کند که به این تعادل، نظم و برنامه توجه کنند و در آیات متعددی به آنها دستور می‌دهد که در مورد دلایل وجود خدا در آسمانها و زمین تفکر کنند. دلایلی که در قرآن به آنها اشاره شده پدیده‌هایی هستند که نه تنها در تعادل و نظم جهان بلکه در مناسب بودن جهان برای زندگی انسان، طراحی گیاهان و حیوانات، طراحی بدن انسان و ویژگی‌های روحی انسان وجود دارد که همه آنها با علوم جدید اثبات گردیده است.

بنابراین، جزم اندیشی ویژگی کسانی است که از در نظر گرفتن این واقعیات سرباز می‌زنند و خدا را انکار می‌کنند و به دفاع از این دیدگاه که می‌گویند جهان با خواست خودش به وجود آمده و موجودات زنده بطور اتفاقی حیات یافته‌اند ادامه می‌دهند. ماسونها یک نمونه واقعی از این نظر هستند. با اینکه دلایل وجود خداوند آشکار

هستند، آنها ترجیح می‌دهند که آنها را نادیده بگیرند و در حمایت از فلسفه اومانیست و ماتریالیست آنها را انکار کنند.

در قرآن خداوند به چنین طرز فکری اشاره می‌کند:

آیا مشاهده نکردید که خدا هرچه را در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمت‌های ظاهری و پنهان خود را فراوان بر شما ارزانی فرموده است و برخی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری در باره خدا مجادله می‌کنند * و چون به آنها بگویند: «از آنچه خدا فرستاده پیروی کنید». جواب گویند: «نه، ما از طریقی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافته‌ایم.» آیا هر چند شیطان آنان (پدرانستان) را به عذاب آتش فروزان بخواند. (باز هم از آنها پیروی می‌کنید)؟ (سوره لقمان: ۲۰-۲۱).

این آیات نشان می‌دهد که انکارکنندگان خدا، با اینکه دلایل وجود خدا را می‌بینند «در باره خدا مجادله می‌کنند» و به همین خاطر به جنگ با دین خدا می‌پردازند. چرا که این مردمان خدانشناس از آنچه پدرانشان انجام می‌داده‌اند پیروی می‌کنند. یعنی در یک سنت‌گرایی کورکورانه گرفتار آمده‌اند.

بدون تردید، سنت‌گرایی خیلی خوب تاریخ و فلسفه ماسونری را که ما از آغاز این کتاب بررسی نموده‌ایم، توصیف می‌کند.

در واقع، سنت‌گرایی واژه‌ای است که ماسونری را خیلی خوب توصیف می‌کند چون ماسونری چیزی نیست جز یک «سازمان سنت‌ها» که ریشه‌هایش به هزاران سال قبل به جوامع بت‌پرست ابتدایی باز می‌گردد. آنها کورکورانه از سنت‌های مصر باستان فراعنه، جادوگران آنها فلاسفه ماتریالیست یونان باستان هرمتیست‌ها، کابالیست‌ها، رزیکراسین‌ها و ماسونهای قبل از خود پیروی می‌کنند.

تشخیص این سنت‌گرایی مهم است. در لژهای مدرن ماسونری هنوز از اسطوره‌ها، نمادها و کلماتی که هزاران سال قدمت دارند، استفاده می‌گردد. علیرغم اینکه تقریباً تمامی فراماسونها تحصیلات سطح بالا دارند و دارای موقعیت اجتماعی بالایی هستند، مناسکی را انجام می‌دهند که در آن شمشیر طلائی و جمجمه به دست می‌گیرند،

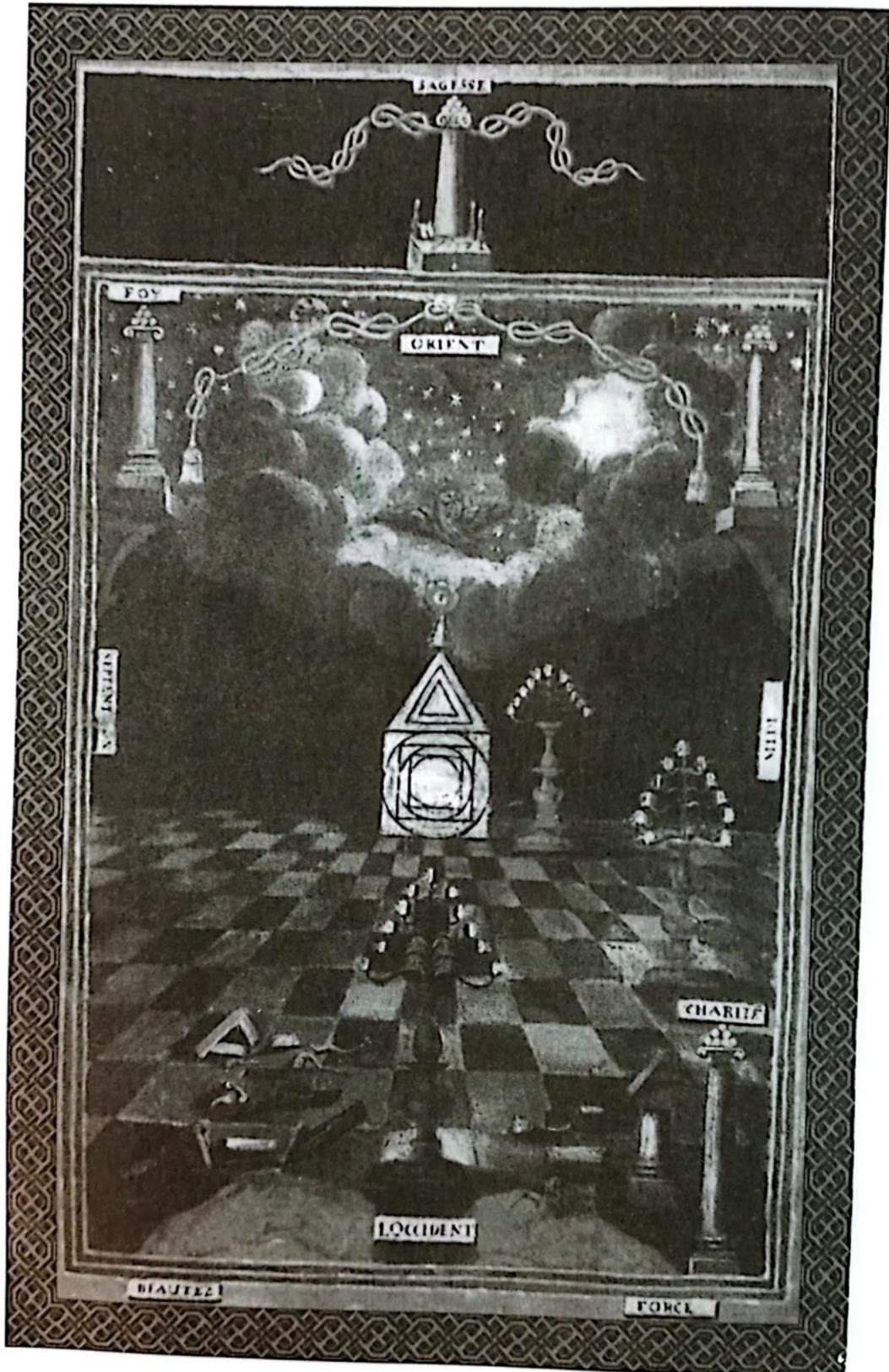




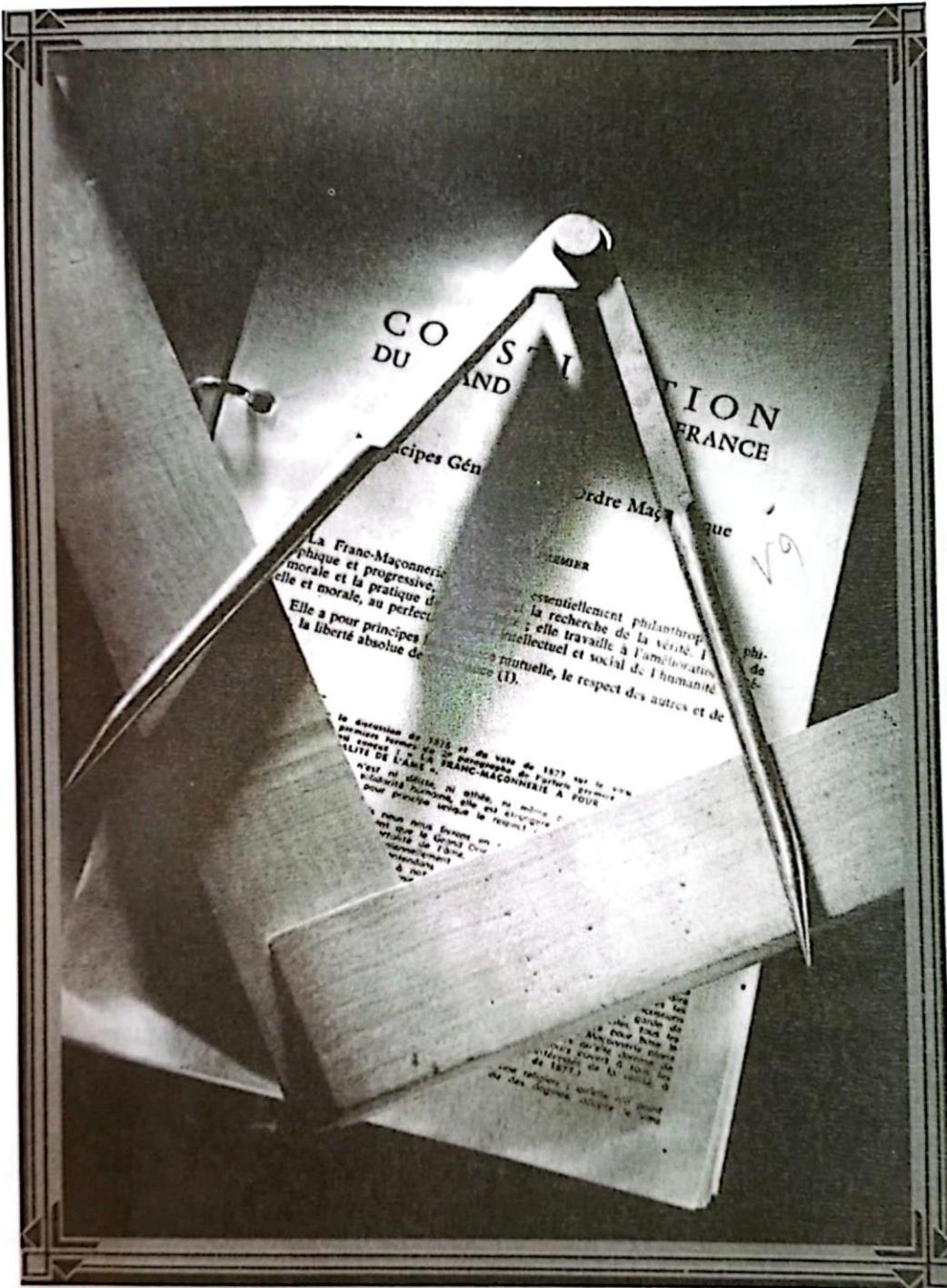
فراماسونری تداوم سنت پرستی متعصبانه و کوتاه بینانه است. ماسونری مدرن همان عقاید خرافاتی را حفظ کرده که (برادران) شان قرنها کورکورانه از آن دفاع کرده اند.

کلماتی از مصر باستان زمزمه می‌کنند، در مقابل ستونهایی که از روی معابد مصر باستان ساخته شده با پیش‌بندهای نقره‌ای، با دستکش‌های سفید و لباسهای عجیب‌تر می‌ایستند و از صمیم قلب سوگند یاد می‌کنند. اگر کسی که چیزی در مورد مراسم فراماسونری نمی‌داند به یکی از لژهای آنها وارد شود احتمالاً تصور خواهد کرد که صحنه‌ای از یک فیلم کمدی را تماشا می‌کند و شاید وقتی ماسونها را در مراسم پذیرش عضو جدید می‌بیند که آنها با چشمان بسته، طناب به دورگردن و با یک پای برهنه راه می‌روند، نتواند جلوی خنده‌اش را بگیرد. اما، ماسونهایی که در جهان اسرارآمیز خود زندگی می‌کنند این مراسم عجیب را خیلی طبیعی می‌دانند و از فضای اسرارآمیز لژهای خود احساس رضایت روانی می‌کنند. بعد از این مراسم آنها می‌نشینند و با یکدیگر در مورد عقایدشان که «اتمها روح دارند و به هم ملحق گردیدند تا موجودات زنده را به وجود آورند» و «جهان به خاطر شعور مخفی در ماگما Magma به تعادل رسید» یا «مام طبیعت ما را خیلی عالی خلق نمود» و افسانه‌های دیگر، صحبت می‌کنند. تمام این بازیها تنها برای حفظ سنتها انجام می‌گیرد و به قدری تهی از منطق است که انسان تعجب می‌کند چگونه چنین عقایدی می‌تواند هنوز وجود داشته باشد و مورد دفاع قرار بگیرد. دلبستگی کورکورانه ماسونها به سنتهایشان آشکارا اهمیتی را که آنها برای «علامت مرزی» شان قائل هستند نشان می‌دهد. یک علامت مرزی مکان یا شیئی است که چیزی را که مفهوم تاریخی دارد را نمادین ساخته است. در زبان ماسونی، علائم مرزی قوانینی هستند که از زمان تأسیس سازمان بدون تغییر منتقل شده‌اند. چرا، اینها تغییر نکرده‌اند؟ ماسونها پاسخ جالبی به این سؤال می‌دهند. مقاله‌ای که در معمار سنان، در سال ۱۹۹۲، منتشر شده می‌گوید:

علائم مرزی ماسونری، قوانین بسیار کهنی هستند که دوره به دوره و نسل به نسل منتقل شده‌اند. هیچ کس نمی‌داند که آنها چه زمانی به وجود آمده‌اند و هیچ کس حق تغییر یا لغو آنها را ندارد. آنها قوانین نوشته یا نانوشته انجمن هستند. قوانین نوشته نشده را می‌توان تنها از مناسک و تشریفات لژها آموخت. شش قانون نوشته شده وجود دارد که



جلوه‌ای از سنت پرستی فراماسونری: نمادهایی که قرن‌ها تغییر نکرده‌اند.



قوانینی که به عنوان اساسنامه فراماسونری پذیرفته شده قرن‌ها بدون تغییر مانده‌اند.

می توان آنها را تحت عنوان، «وظایف یک فراماسون» که اولین بار در اساسنامه انگلیس در سال ۱۷۲۳ منتشر شد، یافت^{۱۱۷}.

اجازه دهید این مطالب را دقیق‌تر بررسی کنیم: سازمانی به نام فراماسونری وجود دارد. اعضای این سازمان قرن‌هاست از قوانینی پیروی کرده‌اند که منشاء آنها مشخص نیست. به علاوه، آنها کاملاً اذعان دارند که هیچ کس این قوانین را تغییر نداده است. هیچ کدام از آنها پیشقدم نشده تا بپرسد چرا باید از این قوانین پیروی کنند! ... و به خاطر پیروی از این قوانین آنها به سادگی کشفیات علمی و نتایج منطقی آنها را نایده می‌گیرند. آیا این موضوع می‌تواند به این خاطر باشد که چنین انجمنی از «منطق» و «علم» پیروی می‌کند؟

بخش دیگری از مقاله‌ای که در بالا ذکر گردید، آشکارا بیان می‌دارد که یک ماسون باید بدون سؤال از این قوانین پیروی کند: به نظر من، یک علامت مرزی بخش چنان‌کهنی از ماسونری است که من هرگز در مورد منشأ آن چه وقتی در لژ هستم و چه در فعالیتهایم به عنوان یک فراماسون کنجکاوی نکرده‌ام. من نمی‌توانم توضیح دهم که چرا باید اینطور باشم. اما، احساس می‌کنم که ساختار فراماسونری اگر تغییر نیابد، دوام خواهد یافت... من با آن زندگی می‌کنم بدون آنکه کوشش خاصی بکنم^{۱۱۸}.

چطور می‌توان سازمانی را که پیروانش به قوانینی اعتقاد دارند و از آنها پیروی می‌کنند، که در باره منشأ آنها کنجکاو نیستند، منطقی دانست؟...
 به طور قطع، ادعای ماسونها مبنی بر اینکه منطقی و علمی هستند کاملاً کذب و توخالی است. آنها هم مثل سایر ماتریالیستها، با اینکه همواره از اصطلاح منطق و علم استفاده می‌کنند، مصرانه از فلسفه‌ای دفاع می‌کنند که هیچ مبنای علمی و منطقی ندارد و از حقایقی که علم کشف نموده است روی برمی‌گردانند. اساساً، آنچه ماسونها را به چنین اشتباهی انداخته یا در واقع آنها را طلسم کرده است، دلبستگی کورکورانه آنها به سنت‌هایشان است.

این موضوع نشان می‌دهد که تعالیم ماسونری گمراه کننده است. این تعالیم مردم را از اعتقاد به خدا دور می‌کند و موجب سقوط آنها در خرافات با پیروی از قوانین، افسانه‌ها و اسطوره‌های پوچ می‌گردد. آنچه قرآن در مورد بت پرستی قوم سبا که خدا را رها کرده بودند تا در برابر خورشید سجده کنند، می‌گوید، در مورد ماسونری هم مصداق دارد. «... شیطان اعمال (زشت) شان را در نظرشان زیبا جلوه داده بود و از راه خدا بازشان داشته بود و آنان (به حق) هدایت نیافته بودند. (سوره نمل: ۲۴). ماسونها به خاطر حمایت از آیین منسوخ که با نمادهای طلایی و خصوصیات صوفیانه آنرا مزین کرده‌اند، دین خدا را انکار می‌کنند.

علاوه بر این، تنها به انکار خداوند بسنده نمی‌کنند، بلکه با دین او می‌جنگند، مبارزه‌ای که مدتهای طولانی است در آن شرکت کرده‌اند.



اطلاعات غلط ماسون‌ها اقتباس شده از هکل

وقتی به مجموعه آثار ماسونی توجه می‌کنیم، به جز دلبستگی کورکورانه آنها به نظریه تکامل با بی‌خبری ژرفی نیز برخورد می‌کنیم. به عنوان مثال، اگر منابع ترکیه‌ای را بررسی کنیم، خواهیم دید که طرفداران تکامل هنوز هم با شور و حرارت از ادعاهایی که در ربع اول قرن بیستم نادرست بودن آنها اثبات شده، دفاع می‌کند. یکی از این موارد، داستان هکل و نظریه او در باره جنین است که تقریباً، در تمامی منابع ماسونی ذکر گردیده است.

این داستان مربوط به زیست‌شناس آلمانی به نام ارنست هکل است که دوست نزدیک و حامی چارلز داروین و یکی از مدافعان برجسته نظریه او پس از مرگ داروین بود. هکل به منظور اعتبار بخشیدن به نظریه داروین، جنین‌های موجودات مختلفی را بررسی کرد و چنین مطرح کرد که آنها همگی شبیه به هم هستند و هر یک قبل از تولد یک فرآیند مینیاتوری از تکامل را پشت سر می‌گذارند. او برای حمایت از این ادعا شباهتهایی بین جنین‌های مختلف ترسیم کرد که به وسیله آن بسیاری‌ها را در نیمه اول قرن بیستم در مورد اعتبار نظریه تکامل قانع نمود.

همانطور که گفتیم، منابع ماسونی اهمیت زیادی برای این فرضیه جنین‌شناسی قائل شدند، و آنرا ظهور خصوصیات اجدادی در سیر تکامل موجودات زنده نامیدند. استاد ناکی سواد اکرمان Naki Cevad Akkerman در مقاله‌ای با عنوان «مفهوم حقیقت و اصول ماسونری» در نشریه معمار سنان این فرضیه را یک قانون می‌خواند و آنرا تا حد حقایق علمی انکارناپذیر بالا می‌برد. او می‌نویسد:

... ما باید به یک قانون طبیعی بسیار مهم توجه کنیم. این فرمولی است که توسط هکل پیشنهاد شد. و ظهور خصوصیات اجدادی در سیر تکامل موجودات زنده می‌باشد. اگر به عنوان مثال، انسان را در نظر بگیریم، مفهوم این قانون به این صورت است: تغییرات ریخت‌شناسی و تغییراتی که در نظم و کارکرد اندامهای انسان رخ می‌دهد، از تشکیل

اولین سلول در رحم مادر تا تولد و در تمام طول زندگی تا مرگ چیزی نیست، جز باز پیدایی خصوصیات اجدادی و تغییراتی که او از آغاز حیات، از تشکیل اولین سلول در زمین و در آب تا امروز پشت سر گذارده است!

استاد ماسونی سلامی ایزینداک، هم اهمیت زیادی برای نظریهٔ هکل قائل است. او در مقاله‌ای با عنوان «عقاید ماسونی» می‌نویسد: «داروین با تجارب خود اثبات کرد که گونه‌های مختلف حیوانات ابتدا از یک سلول و سپس، از یک گونهٔ منفرد به وجود می‌آیند» سپس اضافه می‌کند:

هکل مطالعاتی انجام داد که تمام این یافته‌های تجربی را حمایت می‌کرد. او معتقد بود که ابتدایی‌ترین جانور "Monera"، از عناصر مادی غیر ارگانیکی به موجود زندهٔ ارگانیکی تبدیل شده است. او نشان داد که در اساس همهٔ موجودات، وحدت و یکپارچگی وجود دارد. این مونیزم ترکیبی از ماده و روح است. اینها دو بعد ماده هستند که اساس خود را تشکیل می‌دهند. اعتقادات ماسونری با این یافته‌های علمی و تجربی سازگار است.²

در منبع ماسونی دیگری هکل را «دانشمند بزرگ» نامیده و فرضیهٔ او را دلیلی برای نظریهٔ تکامل بر شمرده است.³

اما ارنست هکل که ماسونها معتقدند یک دانشمند بزرگ بوده، شیادی بوده است که تماماً کشفیات علمی را تحریف نموده و فرضیه او که ماسونها به عنوان «قانون» پذیرفته‌اند، یکی از بزرگترین فریبکاریهای تاریخ علم است.

این فریبکاری در تصاویری که توسط هکل از جنین ترنسیم شده، قابل رؤیت است. او به خاطر نشان دادن شباهتهایی بین جنین انسان، مرغ، خرگوش و سمندر که در حقیقت این جنین شباهتهایی با یکدیگر ندارند، تصاویر را تحریف کرد. در برخی موارد، او اندامهایی را از جنین‌ها حذف کرده و در برخی دیگر اندامهایی را به آن افزود. علاوه بر این، او اندازهٔ واقعی جنین را دستکاری کرد تا نشان دهد که همهٔ آنها یک اندازه‌اند. به طور خلاصه، هکل این تحریف را به منظور جعل شواهدی انجام داد که وجود نداشتند. یک نشریهٔ معتبر علمی به نام ساینس Science در شمارهٔ ۵ سپتامبر ۱۹۹۷، می‌نویسد:

«در واقع ... حتی جنین‌های با خویشاوندی نزدیک مثل ماهیها هم در ظاهر و مسیر رشد و نمو با هم تفاوت‌های آشکاری دارند ... آن (نقاشی‌های هکل) همانند نتایجش یکی از مشهورترین تقلبات در زیست‌شناسی هستند»⁴.

جالب است که این فریبکاری سالهای زیادی است که بر ملا شده است. حتی، در زمان خود هکل در سال ۱۹۱۰ نشان داده شد که نقاشی‌های او تحریف شده است. به طوریکه خود تو نیز آنرا پذیرفت. در مقاله‌ای که در مجله ساینس منتشر شده می‌خوانیم: «مطمئناً، قانون بیوژنتیک سالها است که مرده است. ... و به عنوان یک موضوع تحقیق نظری جدی در قرن بیستم منسوخ شده است»⁵.

با وجود این اولوسیونیست‌ها به استفاده از این تصاویر دهه‌های متمادی ادامه دادند و تنها هدف آنها فریب توده‌هایی بود که در این مورد آگاهی نداشتند.

تنها یک دلیل وجود دارد که چرا ماسونها نظریه هکل را برهانی برای نظریه تکامل می‌دانند و او را دانشمند بزرگ خطاب می‌کنند: تعلق خاطر ماسونری به نظریه تکامل آنطور که خودشان ادعا می‌کنند به خاطر عشق و علاقه آنها به علم نیست، بلکه بر عکس به خاطر جهل است.

1_ .Naki Cevad Akkerman, Mimar Sinan, No.,p.13

2_ Selami Isindag, Masonluk Öğretileri, Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul,p,137

3_ Selami Isindag, Din Acismdan Mason Öğretisi (Masonic Doctrine According to Religion),Akasya Tekamül Mahfilî Publication. p.10

4_ Eliyabeth Pennisi, "Haeckel's Embryos: Fraud Rediscovered", Science, September 5, 1997.

5_ Keith S. Thompson. "Ontogeny and Phylogeny Recapitulated", American Scientist 5 273 vol.76,p



- فصل ششم -

جنگ ماسونی علیه دین

وجود ماسونری به طور رسمی اولین بار در سال ۱۷۱۷ در انگلستان اعلام گردید. قبل از این تاریخ هم سازمان ابتدا در انگلستان و سپس در فرانسه و سایر اروپا گسترش یافته بود و به یک محل گردهمایی مخالفان دین تبدیل گردیده بود. بسیاری از ماسونهای اروپایی در لژهای خود، یکدیگر را به عنوان «متفکر آزاد» خطاب می کردند که معنی آن این بود که آنها ادیان الهی را قبول ندارند. مقاله ای با عنوان «دوره های ابتدایی ماسونری» در نشریه معمار سنان می گوید: «مکانی که ماسونها گردهم می آمدند تا حقیقت را خارج از کلیساها جستجو کنند به پناهگاهی بدل گشت»¹¹⁹.

این گروه که در خارج از دین به دنبال حقیقت می گشتند، خصومت فوق العاده ای با دین در سر می پروراندند. به همین دلیل، سازمان به سرعت به مرکز قدرتی تبدیل گشت که کلیسا به ویژه، کلیسای کاتولیک را ناراحت می کرد. این کشمکش بین ماسونری و کلیسا به رشد خود ادامه داد و تأثیر خود را بر اروپا در قرن هیجدهم و نوزدهم باقی

گذارد. در نیمه دوم قرن نوزدهم، ماسونری شروع به گسترش به کشورهای خارج از اروپا نمود و به هر کجا که پا می‌گذارد به مرکزی برای فلسفه‌ها و فعالیت‌های ضد دین تبدیل می‌شد.

در مقاله‌ای با عنوان «سیاست و فراماسونری» در نشریه معمار سنان مطالب زیر در مورد مبارزه با دین ذکر شده است:

با اینکه فراماسونری یک حزب سیاسی نیست، اما در آغاز قرن هیجدهم به صورت یک مؤسسه اجتماعی در صحنه بین‌المللی سازماندهی گردید که با جریان‌های سیاسی اجتماعی هماهنگ گردید. فراماسونری به منظور یاری فرقه‌ها در به کارگیری آزادانه دین، به مبارزه‌ای علیه قدرت و نفوذ کیششان دست زد تا به تنها هدف آن که سرنگونی قدرت و نفوذ کلیسا بر مردم بود، دست یابد. به همین دلیل، در سالهای ۱۷۳۸ و ۱۷۵۱ توسط پاپ به آنها اتهام بی‌دینی زده شد ... در آن ممالکی که اصول آزادی مذهبی را پذیرفته بودند، فراماسونری فقط، ظاهراً یک انجمن سری و مرموز بود، در این کشورها فراماسونها هم نادیده گرفته شده و هم مورد حمایت قرار می‌گرفتند. در بین طبقات متوسط و مقامات عالی‌رتبه که فرصت و امکانات در اختیار داشتند عضوگیری می‌کردند و مقامات اصلی حکومتی را در موقعیت‌های رهبری در سازمانهای خود منصوب می‌نمودند. در ممالک جنوبی که همه باید کاتولیک می‌بودند، آنها شخصیت خود را به عنوان یک سازمان انقلابی سری و ممنوعه که تابع نظارت قانونی است حفظ کردند. در این کشورها جوانان آزاداندیش و کارمندان ناراضی از ادارات دولتی به لژهای ماسونی روی آوردند و از اینرو طرح‌های انقلابی علیه رژیم‌های اسپانیا، پرتغال و ایتالیا که تحت سلطه واتیکان بودند آغاز گردید¹²⁰.

شکی نیست، وقتی که نویسنده ماسونی در اینجا می‌گوید که ماسونری علیه سلطه‌گری کلیسا می‌جنگد، از زبانی استفاده می‌کند که به نفع سازمانش باشد. اما، اگر موضوع را دقیق‌تر بررسی کنیم، می‌بینیم که در بسیاری از کشورها، همین سلطه‌گری برای رژیم‌هایی که توسط ماسونها ایجاد یا حمایت می‌شده، مناسب و مفید بوده است.

بنابراین، به سهولت در می‌یابیم که ادعای ماسونری مبنی بر مبارزه علیه «سلطه‌گری» دروغ است. علیرغم این حقیقت که کلیسا - چون مسیحیت تحریف شده بود - از تعالیم قرون وسطی و اقدامات ظالمانه حمایت می‌کرد، خصومت ماسونری با کلیسا به این خاطر نبود، بلکه، به خاطر تنفر آن از ادیان توحیدی سنتی بود. کافی است نگاهی به ساختار ماسونری و آئین‌ها و مراسم آن بیندازیم تا این مطلب را درک کنیم.

نمونه‌ای از یک لژ ماسونی: باشگاه آتش - جهنم

برای اینکه بفهمیم چگونه ماسونری قرن هیجدهم ایجاد گردید و قصد رسیدن به چه چیزی را داشت؛ یکی از کارهایی که باید انجام دهیم بررسی انجمنهای سری ماسونی گوناگونی است که در آن دوره وجود داشتند. یکی از این انجمنها، باشگاه آتش - جهنم بود که در میانه قرن هیجدهم در انگلستان فعالیت می‌کرد. نویسنده ماسون دانیال ویلانز Daniel Willens در مقاله خود با عنوان: «باشگاه آتش - جهنم، سکس، سیاست و دین در انگلستان قرن هیجدهم» ساختار ماسونی این باشگاه و ویژگی ضد دینی و الحادی آنرا توصیف می‌کند. در اینجا، عبارتهای جالبی از این مقاله که در مجله گنوزیس Gnosis منتشر شده است را می‌آوریم:

در شبهای مهتابی دوران سلطنت شاه جورج سوم، گاهی می‌شد اعضای بسیار مقتدر حکومت اعلیحضرت، روشنفکران مهم، و هنرمندان متنفذ را دید که سوار بر قایق‌های ونیزی بر روی رودخانه تیمز به صومعه‌ای مخروبه نزدیک وست وی کومب West Wycombe می‌روند. در آنجا، با نواختن پرطین ناقوسی، آنها ردهای راهبان‌ای برتن می‌کردند و به هر انحراف و فساد تن می‌دادند، آئین‌های جادوگری سیاه را بر بدن برهنه یک زن اشرافی هرزه و تحت ریاست آن عیاش بدنام سر فرانسیس داشوود Francis Dashwood انجام می‌دادند.

این "اتحاد شوم" آنچنان که با این نام خوانده می‌شدند خود را «راهبان سنت



تصویری از مناسک عجیب و غریب در یک لژ ماسونی قرن هیجدهم.

«راهبان سنت فرانسیس مدمنهام Medmenham» می‌نامیدند. هرچند که به صفت مشهور خود «باشگاه آتش - جهنم» در یادها مانده‌اند. در آن دوران پر از شایعه حدس و گمان‌های فراوانی در مورد فعالیت‌های شیطانی انجمن زده می‌شد، در سال ۱۷۶۵، چارلز جانستون داستانی با عنوان *of Chrysal, or the Adventures a Guinea* منتشر کرد که عامه معتقد بودند: اسرار راهبان مدمنهام Medmenham را بر ملا می‌سازد...

... مهمترین زمینه‌ساز ظهور این راهبان، باشگاه آتش - جهنم بود که در حدود ۱۷۱۹ توسط فیلیپ دوک وارتون ۱۶۹۸-۱۷۳۱ در لندن تأسیس شد. وارتون یک سیاستمدار، فراماسون و ملحد برجسته حزب اصلاح طلب ویک در انگلستان بود که به دنبال استهزاء دین از راه برگزاری مراسم علنی به همراه ظواهر «شیطانی» بود... و وارتون تا آنجا پیش رفت که به مقام استاد اعظم گراند لژ لندن در ۱۷۲۲ رسید ...

حدود سال ۱۷۳۹، داشوود در مرحله پایانی سفر خود بود. او در مسیر خود در فلورانس برای دیدن راهب کل نیکلینی توقف کرد و در آنجا بود که او لیدی ماری ورتلی مونتگورا ملاقات نمود ... که سرانجام ... در باشگاه دیوان Divan به داشوود ملحق شد ... از قضاء، در ایتالیا امور بر وفق مراد فراماسونها رقم نخورد. به تازگی، پاپ کلمانت دوازدهم فرمانی صادر نموده و تفتیش عقاید علیه لژها را آغاز نمود. در اوایل سال ۱۷۴۰، پاپ وفات می‌یابد و داشوود برای مجمع کاردینال‌ها که پاپ جدید را انتخاب می‌کردند به رم رفت. در آنجا او برای تمسخر، خود را به جای کاردینال اوتی‌بونی Ottiboni، یکی از شکنجه‌گران اصلی فراماسونها جا زد و او را در یک مراسم توهین آمیز به سخره گرفت ... «اتاق شورا» کلید درک فعالیت‌های راهبان است. دکوراسیون آن ناشناخته باقی مانده و نتیجتاً مورد استفاده آن هم به یک معما تبدیل شده است. نویسندگان جنجال طلب آنرا عبادتگاهی برای شیطان انگاشته‌اند. اما، منطقی‌تر آن است که فرض کنیم برای مراسم فراماسونی استفاده می‌شده است. جان ویلکس، John Wilks عضو مهم محفل مدمنهام که تا بعد از جدایی از محفل، فراماسون نگردید در مقاله‌ای دوست سابق خود را رسوا می‌کند: «هیچ چشم نامحرمی جرأت رخنه به اسرار الئوسینی Eleusinian

انگلیسی اتاق شورا را نداشت. در آنجا، راهبان در تمام مراسم رسمی گردهم می‌آمدند، آئین‌های فوق سری در آن انجام می‌گرفت و با شکوه و جلال تمام برای BONA DEA شراب ریزان انجام می‌شد... هوراس پسر سر روبرت وال پل، یکی از دشمنان سیاسی داشوود و مطمئناً یکی از افراد ناآشنا با صومعه می‌گوید: «تعالیم آنها هر چه که باشد، رفتار آنها شدیداً ملحدانه است: باشوز Bacchus و ونوس Venus خدایان آنها هستند که تقریباً به طور علنی برای آنها قربانی می‌کنند و محلی که برای وقف قربانیها و چلیک‌بزرگ شراب که در اعیاد این کلیسا تدارک دیده می‌شود به اندازه کافی ماهیت آن معتکفان را برای اهالی نشان می‌دهد»...

فهرست اعضای راهبان مدمنهام حتی اگر وجود هم داشته، دیگر چیزی از آن باقی نمانده است. اما، معتبرترین نامهایی که با این گروه ارتباط داشته‌اند عبارتند از برادر داشوود، جان داشوود - کینگ؛ جان مونتاگو، کنت ساندویچ؛ جان ویلکس؛ جرج باب دودینگتون، بارون ملکومب؛ پل ویت هد؛ و مجموعه‌ای از خرده مالکان و پیشه‌وران محلی گروهی که در منظر عموم به اندازه کافی موجب شایعه سازی می‌شد.

مسأله اصلی مورد توجه داشوود که همچنان بر روی آن کار می‌کرد، موضوع کلی دین بود ... تفسیر دقیق‌تر آن می‌تواند مستمسک قرار دادن شایعات مربوط به جادوی جنسی، کتاب کابالیستی صومعه، تصور تکراری Harpocrates ارتباط جزئی داشوود با فرقه ماسونی معبد و البته معمای Thelemic تلمیک در صومعه مدمنهام باشد تا نتیجه گرفته شود که باشگاه آتش - جهنم تظاهر نخستین کراولی‌انیتی است. روش صحیح‌تر آن است که ارتباطات داشوود با فراماسونری را در نظر بگیریم و احتمالاً به طور صحیح نتیجه بگیریم که اتاق شورا یک معبد ماسونی بوده است¹²¹.

به این دلیل چنین اقتباس طولانی را آوردیم تا به شما نظریه‌ای در مورد فضایی که در قرن هجدهم ماسونری در آن رشد کرد و تأثیری که بر مردم داشت داده باشیم. ماسونری، سازمانی سری و به طور شگفت‌انگیزی جذاب به نظر می‌رسید که مخالفت آن با عقاید عمومی جامعه نوعی رضایت روانی برای اعضایش به همراه داشت.

مشخصه اصلی مناسک ماسونی همانطور که در مطلب فوق بر آن تأکید شده است تقدیس نمادها و مفاهیم الحادی به جای مفاهیم مرسوم ادیان توحیدی است. بنابراین، کسانی که ماسون می‌شدند و به مسیحیت پشت می‌کردند، نه الزاماً با پذیرش بت‌پرستی به عنوان یک اعتقاد بلکه حداقل با قبول نمادهای آن ملحد (پاکانیست) می‌شدند. اما، ماسونری تنها به انجام مراسم عجیب و غریب رضایت نمی‌داد. بلکه راهکاری را دنبال می‌کرد که برای بیگانه کردن اروپا از ادیان الهی و انداختن آن به دام الحاد طراحی شده بود. در بخش بعدی ما برخی از مهمترین رویدادهای تاریخ اروپا را کشور به کشور بررسی می‌کنیم و ردپای این جنگ ماسونی علیه دین را دنبال می‌کنیم. اولین کشوری که باید بررسی کنیم، فرانسه است.

مبارزه علیه دین در فرانسه

بیش از این، نقش مهمی را که ماسونری در انقلاب فرانسه بر عهده داشت بررسی کردیم. تعداد زیادی از فلاسفه عصر روشنگری به ویژه آن‌هایی که دیدگاه‌های ضد دین شدیدتری داشتند، فراماسون بودند. ژاکوبین‌ها که زمینه انقلاب را فراهم کردند و رهبر آن شدند، از اعضاء لژ بودند¹²².

نقشی که ماسونها در انقلاب داشتند، از سوی یک مأمور مخفی به نام کنت کاگلیسترو Count cagliostro تصدیق شده است. کاگلیسترو، در سال ۱۷۸۹ توسط دادگاه تفتیش عقاید توقیف شد و اعترافات مهمی را در حین بازپرسی انجام داد. او با این موضوع شروع کرد که ماسونها در تمام اروپا انقلابهای زنجیره‌ای را طراحی کرده‌اند. او گفت که، هدف اصلی ماسونها از بین بردن دستگاه پاپ یا سلطه آن است. همچنین، او اعتراف کرد که بانکداران یهودی، از نظر مالی تمام این فعالیتهای انقلابی را حمایت می‌کنند و در انقلاب فرانسه هم پول یهودی نقش مهمی ایفا می‌کند¹²³.

انقلاب فرانسه اساساً انقلابی ضد دینی بود. در تلاش قاطعانه انقلابیون برای پاکسازی روحانیون همانند رفتاری که با اشراف نیز داشتند، خیلی از کشیشان کشته

شدند و مؤسسات دینی و مکانهای عبادی ویران گردید. ژاکوبین‌ها حتی می‌خواستند که مسیحیت را به طور کامل از بین ببرند و آیین الحادی که «دین عقلانی» می‌نامیدند جایگزین آن کنند. اما، در مدت کوتاهی آنها کنترل انقلاب را از دست دادند و فرانسه دچار هرج و مرج تمام عیاری گردید.

مأموریت ماسونری با وقوع انقلاب در این کشور به اتمام نرسید. هرج و مرجی که در اثر انقلاب ایجاد شده بود، سرانجام با به قدرت رسیدن ناپلئون فروکش کرد. اما این ثبات چندان دوام نیاورد. بلندپروازی ناپلئون برای حکومت بر تمام اروپا نتیجه‌ای جز سرنگونی‌اش نداشت. بعد از آن، کشمکش در فرانسه بین سلطنت‌طلبان و انقلابیون ادامه یافت و در سالهای ۱۸۳۰، ۱۸۴۸، ۱۸۷۱ سه انقلاب دیگر رخ داد، «جمهوری دوم» در سال ۱۸۴۸ و «جمهوری سوم» در سال ۱۸۷۱ تأسیس شدند.

ماسونها در این ناآرامی‌ها بسیار فعال بودند. هدف اصلی آنها ضعیف کردن کلیسا و مؤسسات دینی آن، تخریب ارزشهای دینی و تأثیر قوانین آن بر جامعه و لغو کردن آموزشهای دینی بود. ماسونها «ضد روحانیت» را هسته فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی خود قرار داده بودند.

(دائرةالمعارف کاتولیک، اطلاعات مهمی در مورد مأموریت ضد دینی شرق اعظم، یا همان فراماسونری فرانسه ارائه می‌دهد:

از مدارک رسمی فراماسونری فرانسه که عمدتاً در «نشریه» و «خبرنامه» رسمی شرق اعظم وجود دارد، ثابت می‌گردد که تمام لایحه‌های ضد روحانیتی که در مجلس فرانسه تصویب می‌گردید، قبل از آن در لژهای ماسونی تدوین شده بود و زیر نظر مستقیم شرق اعظم، که هدف آشکار آنها کنترل هر کس و هر چیز در فرانسه بود اجرا می‌گردید. «من در مجمع ۱۸۹۸ گفتم»، سخنان نماینده مسه Massé، سخنگوی رسمی مجمع ۱۹۰۳ است، که می‌گوید: «بالاترین وظیفه فراماسونری مداخله روزافزون در مبارزات سیاسی و ضد مذهبی است.» «موفقیت (در مبارزه علیه روحانیت) تا حد زیادی مرهون فراماسونری است. چرا، که نیت، برنامه و روشهای فراماسونری بود که به

پیروزی رسید.» «اگر جبهه تثبیت شده است، مدیون فراماسونری و انضباطی است که در لژها آموخته شده است.»... «اگر بخواهیم کار ناتمام خود را به انجام رسانیم، به هوشیاری و اعتماد دو طرفه نیاز داریم. همانطور که می‌دانید، این کار، مبارزه ضد روحانیت است که جریان دارد. جمهوری باید خود را از شر اجتماعات دینی خلاص کند و آنها را با یک حمله قدرتمند پاکسازی کند. اقدامات ضعیف در هرکجا خطرناک است، دشمن را باید با یک ضربه از پا درآورد¹²⁴»

دائرة المعارف کاتولیک، گزارش خود در مورد مبارزه ماسونری فرانسه علیه دین را این چنین ادامه می‌دهد:

در واقع تمام اصلاحاتی که ماسونها به نام «ضد روحانیت» از سال ۱۸۷۷ در فرانسه انجام دادند، مثل غیر مذهبی کردن آموزش، اقدامات علیه مدارس خصوصی مسیحی و مؤسسات خیریه، و سرکوب دستورات دینی و غارت کلیساها در بازسازی ضد مسیحی و ضد دینی جامعه انسانی نه تنها در فرانسه بلکه در تمام جهان، به اوج خود رسید. به این ترتیب، فراماسونری فرانسه به عنوان پرچمدار تمام فراماسونری ادعا می‌کند که آغازگر دوران طلایی حکومت جهانی فراماسونری است که تمام انسانها و کشورها در برادری فراماسونری عضویت دارند. استاد لژ شرق اعظم، سناتور دلپش Delpech، در ۲۰ سپتامبر ۱۹۰۲ می‌گوید: «تفوق جلیلی Galilean [نامی که مشرکین به حضرت مسیح می‌دادند]، بیست قرن ادامه داشت. اما، اینک به نوبه خود از بین می‌رود... کلیسای رم بر اساس افسانه جلیلی بنا نهاده شد و با استقرار انجمن ماسونری روز به روز رو به انحطاط نهاد¹²⁵».

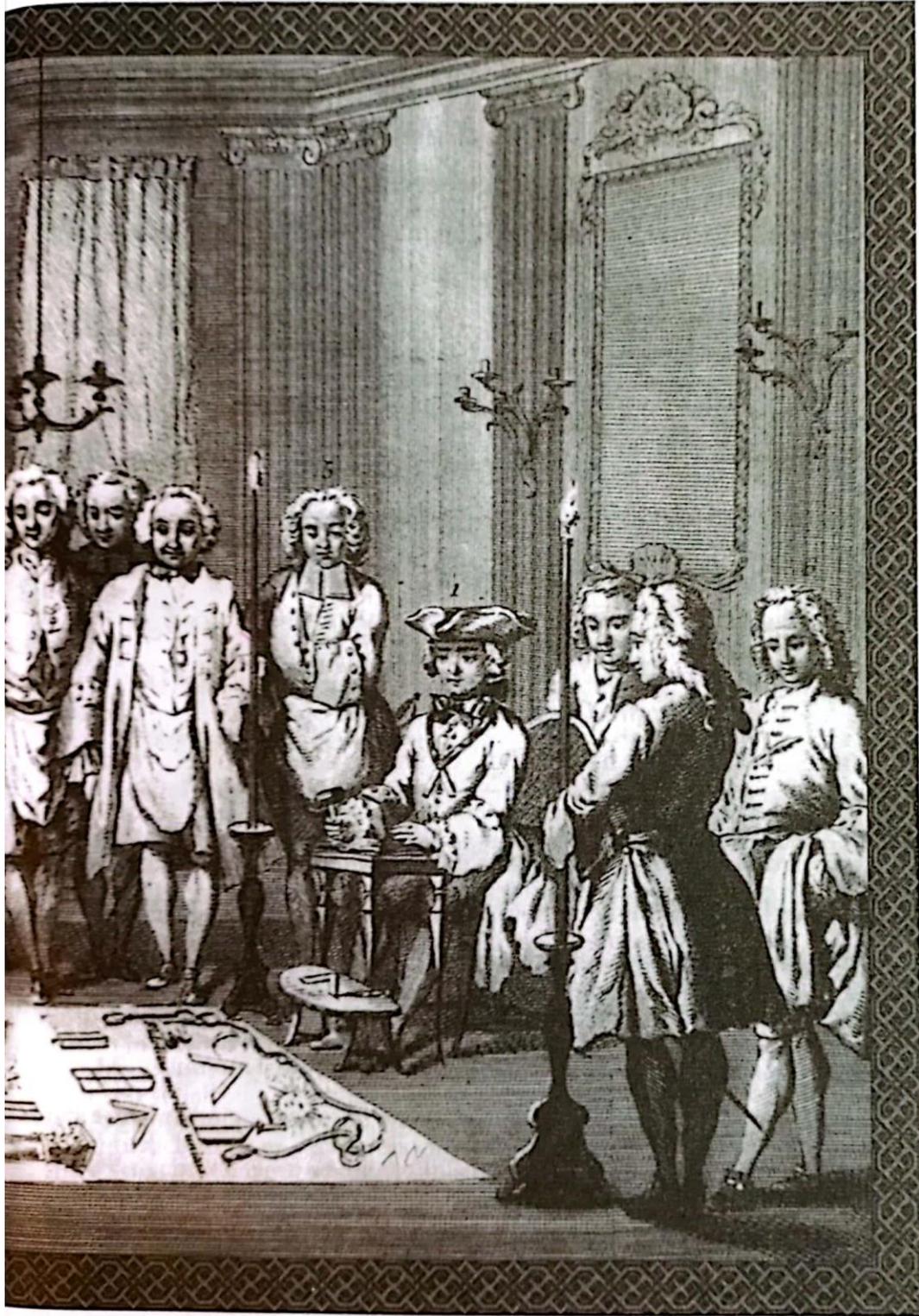
منظور ماسونها از «جلیلی»، مسیح است چون بر طبق نظر گوسپل Gospel، مسیح در شهر فلسطینی جلیل متولد شد. بنابراین، تنفر ماسونها از کلیسا، جلوه‌ای از انزجار آنها از مسیح و تمام ادیان توحیدی است. آنها فکر می‌کردند، با رایج کردن فلسفه‌های ماتریالیسم، داروینسم، و اومانیزم در قرن نوزدهم تأثیر ادیان الهی را از بین خواهند برد و اروپا را به بت پرستی قبل از مسیحیت باز خواهند گرداند. (

وقتی که در سال ۱۹۰۲، این سخنان بر زبان رانده می‌شد، مجموعه‌ای از قوانین در فرانسه به تصویب رسید که میدان مخالفت با دین را گسترش می‌داد. سه هزار مدرسه دینی بسته شد و ارائه هرگونه آموزش دینی در مدارس ممنوع شد. خیلی از کشیشان دستگیر شدند، برخی تبعید شدند و به تدریج افراد مذهبی به عنوان شهروندان درجه دو در نظر گرفته شدند. به همین دلیل در سال ۱۹۰۴ واتیکان تمام روابط دیپلماتیک خود را با فرانسه قطع کرد. اما این کار هم تغییری در رفتار این کشور به وجود نیاورد. قبل از آنکه غرور این کشور فروریزد و دوباره اهمیت ارزشهای معنوی را درک کند، لازم بود صدها هزار انسان فرانسوی در جنگ جهانی اول در برابر ارتش آلمان جان ببازند.

همانطور که دائرةالمعارف کاتولیک اشاره می‌کند، جنگ علیه دین از انقلاب فرانسه تا قرن بیستم با «لویج ضد روحانیت که در پارلمان فرانسه تصویب شد» انجام گرفت که «پیش از این در لژهای ماسونی تدوین می‌گردید و زیر نظر لژ شرق اعظم اجرا می‌گردید»¹²⁶ این واقعیت از نوشته‌های ماسونی نیز آشکار می‌گردد. به عنوان مثال در نقل قولی از یک نشریه ترک با عنوان «گفتگویی با برادر گامبتا، در ۸ جولای ۱۸۷۵ در لژ دوستی کلمانت» می‌خوانیم:

هنگامیکه کابوس ارتجاع فرانسه را تهدید می‌کرد، تعالیم دینی و عقاید واپس‌گرایانه در برابر اصول و قوانین مدرن اجتماعی قد علم می‌کردند، سازمانهای آینده‌نگری همچون فراماسونری در سایه سخت‌کوشی خود را وقف اصول انجمن برادری می‌کردند و ما در مبارزه با ادعاهای افراطی کلیسا، گزافه‌گویی‌های احمقانه و زیاده‌روی‌های همیشگی آن نیرو و دلگرمی یافتیم ... ما باید آماده باشیم و به مبارزه ادامه دهیم. اجازه دهید برای استقرار عقاید انسانی و پیشرفت تحمل کنیم، به این ترتیب سپرهای حفاظتی ما نخواهد شکست¹²⁷.

باید توجه داشت که مطبوعات ماسونی همواره عقاید خودشان را «آینده‌نگر» می‌نامند در حالیکه دینداران را به «واپس‌گرایی و ارتجاع» متهم می‌کنند. اما، این فقط یک بازی با کلمات است. عبارت «کابوس ارتجاع» که در مطلب بالا ذکر شده چیزی است که





تصویری از یک لژ ماسونی فرانسوی در قرن هیجدهم.

دینداران حقیقی نیز با آن مخالفند. اما، ماسونها قصد دارند با سوء استفاده از آن مردم را از دین حقیقی بیگانه کنند. علاوه بر این، بار دیگر باید تأکید کنیم که فلسفه ماتریالیست - اومانیست مورد حمایت ماسونها در واقع خرافات، نظام تفکر ارتجاعی و بازگشت به تمدنهای مصر و یونان باستان است.

بنابراین، استفاده ماسونها از واژه‌هایی مثل «آینده‌نگری» و «واپس‌گرایی» در واقعیت هیچ پایه و اساسی ندارد. در واقع، تعارض بین ماسونها و دینداران، کشمکش بین دو نظریه است که از اولین دوره‌های تاریخ وجود داشته است. این دین بود که اولین عقیده را بیان کرد: انسان به خواست خداوند آفریده شد و بنابراین باید او را ستایش کند. این حقیقت است. عقیده مخالف که می‌گوید انسان آفریده نشده، بلکه پوچ و بدون هدف زندگی می‌کند، توسط منکرین خداوند مطرح گردید. اگر به درستی درک کنیم، آنگاه خواهیم دید که استفاده آنها از اصطلاحات ظاهری «ارتجاع» و «آینده‌نگری» بی‌پایه است.

ماسونها با استفاده از کلمه «پیشرفت» قصد تخریب دین را دارند. «دائرةالمعارف کاتولیک می‌گوید:

اهداف [فراماسونری] عبارتند از:

۱ - تخریب کامل تمام نفوذهای اجتماعی کلیسا و دین (که موزیانه حکومت روحانیون نامیده می‌شود) با آزار و اذیت بی‌پرده کلیسا یا با یک سیاست فریبکارانه جدا کردن حکومت از کلیسا و تا حد امکان تخریب کلیسا و تمامی حقیقت، یعنی دین فوق انسانی که فراتر از عشق به میهن و انسان است؛

۲ - باز هم با یک سیاست فریبکارانه عدم فرقه‌گرایی، غیر دینی کردن یا دین زدایی از همه جوانب شخصی و اجتماعی و بالاتر از آن آموزش و پرورش همگانی. عدم فرقه‌گرایی که مورد نظر حزب شرق اعظم است، فرقه‌گرایی ضد کاتولیک یا حتی ضد مسیحیت، الحادی، اثباتی یا لادری‌گرایی در کسوت عدم فرقه‌گرایی است. آزادی فکر و شعور کودکان باید به طور نظام‌مند در مدرسه ایجاد شود و تا حد امکان در برابر

تأثیرات نه تنها از طرف کلیسا و روحانیون بلکه حتی از طرف والدین آنها نیز محافظت به عمل آید و در صورت لزوم حتی از اجبار اخلاقی و فیزیکی نیز استفاده گردد. حزب شرق اعظم اینراه را روشی ضروری و صددرصد مطمئن برای تأسیس نهایی جمهور سوسیالیست می دانست ...¹²⁸

می توان دید که ماسونری برنامه ای تحت نام «آزادی جامعه» طراحی کرده است که هدفش ریشه کنی دین است و این برنامه هنوز هم در حال اجرا است. این را نباید با مدلی که به دنبال ایجاد فرصت برای انجام آزاده فرایض برای هر شهروند با هر عقیده دینی است، اشتباه کرد. مدلی که ماسونری برگزیده نوعی شستشوی مغزی توده ها است که برای زدودن کامل دین از جامعه و ذهن افراد و در صورت لزوم آزار و اذیت پیروان آن طراحی شده است.

فراماسونری به دنبال اجرای این برنامه در هر کشوری است که در آن اسقرار می یابد. اما، اینکار را به روشی که با فرهنگ و شرایط رایج در آن جامعه سازگاری دارد، انجام می دهد.

یکی از این کشورها آلمان است.

نبرد با دین در آلمان: (جنگ فرهنگی) Kulturkampf

۱۵۰ سال پیش، کشوری به نام آلمان وجود نداشت. سرزمینی که امروزه آلمان نامیده می شود، تحت حکومت چندین امیرنشین بود. بزرگترین آنها پروس بود که از بخش شرقی آلمان امروزی و بخش وسیعی از لهستان تشکیل می شد. در دهه ۱۸۶۰، پروس شروع به ضمیمه سایر حکومت های آلمانی کوچک به خود کرد و در سال ۱۸۷۱، امپراتوری آلمان را بنیاد نهاد. فرمانروای این حکومت جدید، نخست وزیر پروس و صدراعظم امپراتوری جدید آلمان اتو فون بیسمارک Otto von Bismarck بود. بیسمارک سیاستمداری موفق، به ویژه در سیاست خارجی بود. اما در امور داخلی تا آن حد موفق نبود. یکی از دلایل آن، گروهی از روشنفکران به نام «لیبرال های ملی گرا»



اتو فون بیسمارک

بودند که همانند ضد - روحانیت فرانسوی سیاستی ضد دینی را در پیش گرفته بودند. لیبرالهای ملی‌گرا معتقد بودند که برای اتحاد آلمان لازم است افرادی را که هر نوع احساس وابستگی به خارج از مرزها دارند پاکسازی کرد و ارتباط بین یک سوم جمعیت و پاپ کاتولیک را بزرگترین مانع این هدف می‌دانستند. بیسمارک به تحریک لیبرالهای ملی‌گرا، یک مبارزه ضد کاتولیک را آغاز نمود که به Kulturkampf یا «جنگ فرهنگی» معروف است. «به آن مبارزه‌ای برای کنترل اذهان آلمانها نیز گفته‌اند»¹²⁹

طی جنگ فرهنگی Kulturkampf، کاتولیکها به ویژه در آلمان جنوبی مورد ظلم و تعدی قرار گرفتند.

در سال ۱۸۷۲، به موجب قانونی که تصویب شده بود، در طی یک شب، تمام کشیشان یسوعی کشور دستگیر شدند و مؤسسات آنها مصادره گردید. به موجب قوانین می May laws که در سال ۱۸۷۳ تصویب شد تمام کشیشان مستخدم دولت اخراج



وقتی نازی‌ها به قدرت رسیدند، مبارزه‌ای ضد مذهب شدیدتر از زمان بیسمارک آغاز گردید.

شدند. کلیساها از دخالت در امور مربوط به ازدواج، آموزش و پرورش منع شدند و عناوین موعظه‌ها محدود گردید. تعدادی از اسقف‌های اعظم دستگیر شدند و ۱۳۰۰ کلیسا بدون حتی یک کشیش باقی ماندند.

اما، چون این اقدامات موجب واکنش شدیدی در بین کاتولیک‌های کشور علیه دولت گردید. جنگ فرهنگی سست تر شد. بیسمارک توصیه‌های لیبرال‌های ملی‌گرا را که او را به این مبارزه کشانده بودند، نادیده گرفت و کم‌کم جنگ فرهنگی را کنترل کرد تا سرانجام آن را به طور کامل متوقف نمود. کل مبارزه نتیجه‌ای جز آزار کاتولیک‌های مؤمن آلمانی و ویران نمودن احساس رفاه اجتماعی به همراه نداشت. امروزه خیلی از مورخین معتقدند که این یک شکست بزرگ بود که احساس امنیت اجتماعی آلمانها را تباہ کرد. علاوه بر این موج این جنگ فرهنگی بعد از آلمان کشورهای اتریش، سوئیس، بلژیک و هلند را نیز فراگرفت و تنش‌های اجتماعی فراوانی در این کشورها ایجاد نمود. نکته جالب این است، که این روشنفکران فراماسون بودند که بیسمارک را به دام این سیاست انداختند. دائرةالمعارف کاتولیک می‌گوید:

به طور قطع، آنها (ماسونها) به پیشرفت جنبش‌هایی که به تدریج منجر به تفوق پروس در رهبری حکومت آلمان گردید، کمک کردند، و آنها به آن «نماینده و مدافع تکامل مدرن» می‌گفتند و در مقابل به عقایدی که دربار رم راجع به اصول حکمت الهی دارد «تجبر» و «اشغال پاپی» می‌گفتند. آنها جنگ فرهنگی، را هم براه انداختند. استاد اعظم بلونچی Bluntschli مشاور حقوقی و ماسون معروف، یکی از سرشناس‌ترین محرکان این کشمکش بود، جنگ فرهنگی سوئیس را نیز او برانگیخت ... فراماسونهای آلمانی تلاش بی‌وقفه‌ای برای اعمال یک تأثیر تعیین‌کننده بر تمامی زندگی ملت در راستای اصول ماسونی به کار گرفتند. از اینرو، همچنان یک جنگ فرهنگی خاموش را ادامه دادند. روشهای اصلی که ماسونها به کار می‌بردند استفاده از کتابخانه‌های عمومی، کنفرانسها، ارتباط با انجمن‌ها و مؤسسات هم‌سنخ و در صورت لزوم ایجاد مؤسسات جدید بود که به این ترتیب روح ماسونی بر کشور سایه افکند¹³⁰.

بنابراین، علیرغم آنکه جنگ فرهنگی، رسماً توسط بیسمارک متوقف گردید، اما، ماسونها آنرا به صورت مبارزه تبلیغاتی ضد دینی رو به رشدی که برای تمام جامعه طراحی شده بود ادامه دادند. غم‌انگیزترین ثمره این مبارزه در دهه ۱۹۲۰، به بار نشست: نازیها که هدفشان بازگرداندن ملت آلمان به الحاد پیش از مسیحیت بود به تدریج قوت گرفتند و در سال ۱۹۳۳، به قدرت رسیدند. یکی از مهمترین اقدامات نازیها، شروع یک جنگ فرهنگی، دوم علیه نفوذ دینی بود. مفسر آمریکائی البریج کولبی Elbridge Colby بیان می‌کند که «نازیها جنگ فرهنگی جدیدی را علیه کلیسای کاتولیک به راه انداختند، روحانیون را زندانی کردند و اسقف‌ها را عزل کردند. اما، برخلاف سال ۱۸۷۴ هیتلر علیه پروتستان رسمی هم اقدام کرد¹³¹»

به طور خلاصه، اقداماتی که توسط ماسونها برای دور کردن جامعه از دین آغاز گردیده بود منجر به ظهور یکی از ظالمانه‌ترین دیکتاتورهای تاریخ به نام «رایش» نازی گردید و جهان را در جنگ جهانی دوم که ۵۵ میلیون انسان در آن کشته شدند، فرو برد.

مبارزه با دین در ایتالیا

کشور دیگری که فعالیتهای ماسونری در آن آشکار است، ایتالیا می‌باشد. تا سال ۱۸۷۰، کشور ایتالیا تحت تصرف چندین حکومت کوچک باقی مانده از دوره‌های فئودالی بود. مهمترین آنها، حکومت پاپ بود. مرکز آن در رم بود و توسط پاپ اداره می‌شد و کنترل بخش وسیعی از ایتالیای مرکزی را در اختیار داشت. ماسونها در ایتالیا به عنوان دنباله‌ای از ماسونهای فرانسه استقرار یافتند و از آغاز قرن نوزدهم شروع به تأثیرگذاری بر ایتالیا کردند. آنها خواستار از بین بردن حکومت پاپ و ریشه کنی برتری کلیسا در ایتالیا به طور کلی بودند. بر طبق نظر استاد فراماسون الک ملور Alec Mellor در کتابی با عنوان «کلیسای کاتولیک رم و تشکیلات آن»: «در ایتالیا منشاء لژهای غیر معمول عمدتاً سیاسی بود، آنها با مبارزه علیه قدرت دنیوی پاپ، ماسونری را سردرگم می‌کردند¹³²»

ماسونری مبارزه خود با دین را در ایتالیا با استفاده از یک انجمن سری دیگر آغاز کرد که خود تأسیس کرده بود و کنترل می‌کرد. این انجمن به کاربوناری carbonari معروف بود. اولین شنیده‌ها در مورد این انجمن به ناپل در اوایل قرن نوزدهم باز می‌گردد. این انجمن، نام خود را از زغال سوزان Charcol burners گرفته بودند. همانطور که ماسونها از نشان بنای دیوارساز Wall_builder استفاده می‌کردند و عقاید خود را با نمادها نشان می‌دادند؛ انجمن کاربوناری هم نشان زغال سوزان را پذیرفته بودند. اما، این انجمن اهداف پنهانی داشت. اعضای انجمن به دنبال آغاز یک برنامه سیاسی ابتدا در ایتالیا و سپس در فرانسه بودند تا نفوذ کلیسا را از بین ببرند و دولت جدیدی را مستقر کنند و تمام مؤسسات اجتماعی را سکولار کنند.



نشریه‌ای از فراماسونری ایتالیا

ارتباط بین ماسونری و انجمن کاربوناری مسلم و قطعی است. ماسونها به طور خود به خود عضو انجمن کاربوناری می‌شدند و در واقع به محض ورود به انجمن به درجه استادی می‌رسیدند (درحالی‌که سایر اعضای کاربوناری پیش از رسیدن به این درجه باید، روند طولانی ترفیع را طی می‌کردند). دو کاردینال به نامهای کونسالوی Consalvi و پاکا Pacca در ۱۵ اگوست ۱۸۱۴، حکمی صادر کردند که ماسونها و انجمن کاربوناری را به‌سازماندهی برای مداخله اجتماعی - سیاسی و ایجاد تنفر از دین متهم می‌کرد.

صحت این اتهام در مورد اعضای کاربوناری که ترفندهای سیاسی و شورشهای



جیوزپه مازینی و کانت دی کاوور: دو استاد فراماسونری که حکومت پاپ را خاتمه دادند.

مسلحانه را سازماندهی کرده بودند، اثبات گردید. شورش مسلحانه‌ای که در ۲۵ ژوئن ۱۸۱۷، در ماسراتا Macerata توسط انجمن کاربوناری سازماندهی گردیده بود، توسط، نیروهای امنیتی حکومت پاپ سرکوب گردید. در سال ۱۸۲۰، در اسپاین و ناپل و در سال ۱۸۲۱، در پیه‌مون Piedmont شورشهای انقلابی توسط انجمن کاربوناری علیه کلیسا و نظم عمومی سازماندهی گردید.

بنیان‌گذاری کاربوناری توسط ماسونها که در فعالیتهای انقلابی موازی با آنها شرکت داشتند، حقیقتی پذیرفته شده است. بعد از انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰، در فرانسه، سازمان نفوذ خود را از دست داد و به تدریج ناپدید شد. در ایتالیا، با جنبش «ایتالیای جوان» - که توسط جیوزپه مازینی Giuseppe Mazzini تأسیس شده بود، پدیدار گردید.

مازینی به الحاد شهرت داشت، سالها علیه حکومت پاپ و کلیسا مبارزه کرده بود و سرانجام یک ماسون عالی رتبه گردید که ایتالیا متحد را بنیان گذارد. او با حمایت دو



تبلیغات ماسونری گاریبالدی را قهرمانی بزرگ معرفی می‌کند.

ماسون برجسته دیگر جیوزپه گاریبالدی و کنت دی کاوور Count di Cavour، در سال ۱۸۷۰ ایتالیای متحد را بنیان گذارد و مرزهای حکومت پاپ را به محل فعلی منتقل کرد. سپس، ایتالیا وارد روندی شد که طی آن به طور روزافزون از دین فاصله گرفت و برای برقراری دیکتاتوری فاشیست موسولینی در دهه ۱۹۲۰ آماده گردید.

به طور خلاصه می‌توانیم بگوییم که گاریبالدی، مازینی، و کاوور سه رهبر برجسته‌ای بودند که اقدامات مهمی در مبارزه با دین در اروپا انجام دادند. مازینی نه تنها یک رهبر سیاسی در مبارزه علیه دین بود، بلکه نقش یک نظریه‌پرداز را نیز داشت. شعار او «هر ملت یک حکومت» جرقه‌ای بود که شورشهای اقلیتی را شعله ور ساخت که باعث سقوط امپراتوریهای چند قومیتی مثل امپراتوری اتریشی - مجارستانی و عثمانی گردید. این شعار مازینی مردم را از احساس برادری دینی بیگانه کرد؛ فراخوانی بود که آنها را به سمت تعارضات قومی با یکدیگر سوق داد و آنها را به «حمیت جاهلی» ترغیب کرد (سوره فتح: ۲۶)

این حقیقت که این پیام از طرف ماسونها و در واقع ماسونهای عالی رتبه صادر گردیده، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. بر اساس اطلاعات منتشر شده لژ از ۱۰،۰۰۰ فراماسون مشهور، مازینی در لژ ماسونی ارتقاء پیدا کرد و پس از سالها، در سال ۱۸۶۷، به عنوان استاد اعظم شرق اعظم ایتالیا برگزیده شد. در سال ۱۹۴۹، در مراسمی که در شهر رم برای پرده‌برداری از مجسمه مازینی برگزار گردید، ۳۰۰۰ فراماسون، یاد استاد بزرگ خود را با شادمانی گرامی داشتند. گاریبالدی، دست راست مازینی، استادی درجه سی و سوم را در شورای عالی ایتالیا در سال ۱۸۶۳ به دست آورد و در سال ۱۸۶۴ به عنوان استاد اعظم ایتالیا برگزیده شد. به یاد بود این استاد اعظم، بعد از او لژی به نام او نامگذاری شد که با شماره ۵۴۲ به «valley» نیویورک ضمیمه شد.

برنامه انقلاب ماسونی در روسیه

به جز ایتالیا، در بسیاری از کشورهای دیگر اروپا هم می‌توان رد فعالیت‌های انقلابی ماسونی را یافت. دائرةالمعارف کاتولیک می‌گوید: «در ... جنبش‌های انقلابی بعدی در فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، آمریکای مرکزی و جنوبی گروه‌های ماسونی کم‌ویش نقش فعالی داشتند ... در روسیه نیز فراماسونری سرانجام به صورت یک «توطئه سیاسی» متشکل از باشگاه‌های ماسونی در آمده، کل کشور را فرا گرفت.¹³³»

داستان توطئه ماسونی در روسیه فوق‌العاده جالب است.

فراماسونری در نیمه دوم قرن هجدهم به این کشور آمد و در بین روشنفکران رواج یافت. هر چند در ظاهر صرفاً یک باشگاه فرهنگی بود، اما عقاید ضد دینی و ضد دولتی سایر قسمتهای اروپا در این لژها مورد بحث قرار می‌گرفت. اولین کسانی که متوجه آنها شدند روحانیون کلیسای ارتودکس بودند. روحانیون اطلاعاتی را که به دست آورده بودند برای تزار، الکساندر اول که رابطه‌اش با کلیسا خوب بود فرستادند و از توطئه‌ای ماسونی برای سرنگونی رژیم تزار خبر دادند. در پاسخ تزار در سال ۱۸۲۲، قانونی وضع کرد که به موجب آن تمام لژهای ماسونی بسته شد و سازمان غیر قانونی اعلام گردید.



پوشکین نویسنده مشهور جزء فراماسونهایی بود که کودتای ماسونی در روسیه را سازماندهی می کردند. اما، اینکار در ریشه کنی ماسونها توفیقی نیافت و آنها مخفیانه به فعالیت ادامه دادند. سه سال بعد از اینکه تزار الکساندر اول لژها را غیر قانونی اعلام کرد، بیمار شد و جان سپرد و تزار نیکولاس اول، جانشین او شد. اما جانشینی تزار نیکولاس موجب

مجموعه‌ای از کشمکش و دسیسه‌ها گردید و موجب ایجاد آشوب و هرج و مرج در کشور شد. اشخاص خاصی که خواستار برقراری ثبات با سرنگونی رژیم تزار بودند، کودتایی را علیه تزار جدید طراحی کردند، آنها حامیان زیادی در ارتش داشتند. تعدادی از سربازان انقلابی، به همراه تعدادی از غیر نظامیان برای نشان دادن این حمایت در ۱۴ دسامبر ۱۸۲۵، در قصر تزار در سنت پترزبورگ رژه رفتند. در آنجا بین نیروهای تزار و انقلابیون درگیری مسلحانه‌ای رخ داد، که انقلابیون مغلوب گردیدند. این گروه به خاطر ماهی که در آن مبادرت به انقلاب کردند به «دسامبرها» معروف شدند. رهبران این گروه دستگیر شدند و پنج نفر از آنها اعدام گردیدند.

دسامبرها، کسی جز ماسونها نبودند ... افسران عالی‌رتبه، روشنفکران و نویسندگان که این گروه را تشکیل می‌دادند، اعضای لژهایی بودند که سه سال قبل از آن توسط تزار الکساندر غیر قانونی اعلام شده بود. یکی از این ماسونهای انقلابی، نویسنده برجسته کنت پوشکین Count Pushkin بود¹³⁴.

عمل مخاطره‌آمیز دسامبرها با شکست پایان یافت، اما، ماسونها از هدف خود برای سرنگونی تزار دست برنداشتند. ماسونها همیشه در گروه‌هایی که در قرن نوزدهم و ربع اول قرن بیستم علیه رژیم تزار سازماندهی می‌شد؛ نقش مهم برعهده داشتند. در انقلاب فوریه ۱۹۱۷، رهبر انقلاب الکساندر کرنسکی Alexander Kerensky و تقریباً تمام حامیان نزدیکش ماسون بودند¹³⁵. و اکثریت دولت جدید نیز از ماسونها تشکیل شده بود¹³⁶. کوتاه بودن عمر دولت کرنسکی تنها، کمکی بود که به تاریخ شد و کشور را به دستان لنین و بولشویک‌های تحت فرمان او انداخت.

ماسونری قرن بیستم: در سکوت و در ابهام

باید توجه داشت که طبق آنچه تا کنون بررسی کرده‌ایم، فعالیت‌های ماسونها در کشورهای مثل فرانسه، آلمان، ایتالیا، و روسیه به وضوح نشان می‌دهد که هدف ماسونری انقلاب اجتماعی - سیاسی است. ماسونری خواستار برقراری نظامی نوین بود

که در آن مؤسسات دینی و عقاید مذهبی ریشه‌کن گردند و برای رسیدن به این هدف قصد براندازی حکومت‌های سلطنتی که از دین حمایت می‌کردند را داشت. در خیلی از کشورهای اروپایی، لژهای ماسونی به مراکز اجتماع و تجدید قوای مخالفین دین مبدل گشت که در آن کودتاها، شورشها، ترورها، توطئه‌های سیاسی و سیاستهای ضد دینی طراحی می‌شد. در پشت تمام این فعالیتها، چه کوچک و چه بزرگ که از وقوع انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ تا قرن بیستم رخ داده‌اند، رد ماسونری دیده می‌شود.

طبق نظر مورخ انگلیسی میکائل هاوارد، لژهای ماسونی در نیمه دوم قرن نوزدهم کوشش خود را بر سرنگونی دو امپراتوری مهم باقی مانده (اتریش - مجارستان و روسیه) متمرکز کردند و با وقوع جنگ جهانی اول به هدف خود نایل آمدند. به عبارت دیگر، در آغاز قرن بیستم ماسونری در مقیاس وسیع به اهداف خود از طریق انقلاب‌های اجتماعی - سیاسی دست یافته بود.

بنابراین، قرن بیستم زمان انقلابهای ماسونی نبود. ماسونها که فکر می‌کردند دیگر مانعی بر سر راهشان قرار ندارد، ترجیح دادند به جای طراحی توطئه‌های سیاسی صرفاً به ترویج فلسفه خود پردازند. آنها فلسفه ماتریالیستی و اومانستی خود را در پوشش علم یا به وسیله هنر، رسانه‌ها، ادبیات، موسیقی و تمام شیوه‌های فرهنگی متداول در بین توده‌های مردم گسترش دادند. ماسونها قصد نداشتند با این تبلیغات ادیان الهی را با یک انقلاب ناگهانی ریشه‌کن کنند. بلکه، قصد آنها رسیدن به این هدف در دراز مدت و قبولاندن فلسفه خود به تمام مردم به تدریج بود.

یک ماسون آمریکایی این روش را اینگونه جمع‌بندی کرده است:

فراماسونری کار خود را در سکوت انجام داد، اما این کار یک رودخانه عمیق است که

بدون سرو صدا به سمت اقیانوس ره می‌پیماید¹³⁷.

کشیش اعظم، جی. دبلیو. تایلور J.W.Taylor از ایالت جورجیای آمریکا، در مورد

این مسئله نظر جالبی دارد:

رها کردن یک مضمون قدیمی و به وجود آوردن مضمونی نو همیشه از یک علت فوری

و محسوس ناشی نمی‌گردد. بلکه، حاصل اصول اخلاقی است که در اذهان افراد برای سالهای طولانی تأثیر می‌گذارد تا در زمان و شرایط مناسب حقیقی پنهان را در زندگی برانگیزد ... همه را با یک آرمان مشترک نیرومند به اشتیاق آورده، جوامع را به مثابه یک فرد برای تحقق اهداف عظیم برانگیزد. سازمان فراماسونری بر این اساس تأثیر خود را بر جهان انسانی می‌گذارد. این سازمان بی‌سروصدا و مخفیانه عمل می‌کند. اما، بامناسبات فراوان اجتماعی خود در تمامی شکافهای جامعه نفوذ می‌کند، و دریافت کنندگان مساعدتهای فراوان آن از موفقیت‌های گسترده آن مبهور می‌گردند، اما نمی‌توانند بگویند که منشاء آن کجاست¹³⁸.

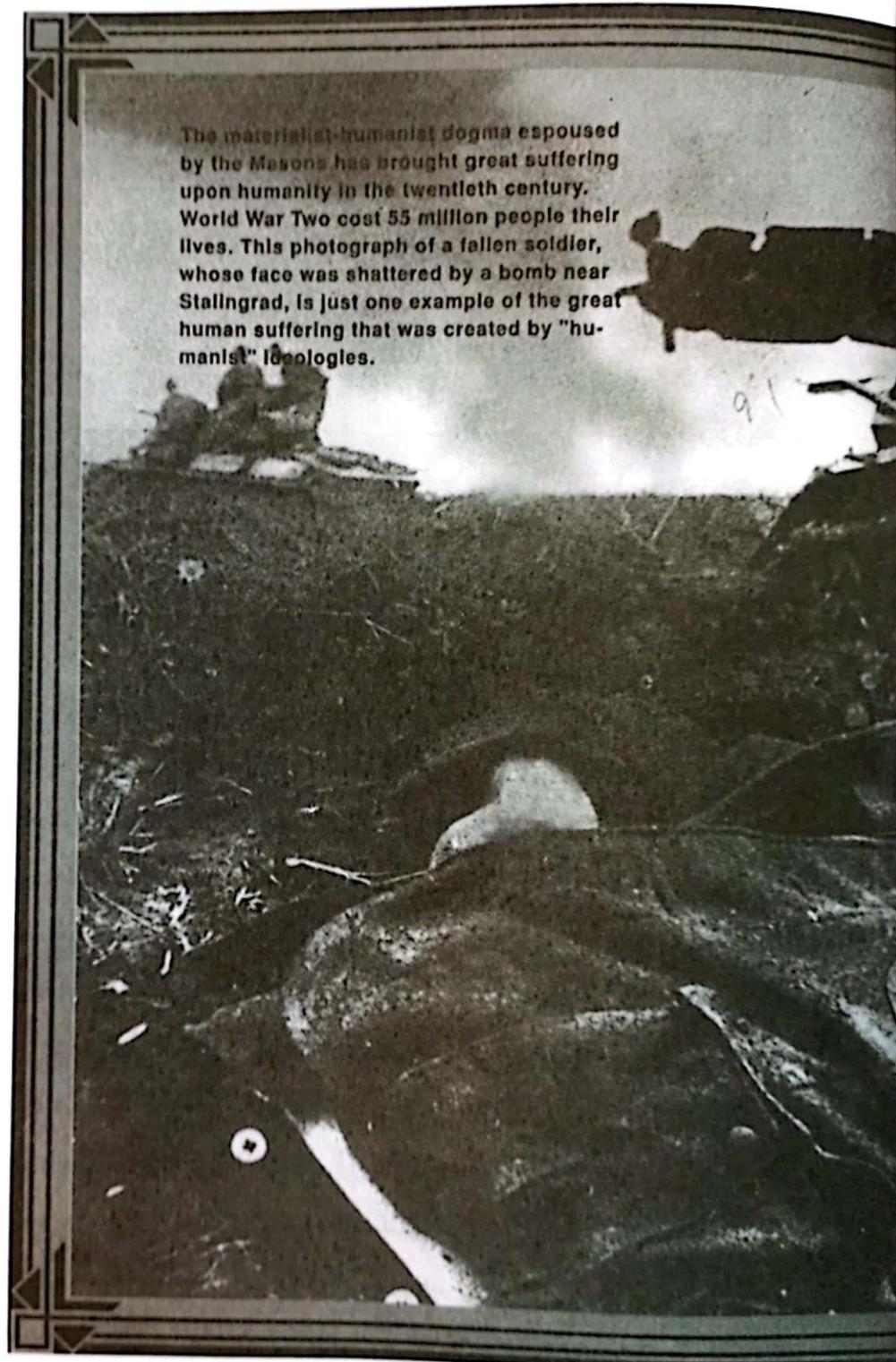
طبق گفته مجله ویس Voice که توسط گراند لژ (لژ اعظم) شیکاگو منتشر می‌گردد «هر چند، بی‌سروصدا اما به طور قطع دائماً (ماسونری) در ساختار جامعه انسانی نفوذ می‌کند¹³⁹» این نفوذ کردن در ساختار جامعه وقتی به وقوع پیوست که اصول فلسفه ماسونی - ماتریالیسم، اومانیزم و داروینیزم - بر جامعه تحمیل گردید.

جالب‌ترین صورت این استراتژی خاموش و کناره‌گیر این است که ماسون‌هایی که در آن شرکت دارند، تقریباً هیچوقت فاش نمی‌کنند که این اقدامات زیر نام ماسونری انجام می‌گیرد. آنها کار خود را تحت نامها و هویت‌های متفاوت و در جایگاه‌های قدرت مختلف انجام می‌دهند اما، فلسفه‌ای را که در ماسونری پذیرفته‌اند بر جامعه تحمیل می‌کنند. یکی از فراماسون‌های ترکیه استاد ماسون هالیل مولکوز Halil Mulkus این مسأله را چند سال قبل در مصاحبه‌ای شرح می‌دهد:

ماسونری تحت عنوان ماسونری هیچ کاری انجام نمی‌دهد. ماسونری افراد را راهنمایی می‌کند و افرادی که اینجا پرورش می‌یابند و ماسون‌هایی که در رشد روشنفکری مشارکت دارند، در سطوح مختلف شغلی و حرفه‌ای در سراسر جهان پراکنده‌اند. آنها رئیس دانشگاه، و وزیر، پزشک، مدیر بیمارستان وکیل دعاوی و غیره هستند. آنها در هر کجا که زندگی می‌کنند، مشتاق گسترش عقاید ماسونری که با آن پرورش یافته‌اند به تمام جامعه هستند¹⁴⁰.



عقاید ماتریالیست - اومانیست مورد حمایت ماسونها موجب مصائب عظیمی برای انسانیت در قرن بیستم شده است. جنگ جهانی دوم به بهای از دست رفتن جان ۵۵ میلیون انسان تمام شد.



این عکس از یک سرباز کشته شده که صورتش با بمبی نزدیک استالینگراد متلاشی شده، تنها نمونه‌ای از مصائب عظیمی است که با ایدئولوژی‌های «اومانیستی» بر مردم وارد آمده است.

اما، همانطور که در بخش‌های قبلی دیدیم، این عقاید که فراماسونها پیوسته مطالعه می‌کنند و سعی در تلقین آن به جامعه دارند، چیزی جز فریب و دورویی نیست. فلسفه ماسونری ریشه در منابعی همچون اساطیر مصر و یونان باستان و کابالا دارد و آنها در اشتیاق خود برای انتقال این افسانه‌ها به جامعه، آنها را در پوشش علم و منطق می‌پیچند که با این کار هم خود وهم دیگران را فریب می‌دهد. در دوران جهانی شدن این نقش «فراماسونری جهانی» است.

حاصل این فریبکاری خیلی زیانبار است. برنامه بیگانه کردن توده‌ها از دین که توسط ماسونها در قرن هیجدهم و نوزدهم انجام می‌گرفت، موجب ظهور ایدئولوژیهای بت‌پرستی نوین مثل نژادپرستی و فاشیسم و ایدئولوژی‌های سکولار و خشن همچون کمونیسم گردید. گسترش دارونیسم اجتماعی که معتقد بود، مردم همچون حیوانات باید برای بقا مبارزه کنند نتایج ناخوشایندی در نیمه دوم قرن نوزدهم و قرن بیستم به جای نهاد. جنگ جهانی اول، کار رهبران اروپایی بود که بر اساس نظرات داروین جنگ و کشت و کشتار را یک جبر زیستی می‌دانستند. طی این جنگ، ۱۰ میلیون انسان به خاطر هیچ مردند. جنگ جهانی دوم که به دنبال آن رخ داد نیز موجب مرگ ۵۵ میلیون انسان شد و باعث آن حکومت‌های استبدادی مثل فاشیسم و کمونیسم بودند که حاصل بذر سکولاریسم جنگ طلبانه‌ای بود که ماسونها کاشته بودند. اصولاً، در قرن بیستم تمام جنگ‌های مخرب، تعرضات، بی‌عدالتی‌ها، استثمار، گرسنگی و انحطاط اخلاقی در سرتاسر جهان محصول فلسفه‌ها و ایدئولوژیهای ضد مذهب بوده است.

به طور خلاصه، فلسفه ماسونری میوه‌های تلخی به بار آورده است. به عنوان یک قانون الهی، امکان هم ندارد که طور دیگری باشد (زیرا این یک قانون الهی است). از نظر تاریخی مردمان ملحدی که دین خداوند را انکار کردند و اساطیر سنتی و دین اجداد خود را به آن ترجیح دادند، راه نابودی را طی کردند. فراماسونری تظاهر معاصر این الحاد است که خود و تمام جهان را به نابودی می‌کشانند.

به همین خاطر است که انسانها باید از طریق فائق آمدن بر هشدارهایی که بدیع‌الزمان

سعید نرسی، دانشمند مشهور اسلامی به آن «بیماری به نام ماتریالیسم و ناتوریالیسم» اطلاق می‌کند، خودشان را حفظ کنند و از این طریق ایمان آحاد مردم را نجات دهند.





آئین‌های عجیب و غریب در معبد اومانیسم

ماسونها می‌خواهند از تمام جهان « معبدی » بسازند. اما معبد مورد نظر آنها معبد دین واقعی نیست بلکه معبد اومانیسم است و رؤیای آنها جهانی است که در آن انسانیت پرستش شود؛ مردم به طور کامل از دین حقیقی روی بگردانند و فلسفه اولوسیونیست تنها فلسفه حقیقی قلمداد گردد.

در نوشته‌ای ماسونی مراسم عجیب و غریبی که به این منظور طراحی شده اینگونه توصیف گشته است: «امروز یک دین جهانی متولد می‌شود، به آرامی می‌تواند شعور را به معنی واقعی کلمه ارضاء کند... به موازات دین جهانی، اخلاقیاتی متناسب با این جهان بینی ایجاد خواهد شد... چنین دینی انسانها را در جهان متحد خواهد ساخت.

این دین فراماسونری است. این دین از طریق قلبها منتقل خواهد شد. معابد این دین، معابد انسانیت خواهد بود. یکی از سرودهایی که در این معبد خوانده می‌شود، سمفونی نهم بتھون اصیل ترین تصنیف موسیقی که تا کنون از روح بشر برخاسته است، می‌باشد.

به جای گوشت و خون گاو در آئین میترا، ما این تولد را با خوردن نان و نوشیدن شراب قرمز جشن می‌گیریم. در اینجا ما با ایمانی مشترک که ویژگی یک عشای ربانی را دارد متحد می‌شویم. در سال جدید، من می‌خواهم این جهاد مقدسمان را تعمیم دهم و آنرا به پایان برسانم: برادران قعطه‌ای دیگر از نان تناول کنید، شما مبلغین این دین هستید، اجازه دهید قدیسانی که در این نان اشتراک دارند، دوست باشند، برادران برای اینکه برادر خونی باشیم، جرعه‌ای دیگر از جام شراب خود برگزید. (مجله ماسون، سال: ۲۹، شماره ۴۱-۴۰)، ۱۹۸۱ صص ۱۰۷-۱۰۵).



نتیجه گیری

ماسونری یکی از جالب‌ترین پدیده‌های دو قرن گذشته بوده است. طبیعتاً، به خاطر ماهیت بسته، خوددار، و صوفیانه‌اش جلب توجه کرده است. در همین زمان، مخالفت با ماسونری نیز ظهور کرد، ماسونری قصد داشت خود را به عنوان یک «مؤسسه خیریه، بی‌آزار» معرفی کند اما، مخالفت مصمم علیه ماسونری به خاطر ادعاهای متناقض این سازمان بروز کرد.

اما، آنچه در مخالفت ماسونری باید انجام گیرد یک فعالیت ضد ماسونی کور نیست، بلکه تشخیص و نشان دادن بی‌اعتباری فلسفه نادرستی است که مورد حمایت این سازمان است و آنرا بر انسانیت تحمیل می‌کند.

دانشمند بزرگ اسلامی، بدیع‌الزمان سعید نرسی رئوس اصلی این وظیفه را در یک پاراگراف توضیح می‌دهد:

جریان مستبد و ظالمانه‌ای که از فلسفه ناتورالیست و ماتریالیست به وجود آمده، به تدریج قدرت گرفته و سرانجام به وسیله فلسفه ماتریالیستی گسترش یافت و به مرتبه‌ای

رسید که خداوند را انکار کند... واضح است که این مسخرگی چقدر برای انسان ناتوان احمقانه است، کسی که در برابر مگسی عاجز است و قادر به ساختن حتی بال مگسی نیست، ادعای الوهیت دارد^{۱۴۱}.

به عبارت دیگر، جریان عقاید ماتریالیستی که در زمان ما شکل گرفته تا حدی پیش رفته که وجود خداوند را انکار کند. در پاسخ، باید نشان داد که این ادعا چه «مسخرگی احمقانه» ای است و براهینی که برای وجود خداوند در قرآن آورده شده باید ذکر گردد. این راه مبارزه با ماسونری است. کار مهمی که باید انجام گیرد، بی‌اعتبار کردن و شکست دادن فلسفه ماسونری است. ضروری است که تأثیر عقاید این سازمان را که بدون سرو صدا و از دور مبارزه تبلیغاتی خود را بر توده‌ها اعمال می‌کند و مردم را از عقایدشان بیگانه می‌کند و از دین‌شان دور ساخته و به سمت افسانه‌های ماتریالیستی، اومانیستی و داروینیستی سوق می‌دهد، از بین برد. علاوه بر این، لازم است که این جریان را معکوس کرد و با مردم در مورد وجود خداوند و وحدانیت او و حقایق دین سخن گفت. و این کار را باید حداقل با همان متانت و بردباری ماسونها انجام داد.

در واقع، این یک مبارزه علیه ماسونری نیست چرا که هدف آن نجات ماسونهایی که خود فریب خورده‌اند، نیز می‌باشد. فرمانی که خداوند به اقوام کافر عاد و ثمود در قرآن داده است، برای وضعیت ماسونها هم صادق است: «...و شیطان اعمالشان را در نظرشان نیکو جلوه داد و از راه (حق) بازشان داشت، با آن که بینا بودند. (قرآن: عنکبوت: ۳۸).

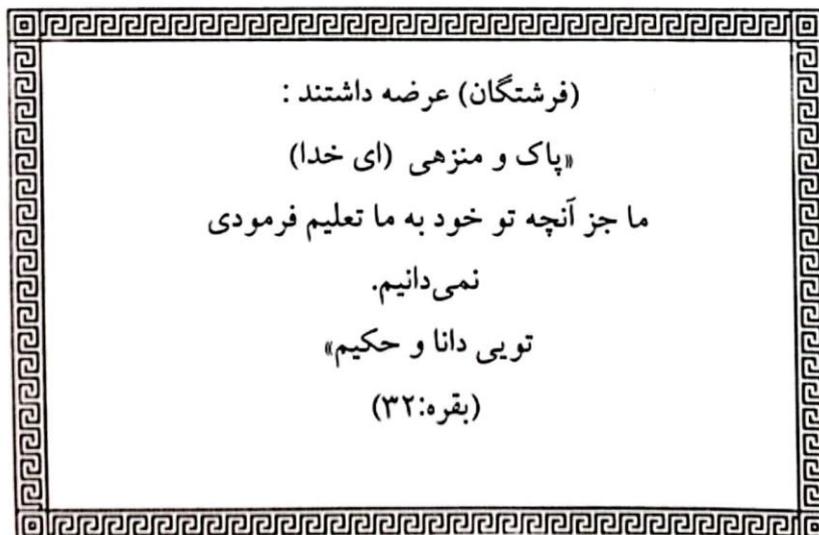
هدف نشان دادن حقیقت به تمام انسانها که شامل ماسونها هم می‌شود و نجات آنها از خطاهایشان است.

یکی از ویژگی‌های دوران ما آسان شدن این مبارزه برای مؤمنین است. چرا که دانشی که ماسونها طی دو قرن گذشته برای حمایت از فلسفه خود به کار می‌بردند اکنون بر ضد آنها شده است. نظریه تکامل که هم از فلسفه ماتریالیست و هم از اومانیست حمایت می‌کرد، از دهه ۱۹۷۰ دچار افول شدیدی شد. مدارک فسیلی به وضوح ادعاهای این نظریه را، با نشان دادن این که گونه‌ها به طور ناگهانی، کاملاً شکل گرفته و بدون وجود

یک «دنیای تکاملی» ظاهر گردیده‌اند، باطل کرد. بیوشیمی که جنبه‌های موشکافانه موجودات زنده را بررسی می‌کند، طرح‌های شگفت‌انگیزی را نشان داده است که با علل طبیعی توجیه نمی‌گردد. مقایسه‌های ژنتیکی نشان داده است گونه‌هایی که بر طبق «درخت حیات» داروینسم خویشاوند نزدیک فرض می‌شدند، در واقع از نظر ساختار ژنتیکی تفاوت زیادی دارند. مقاومت علم علیه نظریه تکامل، حقیقتی است که بیش از این توسط حامیان نظریه تکامل نمی‌تواند مخفی گردد. لازم است از شواهد و مدارکی که علم به دست آورده استفاده کرد و مردم را از بی‌اعتباری فلسفه ماتریالیست اومانیست آگاه کرد.

ماسونری توانست برای مدتی با روشهای مؤثر تبلیغاتی مردم را مجبور به قبول یک عقیده نادرست کند. اما، گفتن حقیقت به مردم و کمک به آنها برای پذیرفتن آن خیلی آسان‌تر است. وقتی مسلمانان به اجازه خداوند چنین وظیفه‌ای را برعهده می‌گیرند، این بیان آشکار می‌گردد: «بلکه حق را بر باطل می‌گوییم (و غالب می‌گردانیم). تا آن را درهم کوبد و باطل نابود شونده است! (سوره انبیاء: ۱۸).

بنابراین قرن بیست و یکم آنطور که ماسونها امید دارند قرن «فراماسونری جهانی» نیست، بلکه قرن اصول اخلاق اسلامی است.



کتابنامه

- 1 World Book Encyclopedia, "Crusades," Contributor: Donald E. Queller, Ph.D., Prof. of History, Univ. of Illinois, Urbana-Champaign, World Book Inc., 1998
- 2 *Geste Francorum, or the Deeds of the Franks and the Other Pilgrims to Jerusalem*, trans. Rosalind Hill, London, 1962, p.91, (emphasis added)
- 3 August C. Krey, *The First Crusade: The Accounts of Eye-Witnesses and Participants*, Princeton & London, 1921, p.261, (emphasis added)
- 4 August C. Krey, *The First Crusade: The Accounts of Eye-Witnesses and Participants*, Princeton & London, 1921, p.262
- 5 Michael Baigent, Richard Leigh, *The Temple and the Lodge*, London, Corgi Books, 1990, pp. 78-81
- 6 Nesta H. Webster, *Secret Societies And Subversive Movements*, Boswell Publishing Co., Ltd., London, 1924, Chapter 3
- 7 For this thesis about Freemasonry, see: John J. Robinson, *Born in Blood: The Lost Secrets of Freemasonry*, New York, M. Evans & Company, 1989
- 8 Ender Arkun, "Masonların Dusunce Evrimine Katkısına Kısa Bir Bakış" (A Short Look at the Contribution of Freemasonry to the Evolution of Thought), *Mimar Sinan*, 1990, No. 77, p.68, (emphasis added)
- 9 Teoman Biyikoglu, "Tampliyeler ve Hurmasonlar" (Templars and Freemasons), *Mimar Sinan*, 1997, No.106, p.11, (emphasis added)
- 10 Teoman Biyikoglu, "Tampliyeler ve Hurmasonlar" (Templars and Freemasons), *Mimar Sinan*, 1997, No.106, p.9, (emphasis added)
- 11 Teoman Biyikoglu, "Tampliyeler ve Hurmasonlar" (Templars and Freemasons), *Mimar Sinan*, 1997, No.106, p.19, (emphasis added)
- 12 Christopher Knight and Robert Lomas, *The Hiram Key*, Arrow Books, 1997, p.37
- 13 G. Delaforge, *The Templar Tradition in the Age of Aquarius*; Christopher Knight, Robert Lomas, *The Hiram Key*, p.37, (emphasis added)
- 14 C. Wilson, *The Excavation of Jerusalem*, Christopher Knight, Robert Lomas, *The Hiram Key*, p.38
- 15 Murat Ozgen Ayfer, *Masonluk Nedir ve Nasildir? (What is Freemasonry and What is it Like?)*, Istanbul 1992, pp.298-299, (emphasis added)
- 16 Gougenot des Mousseaux in *Le Juif, La Judaïsme et la Judaïsation des Peuples Chrétiens*, 2nd edition, 1886, p. 499
- 17 Nesta H. Webster, *Secret Societies And Subversive Movements*, Boswell Publishing Co., Ltd., London, 1924; p.9
- 18 Theodore Reinach, *Histoire des Israélites*, p.221, and Salomon Reinach, *Orpheus*, p.299, (emphasis added)
- 19 Fabre d'Olivet, *La Langue Hébraïque*, 1815, p.28, (emphasis added)
- 20 *Mason Dergisi (The Journal of Freemasonry)*, No. 48-49, p.67, (emphasis added)
- 21 Christopher Knight, Robert Lomas, *The Hiram Key*, Arrow Books, London, 1997, p.131, (emphasis added)
- 22 Christopher Knight, Robert Lomas, *The Hiram Key*, Arrow Books, London, 1997, p. 131
- 23 Richard Rives, *Too Long in the Sun*, Partakers Pub., 1996, pp. 130-31
- 24 Murat Ozgen Ayfer, *Masonluk Nedir ve Nasildir? (What is Freemasonry?)*, Istanbul, 1992, pp. 298-299
- 25 Nesta H. Webster, *Secret Societies And Subversive Movements*, Boswell Publishing Co., Ltd., London, 1924, (emphasis added)
- 26 Nesta H. Webster, *Secret Societies And Subversive Movements*, Boswell Publishing Co., Ltd., London, 1924; Theodore Reinach, *Histoire des Israélites*, p. 221, Salomon Reinach, *Orpheus*, p. 299, (emphasis added)
- 27 Lance S. Owens, *Joseph Smith and Kabbalah: The Occult Connection, Dialogue: A Journal of Mormon Thought*, Vol. 27, No. 3, Fall 1994, pp. 117-194
- 28 Lance S. Owens, *Joseph Smith and Kabbalah: The Occult Connection, Dialogue: A Journal of Mormon Thought*, Vol. 27, No. 3, Fall 1994, pp. 117-194, (emphasis added)
- 29 Eliphas Lévi, *Histoire de la Magie*, p. 273; Nesta H. Webster, *Secret Societies And Subversive Movements*, Boswell Publishing Co. Ltd., London, 1924
- 30 Umberto Eco, *Foucault's Pendulum*, Translated from the Italian by William Weaver, A Helen and Kurt Wolff Book, Harcourt Brace Jovanovich, Publishers, p. 450, (emphasis added)
- 31 For further information, see: John J. Robinson, *Born in Blood: The Lost Secrets of Freemasonry*, New York: M. Evans & Company, 1989
- 32 *Encyclopaedia Judaica*, vol. 10, p. 759.
- 33 *Encarta® World English Dictionary © 1999* Microsoft Corporation. Developed for Microsoft by Bloomsbury Publishing Plc.
- 34 Lamont, *The Philosophy of Humanism*, 1977, p. 116
- 35 <http://www.jjnet.com/archives/documents/humanist.htm>
- 36 Henry Margenau, Roy Abraham Vargesse, *Cosmos, Bios, Theos*. La Salle IL, Open Court Publishing, 1992, p. 241
- 37 Patrick Glynn, *God: The Evidence, The Reconciliation of Faith and Reason in a Postsecular World*, Prima Publishing, California, 1997, p. 61
- 38 <http://www.garymcleod.org/2/johnd/humanist.htm>
- 39 Malachi Martin, *The Keys of This Blood: The Struggle for World Dominion Between Pope John Paul II, Mikhail Gorbachev, and the Capitalist West*, New York, Simon & Schuster, 1990, pp. 519-520, (emphasis added)
- 40 Malachi Martin, *The Keys of This Blood*, p. 520
- 41 Malachi Martin, *The Keys of This Blood*, pp. 521-522
- 42 Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes V, Ma-

کتابنامه

- sonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 73, (emphasis added)
- 43 Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes VI, *Masonluktan Esinlenmeler* (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 79, (emphasis added)
- 44 Mimar Sinan, 1989, No. 72, p. 45, (emphasis added)
- 45 *Selamet Mahfilinde Uç Konferans* (Three Conferences in Safety Society), p. 51, (emphasis added)
- 46 Manly P. Hall, *The Lost Keys of Freemasonry*, Philosophical Research Society, 1996, pp. 54-55
- 47 J. D. Buck, *Mystic Masonry*, Kessinger Publishing Company, September 1990, p. 216, (emphasis added)
- 48 "Masonluk Iddia Edildiği Gibi Gizli Bir Tesekkül müdür?" (Is Freemasonry a Secret Organization as It is Claimed to be?) (Mim Kemal Oke, *Türk Mason Dergisi* (The Turkish Mason Magazine), No. 15, July 1954, (emphasis added)
- 49 Franz Simecek, *Türkiye Fikir ve Kultur Derneği E. ve K. S. R. Sonuncu ve 33. Derecesi Türkiye Yüksek Surasi*, 24. Konferans, (Turkish Society of Idea and Culture, 33rd degree, Turkey Supreme Meeting, 24th conference), Istanbul, 1973, p. 46, (emphasis added)
- 50 <http://www.mason.org.tr/uzerine.html>, (emphasis added)
- 51 Dr. Selami Isindag, *Ucuncu Derece Rituelinin Incelenmesi* (The Examination of the Third Degree Ritual), Mason Dergisi (Masonic Society) Publications: 4, Istanbul, 1978, p. 15, (emphasis added)
- 52 Harun Yahya, *Komunizm Pusuda* (Communism in Ambush), Vural Publishing, Istanbul, April 2001, p. 25
- 53 Moiz Berker, "Gerçek Masonluk" (Real Freemasonry), *Mimar Sinan*, 1990, No. 77, p. 23, (emphasis added)
- 54 Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes IV, *Masonluktan Esinlenmeler* (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 62, (emphasis added)
- 55 Dr. Selami Isindag, *Masonluktan Esinlenmeler* (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, pp. 145-146, (emphasis added)
- 56 Dr. Selami Isindag, "Olumlu Bilim-Akıl Engelleri ve Masonluk" (Positive Science-The Obstacles of Mind and Freemasonry), *Mason Dergisi*, year 24, No. 25-26 (December 76-March 77), (emphasis added)
- 57 Ibrahim Baytekin, *Ayna* (Mirror), Ocak 1999, No: 19, p.4, (emphasis added)
- 58 Dr. Selami Isindag, *Masonluk Ustune* (On Freemasonry), *Masonluktan Esinlenmeler* (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 32, (emphasis added)
- 59 Christopher Knight, Robert Lomas, *The Hiram Key*, Arrow Books, London, 1997, p. 131, (emphasis added)
- 60 Dr. Selami Isindag, *Kurulusundan Bugune Masonluk ve Bizler* (Freemasonry and Us: From Its Establishment Until Today), *Masonluktan Esinlenmeler* (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, pp. 274-275, (emphasis added)
- 61 Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes VII, *Masonlukta Yorumlama Vardir Ama Putlastirma Yoktur* (There is No Idolization in Freemasonry but Interpretation), *Masonluktan Esinlenmeler* (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 120, (emphasis added)
- 62 Celil Layiktez, "Masonik Sir, Ketumiyet Nedir? Ne Degildir?" (Masonic Secret, What is Secrecy?), *Mimar Sinan*, 1992, No. 84, pp. 27-29, (emphasis added)
- 63 Dr. Cahit Bergil, "Masonlugun Lejander Devri" (The Lejander Age of Freemasonry), *Mimar Sinan*, 1992, No. 84, p. 75, (emphasis added)
- 64 Oktay Gok, "Eski Misirda Tekris" (Initiation in Ancient Egypt), *Mimar Sinan*, 1995, Vol. 95, pp. 62-63, (emphasis added)
- 65 Dr. Cahit Bergil, "Masonlugun Lejander Devri" (The Lejander Age of Freemasonry), *Mimar Sinan*, 1992, No. 84, p. 74, (emphasis added)
- 66 Resit Ata, "Çile: Tefekkur Hucresi" (Ordeal: Reflection Cell), *Mimar Sinan*, 1984, No. 53, p. 61, (emphasis added)
- 67 Rasim Adasal, "Masonlugun Sosyal Kaynaklari ve Amaclari" (The Social Origins and Aims of Freemasonry), *Mimar Sinan*, December 1968, No. 8, p. 26
- 68 Robert Hieronimus, *America's Secret Destiny: Spiritual Vision and the Founding of a Nation*, Vermont, Destiny Books, 1989, p. 84, (emphasis added)
- 69 Koparal Çerman, "Rituellerimizdeki Allegori ve Semboller" (Allegory and Symbols in our Rituals), *Mimar Sinan*, 1997, No. 106, p. 34
- 70 Michael Howard, *The Occult Conspiracy: The Secret History of Mystics, Templars, Masons and Occult Societies*, 1st ed., London, Rider, 1989, p. 8
- 71 Michael Howard, *The Occult Conspiracy: The Secret History of Mystics, Templars, Masons and Occult Societies*, 1st ed., London, Rider, 1989, p. 9
- 72 Koparal Çerman, "Rituellerimizdeki Allegori ve Semboller" (Allegory and Symbols in our Rituals), *Mimar Sinan*, 1997, No. 106, p. 38, (emphasis added)
- 73 Christopher Knight ve Robert Lomas, *The Hiram Key*, p. 188
- 74 Christopher Knight ve Robert Lomas, *The Hiram Key*, p. 188
- 75 Orhan Tanrikulu, "Kadının Mason Toplumundaki Yeri" (The Woman's Place in Masonic Society), *Mimar Sinan*, 1987, No. 63, p. 46
- 76 Koparal Çerman, "Rituellerimizdeki Allegori ve Semboller" (Allegory and Symbols in our Rituals), *Mimar Sinan*, 1997, No. 106, p. 39, (emphasis added)
- 77 Resit Ata, "Bir Fantezi: Mitoloji'den Masonluga" (A Fantasy: From Mythology to Freema-

کتابنامه

- sonry), *Mimar Sinan*, 1980, No. 38, p. 59, (emphasis added)
- 78 Albert Pike, *Morals and Dogma*, Kessinger Publishing Company, October 1992, p. 839
- 79 Michael Howard, *The Occult Conspiracy: The Secret History of Mystics, Templars, Masons and Occult Societies*, 1st ed., London, Rider, 1989, pp. 2-3, (emphasis added)
- 80 Previous Master Mason Enver Necdet Egeran, *Gerçek Yuzuyle Masonluk (Freemasonry Unveiled)*, Basnur Press, Ankara, 1972, pp. 8-9, (emphasis added)
- 81 Dr. Selami Isindag, *Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry)*, Istanbul 1977, p. 189, (emphasis added)
- 82 Dr. Selami Isindag, *Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry)*, Istanbul 1977, p. 190, (emphasis added)
- 83 Dr. Selami Isindag, *Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry)*, Istanbul 1977, pp. 189-190, (emphasis added)
- 84 Hasan Erman, "Masonlukta Olum Sonrasi" (After Death in Freemasonry), *Mimar Sinan*, 1977, No. 24, p. 57
- 85 Dr. Selami Isindag, *Masonlugun Kendine Ozgu Bir Felsefesi Var Midir, Yok Mudur? (Does Freemasonry Have an Original Philosophy or Not?)*, *Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry)*, Istanbul 1977, p. 97, (emphasis added)
- 86 Wilder Penfield, *The Mystery of the Mind: A Critical Study of Consciousness and the Human Brain*, Princeton, New Jersey, Princeton University Press, 1975, p. 80, (emphasis added)
- 87 Roger Penrose, *The Emperor's New Mind*, Penguin Books, 1989, pp. 24-25, (emphasis added)
- 88 Roger Penrose, *The Emperor's New Mind*, Penguin Books, 1989, p. 448
- 89 Onur Ayangil, "Yeni Gnose" (New Gnosis), *Mimar Sinan*, 1977, No. 25, p. 20, (emphasis added)
- 90 Enis Ecer, "Gercegin Yolu" (The Path of the Truth), *Mimar Sinan*, 1979, No. 30, p. 29, (emphasis added)
- 91 Faruk Erengul, "Evrende Zeka" (Intelligence in the Universe), *Mimar Sinan*, 1982, No. 46, p. 27, (emphasis added)
- 92 Albert Arditti, "Hurriyet-Disiplin-Dinamizm-Statizm" (Freedom-Discipline-Dynamism-Statism), *Mimar Sinan*, 1974, No. 15, p. 23
- 93 Naki Cevad Akkerman, "Bilimsel Acidan Dayanisma Kavrami ve Evrimi Uzerine Dusunceler II" (Thoughts About The Concept and the Evolution of Solidarity from the Scientific Point of View II), *Mimar Sinan*, 1976, No. 20, p. 49, (emphasis added)
- 94 *Mason Dergisi (Journal of Freemasonry)*, No. 48-49, p. 67
- 95 *Mason Dergisi (Journal of Freemasonry)*, No. 48-49, p. 67, (emphasis added)
- 96 Dr. Selami Isindag, *Kurulusundan Bugune Masonluk ve Bizler (Freemasonry and Us: From Its Establishment Until Today)*, *Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry)*, Istanbul 1977, pp. 274-275, (emphasis added)
- 97 Dr. Selami Isindag, *Kurulusundan Bugune Masonluk ve Bizler (Freemasonry and Us: From Its Establishment Until Today)*, *Masonlukta Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry)*, Istanbul 1977, pp. 274-275
- 98 Pocock, in; Edmund Burke, *Reflections on the Revolution in France*, ed. J. G. A. Pocock, Indianapolis: Hackett Publishing Company, 1987, pp. 33-38
- 99 Desmond King-Hele, *Doctor of Revolution: The Life and Times of Erasmus Darwin*, Faber & Faber, London, 1977, p. 361
- 100 Henry Morris, *The Long War Against God*, p. 178
- 101 William R. Denslow, *10,000 Famous Freemasons*, vol. I. Macoy Publishing & Macoy Supply Co., Inc. Richmond, Virginia, 1957, p. 285
- 102 William R. Denslow, *10,000 Famous Freemasons*, vol. I. Macoy Publishing & Macoy Supply Co., Inc. Richmond, Virginia, 1957, p. 285
- 103 Henry Morris, *The Long War Against God*, p. 198. Order of the Illuminati, which was founded in Bavaria, Germany in 1776 was a kind of a Masonic lodge. The founder of the Illuminati, Dr. Adam Weishaupt, was a Jew. He enumerated the goals of the Order as follows: 1- To abolish all monarchies and regular governments, 2- To abolish the personal property and inheritance, 3- To abolish the family life and the marriage institution and to establish a communal education system for children, 4- To abolish all religions. (see, Eustace Mullins, *The World Order: Our Secret Rulers*, p. 5; Lewis Spence, *The Encyclopedia of the Occult*, p. 223)
- 104 Henry Morris, *The Long War Against God*, Master Books, April 2000, p. 198
- 105 Pope Leo XIII, *Humanum Genus*, "Encyclical on Freemasonry," promulgated on April 20, 1984. (emphasis added)
- 106 Henry Morris, *The Long War Against God*, p. 60
- 107 For Huxley's Masonry, see (Albert G. Mackey. "Charles Darwin and Freemasonry." *An Encyclopedia of Freemasonry*, New York: The Masonic History Company, 1921, Vol. III.) Royal Society or with the full name The Royal Society of London for The Improvement of Natural Knowledge was founded in 1662. All the members of the society were all Masons without an exception. See, John J. Robinson, *Born in Blood*, p. 285
- 108 For the support Royal Society gave to Darwinism, see Henry Morris, *The Long War Against*

کتابنامه

- God, pp. 156-57
- 109 Anton Pannekoek, *Marxism And Darwinism*, Translated by Nathan Weiser. Transcribed for the Internet by Jon Muller, Chicago, Charles H. Kerr & Company Co-operative Copyright, 1912 by Charles H. Kerr & Company, (emphasis added) (<http://www.marxists.org/archive/pannekoek/works/1912-dar.htm>)
- 110 Dr. Selami Isindag, "Bilginin Gelismesinde Engeller ve Masonluk" (Obstacles in the Development of Knowledge and Freemasonry), 1962 Annual Bulletin of the Turkish Grand Lodge of Free and Accepted Masons p. 44, (emphasis added)
- 111 Francis Darwin, *Life and Letters of Charles Darwin*, Vol.II, from Charles Darwin to J. Do Hooker, March 29, 1963
- 112 Fred Hoyle, Chandra Wickramasinghe, *Evolution from Space*, p.130, (emphasis added)
- 113 Dr. Selami Isindag, *Evrin Yolü* (The Way of Evolution), Istanbul 1979, p. 141, (emphasis added)
- 114 P. M. Giovanni, *Türkiye Fikir ve Kültür Dernegi E. ve K. S. R. Sonuncu ve 33. Derecesi Türkiye Yüksek Kurulü*, 24. Conference (The Turkish Society of Idea and Culture, 33rd degree, Turkey Supreme Meeting, 24th conference), Istanbul, 1973, p. 107, (emphasis added)
- 115 Dr. Selami Isindag, *Sezerman Kardes VI, Masonlukta Esinlenmeler* (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 78, (emphasis added)
- 116 Dr. Selami Isindag, "Masonluk Ogretileri" (Masonic Doctrines), *Masonlukta Esinlenmeler* (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 137
- 117 Tanju Koray, *Mimar Sinan*, 1992, No: 85, p. 46, (emphasis added)
- 118 Tanju Koray, *Mimar Sinan*, 1992, No: 85, p. 49, (emphasis added)
- 119 Neset Sirman, "Masonlugun İlk Devirleri" (The First Periods of Masonry), *Mimar Sinan*, 1997, No. 104, p. 41, (emphasis added)
- 120 Naki Cevad Akkerman, "Politika ve Masonluk" (Politics and Freemasonry), *Mimar Sinan*, September 1968, No. 7, pp. 66-67
- 121 Daniel Willens "The Hell-Fire Club," *Gnosis*, no 24, Summer 1992, (emphasis added)
- 122 For the relationship of Enlightenment and French Revolution with Masonry, see Harun Yahya, *Yeni Masonik Düzen* (New Masonic Order), pp. 203-215
- 123 Michael Howard, *The Occult Conspiracy*, p. 69
- 124 Comptendu Gr. Or., 1903, Nourrisson, "Les Jacobins," 266-271; *The Catholic Encyclopedia*, "Masonry (Freemasonry)," NewAdvent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>), (emphasis added)
- 125 *The Catholic Encyclopedia*, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>), (emphasis added)
- 126 *The Catholic Encyclopedia*, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm#VIII>)
- 127 Nur Safa Tekyeliban, "Taassuba Karsi Mucadele" (Struggle Against Bigotry): From the Speech of Brother Gambetta made on July 8, 1875 in Clémenté Amitié Lodge," *Dogus Kolu Yilligi: Ankara Dogus Mahfili Çalismalari* (Dogus Branch Yearbook: Ankara Dogus Society Studies) , 1962, Kardes Press, Ankara, 1963, p. 19
- 128 *The Catholic Encyclopedia*, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>), (emphasis added)
- 129 Louis L. Synder and Ida Mae Brown, *Bismarck and German Unification*, New York, 1966, pp. 90-91, (emphasis added)
- 130 *The Catholic Encyclopedia*, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>), (emphasis added)
- 131 Elbridge Colby, "In Hitler's Shadow: The Myth of Nazism's Conservative Roots," *In Bad Faith?: Politics and Religion at Harvard*, October 13, 1999
- 132 Alec Mellor, *The Royal Arch Mason*, Spring 1972
- 133 *The Catholic Encyclopedia*, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>)
- 134 Michael Howard, *The Occult Conspiracy*, p. 105
- 135 Stephen Knight, *The Brotherhood: The Explosive Expose of the Secret World of the Freemasons*, Harper-Collins, 1985, p.33
- 136 Daniel Ligou, *Dictionnaire de la Franc-Maçonnerie*, p.1064
- 137 *The Catholic Encyclopedia*, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>), (emphasis added)
- 138 *The Catholic Encyclopedia*, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>), (emphasis added)
- 139 *Voice*, Chr. 1889, II, 257 sq.; *The Catholic Encyclopedia*, "Masonry (Freemasonry)," New Advent, (<http://www.newadvent.org/cathen/09771a.htm>), (emphasis added)
- 140 "Masonluk Gucunu Yitiriyor mu?" (Is Freemasonry Losing its Power?), *Nokta*, October 13, 1985, vol. 40, p. 30
- 141 Bediuzzaman Said Nursi, *Letters*, 15th Letter, The Meaning of Your Fourth Question, The Second Current (<http://www.bediuzzaman.org/letters/let15d.html>)



تصویر صحیح بافومه، آنطور که در معبد بزرگ سرخ هیئت مدیره ماسونی چارلستون موجود است (کهی از طرح مؤلف)، - ستاره پنج ضلعی، با پنج تیغه فلزی یکی در دیگری جفت شده است، و نیز در پیشانی بت قرار دارد، چیزی جز پنج ضلع سحرآمیز نمی‌باشد؛ هیروگلیفی که روی کره زمین نقش شده بطور صحیح کهی شده است که روح‌شناسان آن را «امضاء بعل - زابوت» می‌نامند. - ماری که در راست کره زمین است، مار هندی به نام ایفانت است، در مقابل سر پرتوهای خورشید دارد، مار در چپ کره زمین مار مصری به نام اسیریس است. ماری که حلقه به دور کره زمین زده به نام مار آرا است. این سه مار از جنس طلای خالص، بسیار زیبا قلم خورده است.

شیطان در قرن نوزدهم.

سخن پایانی

هارون یحیی محقق بزرگ و نویسنده نام آور ترک، ریشه‌های فراماسونری را به فرقه شهسواران معبد متصل کرده است. چنین اظهار می‌کند: «شهسواران معبد هنگامی که در اورشلیم بودند دچار تغییرات زیادی شدند. ریشه این تغییرات رازی بود که در معبد سلیمان در بیت المقدس جایی که در خرابه‌های آن دست به کاوش زده بودند می‌باشد. در آنجا به دستنوشته‌هایی حاوی رسم‌های اسرارآمیز یهودیت و مصر باستان و دیگر دست‌نوشته‌های دست یافته که دیدگاه آنها را نسبت به جهان تغییر داد و فرقه به تدریج به عقاید مسیحیت مرتد شدند و به مراسم جادوگری و جادوی سیاه روی آوردند که همان دیدگاه کابالا است.» او اضافه می‌کند: «ریشه‌های کابالا به مصر باستان باز می‌گردد، کابالا سنتی بود که برخی از رهبران بنی اسرائیل آن را در مصر باستان آموختند و به صورت شفاهی نسل به نسل منتقل گردید. طبق نظریه نثودور ریناخ مورخ یهودی: «کابالا، یک سم بی‌سرو صدا بود که وارد عروق یهودیت گردید و تمام آن را آلوده کرده است.» (یکی از بدترین انحرافات ذهن بشر)

همچنین، هارون یحیی بر فلسفه الحادی ماتریالیسم، نظریه تکامل، ناتوریالیسم، تکیه دارد.»

ولی ما علاوه بر تأیید نظرات ایشان معتقدیم که - فراماسونها حتی از آنچه که ایشان اثبات می‌کنند هم منحرف‌تر هستند. - دین ایشان دین کفر است. - حیرام که در جامه پدر فراماسون‌ها ظاهر می‌شود، و ریخته‌گر فلزات مس و آهن است، ماهیت انسانی نداشته - معمار بزرگ کائنات که معبود اصلی فراماسونری است بطور حتم خالق جهان نیست شیطانی است که معابد خود را در کنار معبد حضرت سلیمان قرار داده، انجمن‌های سری را که متأثر از مکتب کابالیست‌ها می‌باشند و در خفا کار می‌کنند را به وجود آورده تا همه را به سوی حکومت واحد جهانی تحت نیروهای خود سوق دهد تا قوانین خدا از زندگی بشر رخت بسته و قوانین او حاکم تفکرات انسان شود.

اثبات ما بر پایه کتابهای مرجعی است که قطعات اقتباس شده آن را همچون قطعات

پازل کنار هم گذاشته، تا خواننده خود نتیجه مطلوب را از آن برداشت نماید، انشاءالله!

۱: تشکیلات فراماسونری

ماسون یعنی بنا. فراماسون که بمعنی بنای آزاد است یکی از قدیمی ترین انجمنهای سری و پرعضوترین و ثروتمندترین آنهاست. می‌گویند آغازش از زمان حضرت سلیمان و نوح بوده بعضی هم عقب‌تر رفته مدعی هستند که همزمان با پیدایش بشر بوده است. تاریخ ماسونی^۱: در نشریه شرق بزرگ سال ۱۹۲۳ شماره ۶: «برای دستیابی به تاریخ ماسونی، به ارقام تاریخ معمولی عدد ۴۰۰۰ اضافه می‌گردد، بدین وسیله بطوریکه در تورات نیز آمده است، تاریخ و تقویم ماسونی تا آغاز خلقت بشر به عقب کشیده شده است برابر تقویم ماسونی ماه مارث اولین ماه سال، و فوریه آخرین ماه است....»

در سالهای اخیر قطعه موزائیکی از شهر بمبئی بدست آمده که دارای نقوش آثار فراماسونری است این شهر که در نزدیکی جنوب ناپل است در سال ۷۹ پیش از میلاد مسیح در زیر خاکستر و مواد مذاب آتشفشان وزوو پوشیده شده بود. این یک مدرکی است که قدیمی بودن این جمعیت را اثبات می‌کند.

فراماسونری نظری^۲: تاریخ رسمی فراماسونری که با وضع کنونیش پیوند دارد، از سال ۱۷۱۷ میلادی آغاز می‌شود. چهار لژ عمده فراماسونری در لندن گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند در یک لژ به نام «لژ اعظم متحد شوند. بدین ترتیب، فراماسونری فلسفی یا نظری تشکیل و جانشین ماسونری عملی می‌شود. از این سال به بعد است که سایر مردم با مذاهب مختلف در آن راه می‌یابند. در ظرف نیم قرن بعد از تأسیس لژ اعظم، فراماسونری نه تنها در قاره اروپا بلکه در امریکا و آسیا نیز منتشر می‌گردد.

یکی از خصوصیات پرمعنای فراماسونری در دوره بعد از سال ۱۷۲۱ این بود که

۱. مبانی فراماسونری، گروه تحقیقات علمی، ص ۱۲۸.

۲. فراماسونری چیست؟ اثر، ابراهیم الفت (حسابی) صفحات ۸۰-۸۱.

عالی‌ترین سالاران آن از طبقه اشراف بودند و این موضوع بلا تردید موجب گردید که این جمعیت از احترام و توجه بیشتری در جامعه برخوردار شود خیلی بیشتر از آنچه که ماسونهای صرفاً عملی بدان نائل شده بودند. یکی از چهار لژ قدیمی که لژ بزرگ را بنا نهادند بریاست دوک آف ریچموند تشکیل می‌شد و دوک نامبرده سمت استادی آن لژ را داشت اکثر اعضای آن مردان صاحب عنوان و افسران ارتش بودند. نخستین استاد اعظم یعنی (آنتونی سایر) امین خیرات و مبرات بود.

دومین استاد اعظم که سپس چهارمین استاد اعظم نیز بود یعنی جرج پابن مردی بود با احتمال قوی ثروتمندتر از آنتونی سایر و در اواخر عمر وزیر دارائی بود. سومین استاد اعظم دکتر ج - تی. دزاکولیرز کشیش بود و او مردی متشخص و عضو انجمن سلطنتی و کشیش مذهبی دوف آف چندوس و شاهزاده ولز بود جانشین او در سال ۱۷۲۱ دوک آف منتاگو بود. از آن بیعد همواره بزرگان ایرلند و اسکاتلند و بزرگان انگلیس به کرسی ریاست لژ اعظم جلوس می‌کردند. از ۱۷۸۲ تا ۱۸۱۳ والا حضرت دوک آف کمبرلند و والا حضرت شاهزاده ولز و والا حضرت دوک آف ساسکس بر کرسی ماسونی تکیه زده‌اند. از ۱۷۵۳ تا ۱۸۱۳ یک لژ اعظم رقیب نیز موجود بود ولی این دو لژ اعظم تحت هدایت استاد اعظم پیشین دوک آف کنت با هم ادغام شدند و دوک آف ساکس استاد اعظم آن دستگاه واحد جدیدالتأسیس گردید. پس از فوت شاهزاده نامبرده که در سال ۱۸۴۳ اتفاق افتاد بجای او ارل آف زتلند برقرار شد و بعد از او مارکوئس آف ریپن جانشین وی گردید ولی او استعفا داد و شاهزاده ولز بجای او استاد اعظم شد. چندی نگذشت که این شاهزاده بنام ادوارد هفتم پادشاه انگلستان گردید و از ریاست جمعیت ماسونی انگلیس کناره‌گیری کرد و بجای او دوک آف کنت معین شد. از سال ۱۷۳۷ تا ۱۹۰۷ تقریباً ۱۶ شاهزاده از خاندان سلطنتی انگلستان بجمعیت برادری ملحق شده‌اند... صورت بزرگ استادان پیشین که تا نیمه قرن بیستم تکمیل شده شامل اسامی هشت شاهزاده است که بعداً به سلطنت رسیده‌اند بدین‌قرار:

جرج چهارم - ادوارد هفتم - ادوارد هشتم و جرج ششم پادشاه انگلستان (پدر ملکه کنونی)

همچنین ادینبورگ، همسر ملکه کنونی نیز وابسته به فراماسونری است.

اسکار دوم و گوستاو پنجم پادشاهان سوئد
 فردریک هشتم و کریستیان دهم پادشاهان دانمارک
 در ایالات متحده آمریکا فراماسونری برای نخستین بار با ورود استعمارگران انگلیسی و
 ایرلندی و اسکاتلندی در آغاز سده هیجدهم پدیدار شد. در سال ۱۷۳۴ بنیامین فرانکلین که
 در آنموقع ۲۸ سال داشت بسمت استاداعظم پنسیلوانیا انتخاب شد. شمار زیادی از رؤسای
 جمهور امریکا- از جرج واشینگتن نخستین رئیس جمهور تا کنون فراماسون بوده‌اند.

نفوذ باورهای مصریان، قوم بنی اسرائیل و فراماسونها در بنیان‌گذاران کشور امریکا^۱ :
 دولت ایالات متحده امریکا در چهارم جولای ۱۸۷۲ میلادی، با همبستگی تنها ۱۳ ایالت
 اعلام استقلال نمود. بنیان استقلال کشور امریکا را فراماسونهایی با پیروی از مکاتب فلاسفه
 یهود و مسیحیت و با بهره‌گیری از آموزشهای مکاتب فیثاغورث، افلاطون، دارالعلم اسکندریه
 و سرانجام با الهام از باورها و آئین‌های فرقه‌های اسن، روزی کروسین، کابالیست پایه‌گذاری
 نموده‌اند.

نفوذ باورهای فراماسونها که خود از مکاتب یاد شده بیش از همه متأثر از اعتقادات و
 آموزشهای فرقه کابالیست می‌باشند، در تدوین قانون اساسی امریکا و همچنین در تهیه طرح،
 نقوش و تصاویر مهر رسمی اسناد و مدارک دولتی امریکا و نیز اسکناس تک دلاری که اقتصاد
 آن کشور بدان وابسته است، به روشنی مشاهده می‌شود.

پیش‌نویس اعلامیه استقلال کشور امریکا توسط بنیامین فرانکلین دانشمند، سیاستمدار،
 نویسنده و همچنین رئیس پیشین لژ فراماسونری ایالت پنسیلوانیا نوشته شده است.

جورج واشینگتن نخستین رئیس جمهور برگزیده امریکا، همچنین ۱۲ تن از ژنرالهای بلند
 پایه وی، از اعضاء لژهای فراماسونری بوده‌اند.... پس از اعلام استقلال کشور امریکا و تشکیل
 کنگره نوبنیاد این کشور در سال ۱۷۷۶ میلادی، سه کمیته فرعی از سوی کنگره مأمور بررسی

۱. اسرار ساختمانی هرم بزرگ گیزا، دکتر حسین کشی افشار، انتشارات دانشگاه تهران،
 در صفحات ۳۱۴-۳۱۳.

و گزینش طرح‌هایی برای آرم و مهر اسناد و مدارک رسمی دولت آمریکا شدند. نخستین نشست کمیته‌های یاد شده در سال ۱۷۷۶ میلادی، با شرکت و حضور فعال و پیگیر مسئولین و اعضاء لژهای فراماسواری تشکیل شد و پس از ۶ سال تبادل نظر و بحث‌های طولانی، سرانجام به سال ۱۷۸۳ نقوش و تصاویری را بشرح زیر برای تصویب جهانی به کنگره پیشنهاد نمودند.

- گنج‌نایدن نقش بخشی از هرم کیزا در برگیرنده ۱۳ رده سنگ‌چین آن در سمت چپ اسکناس یک دلاری، به گونه‌ای که رأس هرم دارای فاصله چشمگیر از بدنه بوده و پیرامون خود را پرتوافکنی نماید.

- گنج‌نایدن چشمی درشت و کاوشگر در میان رأس هرم.

به گفته فراماسونهای طراح این نقش، این چشم به منزله دیدگان ایزد توانا The Eye of Providence می‌باشد که جهانیان را با نگاهی ال‌دیشمندانه و هوشیارانه می‌نگرد. لازم به یادآوری است، این چشم یکی از نشانه‌های شناخته شده لژهای فراماسواری بوده و از دیدگاه طرف‌انگامی نگران و آزمند است که در پهنه گسترده کیتی در جستجوی منابعی دست نخورده و احتمالاً ناشناخته در کشورهای دورافتاده جهان می‌باشد.

- گنج‌نایدن حروف و اعداد MDCCLXXXVI ۱۷۷۶ به نشانه سال استقلال آمریکا

پیش از آغاز نخستین رده سنگ‌چین در تصور هرم.

- گنج‌نایدن عقاب ویژه آمریکا در سمت راست اسکناس یک دلاری، به گونه‌ای که تعداد

۱۳ ستاره در دایره‌ای که در بخش فوقانی عقاب قرار دارد جای داده شوند. ۱۳ برگ زیتون نیز

در هر یک از پنجه‌ها و ۱۳ پر در انتهای دم عقاب مشاهده شوند.

- گنج‌نایدن جمله «به خدا ایمان داریم» In God We Trust یا سرانامه مشهور

فراماسونها در میان اسکناس یک دلاری.

افزون بر نقوش و تصاویر یاد شده، کنگره گنج‌نایدن کلمات قصار در دایره‌هایی که هرم و

عقاب را در دو سوی اسکناس یک دلاری در برگرفته‌اند، را نیز تصویب نمود.

کلمات قصار، سخنان برگزیده‌ای از سوی بزرگ مردانی می‌باشند که تاریخ آمریکا را

تدوین و خود به احتمال بسیار زیاد متاثر از باورهای مکاتب و فرقه‌های گوناگون بوده‌اند. این سخنان در برگیرنده رهنمودهای مذهبی، ملی و سیاسی برای نسلهای آینده کشور آمریکا بشروح زیر می‌باشند.

- نقش جمله «موافقت همگان» (ANNUIT COEPTUS or Comments for Things) در بخش فوقانی دایره‌ای که رأس و بدنه هرم را در برگرفته است.

X - نقش جمله «جامعه‌ای با نظام نوین» (NOVUS ORDO SECLORUM or New Society Order) در بخش پائین دایره.

I - نقش جمله «نظام جوشیده از درون چندین نظام» (E. PLURIBUS UNUM or Made Out of Many) در منقار پرنده به گونه‌ای که در روی بالهای گسترده عقاب قرار گیرد.

یادآوری می‌شود، به گفته نمایندگان کنگره آمریکا هنگام تصویب ویژگیهای مهر اسناد رسمی دولت آمریکا تنها شمار ۷ تن از اعضاء لژهای فراماسونری حضور داشته‌اند. ولی گزارشهای به دست آمده از دیگر منابع بی‌طرف گویای حضور تعداد بیشتری از فراماسونها هنگام تصویب این طرح می‌باشد.

X نظم نوین جهانی^۱

«این متن گزیده‌ای است از En Route to Global Occupation نوشته گری اچ کاه، که در سال ۱۹۹۲ در هانتینگتون هاوس به چاپ رسید:

«نظم نوین جهانی، آرمان بزرگی است؛ ملت‌های مختلف در سایه آرمانی مشترک گرد هم می‌آیند تا به اهداف جهانی بشریت: صلح، امنیت، آزادی و حکومت قانون دست یابند... تنها ایالات متحده آمریکا، موقعیت اخلاقی و امکان حمایت از آن را دارد» به نقل از جورج بوش (پدر) در روزنامه لوس آنجلس تایمز ۱۸ فوریه ۱۹۹۱.

«واژه نظم نوین جهانی، از آغاز پیدایش سی.اف.ار (شورای روابط خارجی) به طور

۱. نشانه‌های پایان، اثر، علی فاطمیان از سازمان چاپ و انتشارات، صفحات، ۲۱۶، ۲۱۸.

خصوصی توسط این سازمان برای توصیف حکومت آینده جهانی مورد استفاده قرار گرفته است. اما اعضای سی.اف.ا.ر، از سال ۱۹۹۰ شروع به استعمال این واژه برای اولین بار کردند تا مردم را برای آن چه پیش رو است مهیا سازند...

در بیان نظم نوین جهانی باید گفت که این عبارت از زمان ویزه‌اپت توسط فراماسونری اشراقی Illuminized Freemasonry برای تأکید بر حکومت آینده جهانی استعمال می‌شده است، حکومتی که به مجرد برقراری آن، ضد مسیح بر آن حکمرانی خواهد کرد. یکی از نمادهای محرمانه فراماسونی اشراقی (Illuminati - Enlightened Ones) «Enlightened» by Satan است. که نشانگر این پیام است، در زمان تصدی فرانکلین دی. روزولت، در پشت اسکناس‌های یک دلاری قرار داده شد.

روزولت خود، فراماسون درجه سی و سه بود و مشارکت نزدیکی با سی.اف.ا.ر. داشت. این نماد ماسونی متشکل از یک هرم و چشم تمام نمای اسیرس یا بعل در بالای آن است. در زیر هرم، این جمله به زبان لاتین نوشته شده است: NOVUS ORDO Seclorum؛ یعنی نظم نوین دوران (یا نظم نوین جهان).

«در زمانی که این مهر طراحی شد، نظم نوین جهانی هنوز در مراحل نخست شکل گرفتن بود و هنوز تکمیل نشده بود. این مفهوم به صورت نمادین بیان شده است، به این شکل که



سنگ فوقانی از مابقی هرم جدا قرار گرفته است. اما به مجرد آن که نظم نوین جهانی شکل گرفت و حکومت واحد جهانی در جای خود قرار گرفت، سنگ فوقانی نیز به مابقی هرم

ملحق شده نمادی از تکمیل کار خواهد بود. در این هنگام، سلسله مراتب فراماسونری و انجمن‌های سری، که به ساختار یک هرم می‌ماند، تکمیل می‌شود و ضد مسیح بر کرسی قدرت در رأس هرم جلوس خواهد کرد. در ادامه تحقیقاتم، دریافتم که موارد اشتراک سی. اف. آر با اشراقیون بیش از استعمال صرف یک واژه یکسان است....

«اگر کسی از پیش، از تأثیر شگرف انجمن‌های سری در سیاست‌های جهانی آگاهی نداشته باشد، شاید باور بیش‌تر این اطلاعات برایش مشکل باشد. اما، بیش از ده هزار ساعت تحقیق مرا به این نتیجه رساند که به سرعت هر چه تمام به سوی حکومت واحد جهانی تحت نیروهای شیطانی که ریشه در انجمن‌های سری و کهن دارند، سوق داده می‌شویم.

«این نیروها، با مقاصد فوق‌العاده اهریمنی، کلاً انتظار دارند که مأموریت خود را در دهه

۱۹۹۰ تکمیل نمایند....»

۲-۲: خدای فراماسونری

بافومه: یکی از اتهاماتی که بر شهسواران معبد وارد آمده و شرح مفصل آن هنگام بازجویی از شوالیه‌ها زیر شکنجه بیان شده است و شش قرن هم برای خنثی کردن آن کافی نبوده، این است که به شهسواران معبد نسبت می‌دهند که در مراسم آئین‌های سری خود بتی می‌پرستیدند، «به شکل سر انسان با ریش بلند» و آن بت فرض شده که دارای نام عجیب بافومه Baphomet است. همچنین آنها را متهم کرده‌اند که به این بت «همچون خدای حقیقی، تنها خدائی که قابل پرستش است» نگاه می‌کردند، این که، بر روی این بت نسل‌های دانشمند (انسان - خدا) بنا خواهد شد.

در فرقه ماسونری انجمنهای دو جنسیتی به نام پالادیوم وجود داشت. در این انجمنها، فقط به آئین پرستش مجدد بت بزرگ قدیمی بافومه اقرار نشده است همانگونه که برخی از اعضا از جمله کلاول و نهان بینانی مثل کشیش سابق کنستانت (الیفاس لوی) شرح آن را در کتابهایشان داده‌اند و کتابهایشان بسیار مشهور است^۱.

۱. شهسواران معبد در میان ما می‌باشند LES TEMPLIERS sont parmi nous، ژرار دو سد، صفحات

پالادیسیم : در فرهنگ لاروس قرن بیستم چاپ پاریس، جلد ۵ ص ۳۲۹، وازه پالادیسیم را چنین ارائه داده است: پالادیوم: علوم خفیه، آئین شیطان - لوسیفر. شیطان همچون فرشته نور، خدای بشریت و نیکوکاری است. در ادامه اضافه می‌کند: پالادیوم نمایش نماد شیطان - لوسیفر: پالادیوم در شهر چارلستون آمریکا، بر محراب مثلثی (ژول بوا) برپا شده است.

(اوژن وبر در کتاب شیطان فراماسون بازیگری لئوتاکیس، صص ۳۶ و ۳۷ اطلاعات فراوانی در مورد پالادیسیم ارائه داده است:

در واقع در بین خوانندگان مامکنست افرادی باشند که ندانند موضوع به چه کسی و به چه چیزی دقیقاً مربوط می‌شود، هم چنین احتمال دارد از دیانا وگان، و از پالادیسیم و مثلث‌ها بی‌خبر باشند - و نیز کمترین شناختی هم از لمی یا از اکلیدها نداشته باشند. ما برای روشن شدن مطلب به کتاب مرجعی اشاره می‌کنیم که باز فرصت بازگشت به آن را خواهیم داشت: شیطان در قرن نوزدهم اثر دکتر باتای. اینک آنچه وی راجع به پالادیسیم برایمان بیان می‌دارد: ... در ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰ تأسیس گردید، انجمن سالاران ماسونری قطعاً از اینقرار تشکیل یافته، یک رهبر تدوین آیینی، یک بزرگ استاد مدیریت و کاهن بزرگ لوسیفری. همان روز که غاصب اهل پیه‌مون رم را به تصرف در آورد خواهان لغو قدرت موقت پاپ‌ها شد... برخورد این دو رخداد ساده بنود، بیشتر یک طرح از پیش برنامه‌ریزی شده بود. نوعی دخالت مستقیم شیطان به نحوی بسیار بارز و مطمئن بود.

پالادیسیم تأسیس شده و اعمال شده بود تا حکومت ضد مسیح را آماده کند. این حقیقتی است اکنون باید تمام دنیا بدانند، اینک وقت آن رسیده که با صدای کاملاً بلند اعلام شود. با این وجود نباید پالادیسیم را که احضار ارواح لوسیفری ماسونی است با تمام دستگاه‌های گرداننده و عمال سالاران ماسونی را به هم آمیخت. پالادیسیم آئین شیطان است

در پس - لژها، مناسک خاصی در تمام مناسکها قرار داده شده است. این نوعی آئین، یک دین است. سالاران ماسونی دارای نوعی سازمان اداری برتر است، که شامل تشکیلات پیشرفته، حتی بر ورای پالادیسیم می‌باشد...

سپهد پیک با تأسیس مناسک پالادیک رفرم جدید، علوم خفیه ماسونی را ابداع نکرده است. مناسکی که پیش از ۲۰ سپتامبر ۱۸۷۰ موجود بوده است... اما پس - لژها منفرداً و بدون تشکیلات اشتراکی عمل می‌کردند... ماسون‌های آشنا به اسرار کیمیاگری، بدون پیروی از قوانین کلی و در مکاتب مختلف پراکنده بودند. آنان گروهی از دید جهانی سازمان یافته نبودند. آلبرت پایک پایه‌گذار این گروه‌بندی است. و این اثر اوست، حداقل آنگونه که اجازه باورش را داده است. عمل خود شیطان است حکم کرده که موقع مناسب رسیده که شخصاً وارد عمل شود.»

همان کتاب صفحه ۳۸ و ۳۹: به این ترتیب، در آئین اسکاتلندی موردی را پیش‌بینی می‌کنند که، در درجه سی و دومین (درجه شاهزاده رازنهان)، شاگرد هنوز هدف را در نیافته بود... شاهزاده حقیقی، فرمانروای رازنهان، آن کسی است که حدس زده است که معمار بزرگ عالم کسی جز خود لوسیفر رانده شده نیست، این فرد فوراً بسمت پالادیسیم بسمت ماسونری کیمیاگری و اسرار خفیه برده خواهد شد.

پالادیسیم، تعلیم را در تمام مناسک از هر نوع که باشد کامل می‌کند، در واقع مناسکی حقیقتاً جهانی است که در آن منحصرأ برای کسانی که سری‌ترین رازها را درک می‌کنند ذخیره شده است.

لذا، هر فرد که یک بار در مثلثی پذیرفته شود، بسرعت راه خود را طی می‌کند. در تمامی مناسک، به گروه‌ها نام کلی کارگاه رامی‌دهند، کارگاه در نخستین درجات آمادگی لژ نامیده می‌شود؛ کارگاه درجاتی که به درجه رز - کروا یا معادل آن برده می‌شود، در این مرحله برگرفتن حجاب از راز آغاز می‌شود، و لژ را شاپیتر می‌نامند؛ کارگاه درجات فلسفی و کابالاست‌ها (تعلیم امور خفیه) که مهمترین درجه کادوش (قدس) است، که در این مرحله عنوان مشاور یا داوران را دارند. و تعلیم فوق العاده روشن است، جز برای افراد کند ذهن. در پالادیسیم، این

عناوین لژ، شاپیتر و مشاور یا داوران نام مثلث جایگزین شده است. مجمع کادوش پالادیم، اولین درجه لوسیفرین، بدون هیچ توصیف دیگر، مثلث است؛ مجمع رهبران روحانی، دومین درجه یک مثلث بزرگ است؛ سپس مجمع کاهن‌های برگزیده، سومین درجه، یک مثلث کمال می‌باشد.

معمار بزرگ عالم^۱: استفن نایت می‌نویسد: در حقیقت پروردگار ماسون‌ها که در جامعه معمار بزرگ ظاهر می‌شود نامی خاص و ماهیتی ویژه دارد. دو سوم فراماسونها هرگز به نادرست بودن مطالبی که در مورد معمار بزرگ به آنها گفته می‌شود پی نمی‌برند. نام واقعی خدای ماسون‌ها، و نه ماهیت حقیقی این خدا، به ماسون‌های درجه سومی گفته می‌شود که رسیدن به طاق خسروی را برمی‌گزینند. طاق خسروی نه درجه چهارم ماسونری (که استاد محرم نام دارد) بلکه جزئی اضافی بر درجه سوم است و فقط حدود یک پنجم استادان بنا به طاق خسروی می‌رسند. ولی حتی کسانی که «نام بازگو نشدنی» خدای ماسونها به آنها گفته می‌شود، به ماهیت واقعی آن پی نمی‌برند. ... در آئین تجلیل نام معمار بزرگ جهان بصورت: «یه بعل آن» JAH_BUL_ON برده می‌شود (يَهْبَعْلُون). این یک عبارت کلی نیست که هر فراماسونی در صورت تمایل بتواند معنی آنرا پیدا کند بل نامی دقیق و ویژه است. این نام ترکیبی از نامهای سه شخصیت جداگانه است که در یک اسم با یکدیگر در آمیخته‌اند. هر قسمت این «نام بازگو نشدنی» نماینده یک شخصیت از این سه شخصیت است:

یه JAH: از یهوه یعنی خدای یهودیان.

بال BUL: از بعل BAAL خدای زاد و ولد کنعانیان که با «آئین‌های شهوت‌آلود و جادوی تقلیدی» تداعی می‌شود (بعل).

آن ON: از اوسیرس خدای جهان دیگر خدای مرگ در مصر باستان، گرفته شده است، بال، البته «خدای دروغین» است که بنابر مندرجات کتاب عهد عتیق، یهوه برای وحدت قوم بنی‌اسرائیل با وی مبارزه کرد. ولی مدتی پس از آن، و در حول و حوش صدها

۱. تشکیلات فراماسونری در ایران، حسین میر، صفحات ۲۶۳-۲۵۹.

سال پس از خلق خدای فراماسونری، شجره‌شناس قرن شانزدهم، جان ویر، بال را همان شیطان خواند.

نامی رمزی برای شیطان پرستی

نایت پس از شرح مشکلاتی که برای نویسندگان و ناشران کتابهایی در باره فراماسونری در انگلستان پیش آمده و پس از اشاره به اینکه اکثر مقام‌های بالای مذهبی کلیسای انگلیس ماسون بوده‌اند و راه را برای هر نوع گفت و گو و روشنگری در مورد ماهیت فراماسونری بسته‌اند از کلاهی که بر سر اعضای ساده فراماسونری گذاشته می‌شود سخن می‌گوید و می‌افزاید:

در سه درجه اول فراماسونری، فرد را بلافاصله با معمار بزرگ جهان بعنوان خدای فراماسونری آشنا می‌کنند. بدون تردید او به دلیل شیوه تعلیماتش تصور خواهد کرد که این صرفاً یک راه ظریف اشاره به یهوه، الله، یا خدای تثلیثی مسیحیت است. اگر او از خودش بپرسد که چرا این عنوان جزو اسرار ماسونری محسوب می‌شود، و بنابراین چرا متون ماسونری خصوصاً به «گائوتو» GAOTU اشاره می‌کنند و صرفاً کلمه ساده خدا GoD را بکار نمی‌برند احتمالاً چیزی جز یک تغییر شکل بی‌ضرر را نخواهد دید و شاید (بغلط) حدس خواهد زد که این اسمی است که از روزهای ماسونری عملی باقی مانده، در طول زمان تغییر کرده است.

فقط زمانی که یک استاد بنا به مقام طاق خسروی برسد و عضویت در شاپیتر طاق خسروی را بپذیرد نام واقعی «گائوتو» (که همان یهبلعان باشد) به وی گفته می‌شود. حتی در آن مرحله اکثر افراد از دریافتن این نکته عاجزند که بعد به سوی این گمراهی سوق داده می‌شوند که «گائوتو» یگانه خدای ادیان یکتا پرست است... ولی از گزارشهای رهبران ارشد ماسونری و از مطالب نادر پنهانی ویژه ماسونهای بلند مرتبه، چنین بر می‌آید که برادران حتی در میان خودشان نیز آشکارا از آنچه دال بر شیطان پرستی باشد، حرفی به میان نمی‌آورند. (نایت فصل ۲۵، صص ۳۳۴-۲۸۸)

خدای ۳۳ درجه‌ای: ماسون‌ها در هر درجه از درجات طریقت خود تعلیمات مخصوص آن درجه را دریافت می‌کنند. از جمله در مورد: خدا. همانطور که قبلاً اشاره شد در درجات

اولیه به ماسونها گفته می‌شود همه ادیان محترم و هر کس در اختیار هر دینی آزاد است. در مرحله بعد، از درجه استاد ماسون ببعده که سیر ماسون در طریقت، وارد مراحل فراماسونی فلسفی یا فراماسونی رمزی می‌شود تعلیمات سطح بالای ماسونی به ماسونها داده می‌شود که همانطور که گفته شد پرستش «یه بل آن» و یا «گاوتو» که شیطانی در جامه خدایان است تعلیم و ترویج می‌شود. این تعلیم بقدری مخفی و سری است که شجاعترین ماسونها در مصاحبه با استفن نایت از اظهار مطلب مهمی در اینمورد به وی خودداری کرده‌اند.

در درجات بالاتر، پرده‌ها بالا می‌رود و ماهیت بخش نیمه الهی معبود ماسونی افشا می‌شود. اینطور:

- «طبیعت معماری دارد، که می‌توان نامهای مختلفی به آن داد از جمله: نیروی مطلقه، الله، خدا، نیروی مقدس، قدرت کلی، کائنات ... (ماسونی مدرسه اخلاق ص ۱۲)

- «خداوندی که همه چیز را به وجود آورده و کائنات را احاطه نموده، محققاً همان انرژی است: «آ.گ.ا. ص ۵۴».

- «ماسونی که مفهوم خداوند را از طریق دانش و خرد درک کرده، دیدگاههای منطقی و اصلی را در مورد اوصاف و احکام ادیان مختلف عرضه داشته است. در حقیقت، ضمن احترام به کلیه ادیان موجود، اساسی ترین و اصلی ترین عقیده آنها یعنی ایمان به جاودانگی روح را رد کرده است. علت آن نیز دو امر است، اولاً هر چیزی از ماده به وجود می‌آید و به ماده بر می‌گردد. ثانیاً تنها چیزی که از وجود باقی می‌ماند، ماهیت حقیقی و کمال انسان است» (آ.گ.ا. ص ۵۴) (گروه تحقیقات: فصل ۴).

این سخنان تکرار ادعاهای معتقدان به اصالت ماده (ماتریالیست‌ها) است و انرژی خدا نیست بلکه آفریده خداست. ماسونها به ماتریالیسم، فرضیه اولسیون، نظریه تحول تدریجی دین معتقدند و وحی و نبوت و ارسال رسل از سوی خدا را باور ندارند و پیامبران را خردمندانی می‌دانند که تعلیمات خود را از محیط خویش گرفته‌اند. روح فرشتگان و دیگر مفاهیم دینی را دور از تفکر علمی دانسته در نهایت معمار بزرگ کائنات را که معبود اصلی

فراماسونری است انرژی می‌دانند و با این ترتیبات ماسون‌ها را در عین بی‌خدایی به شیطانی در قالب رب النوع شهوت و باروری دلالت می‌کنند.

۲-۲: ماهیت حیرام

در دو کتاب مشهور و معتبر یعنی دایرةالمعارف بریتانیا و لاروس بزرگ فرانسه آورده است: «بنا به افسانه‌های باستانی حیرام معمار معبد حضرت سلیمان پایه‌گزار فراماسونری بوده و...». آنها جهت عضویت یک کاندیدای، از افسانه حیرام تقلید می‌نمایند. آن داستان معبد حضرت سلیمان است که به دست معماری بنام حیرام صنعتگری از شهرهای فینیقیه بنام تیر ساخته شد و سه نفر یار بداندیش او را بقتل رساندند، زیرا که از افشاء اسرار استادی به آنها امتناع کرده بود. و جست و جوی قاتل و یا قاتلان وی بقصد انتقامجویی از آنان، اساس بسیاری از کارها و فعالیت لژها شده است. استاد حیرام سازنده معبد مقدس یهودیان بعنوان پدر ماسون‌ها معرفی شده است.

ولی این استاد حیرام کیست؟ که تاریخ در باره‌اش ساکت است و نیز حیرامی که در تورات ذکرش رفته بیشتر ریخته‌گر فلزات است تا معمار.

در تورات در کتاب اول پادشاهان ۷:۴۰ چنین می‌خوانیم... «و - حیرام حوض‌ها و خاک‌اندازها و کاسه‌ها را ساخت پس حیرام تمام کاریکه برای سلیمان پادشاه بجهة خانه خداوند می‌کرد بانجام رسانید* دو ستون (ستون بوعز و ژاکین) و دو پیاله تاجهائی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه بجهة پوشانیدن دو پیاله تاجهائیکه بر سر ستونها بود* و چهارصد انار برای دو شبکه که دو صف انار برای هر شبکه بود. بجهة پوشانیدن دو پیاله تاجهائیکه بالای ستونها بود. و ده پایه و ده حوضی که بر پایه‌ها بود* و یک دریاچه و دوازده‌گاو زیر دریاچه* و دیک‌ها و خاک‌اندازها و کاسه‌ها یعنی همه این ظروفی که حیرام برای سلیمان پادشاه در خانه خداوند ساخت از برنج صیقلی بود.

خالق بزرگ هم مواد اصلی را به مقتضات سوره سبا آیه ۱۰ «... و آهن را برای او

(حضرت داود) نرم گردانیدیم» و سوره سبا آیه ۱۱ «... و چشمه مس را بر او (حضرت سلیمان) جاری گردانیدیم..» در اختیار آنان قرار داد.

یکی از هزاران هزار اعجاز قرآن مَهْری است که بر تمام خبرها زده است. و با این مَهْر بسیاری از مسائل مبهم تاریخ را پس از تفحص و تحقیق در آیات روشن می‌کند. با کاوش در قرآن مجید، در آیات مربوط به حضرت سلیمان، شاید پرده از بسیاری از ابهامات ماسونری برداشته شود. و با شناخت معمار معبد سلیمان، به ماهیت حیرام و معمار بزرگ عالم پی ببریم.

تفسیر المیزان، جلد ۳۳-۴، سوره ص آیات ۳۵ الی ۴۰، صفحات ۳۲۶ الی ۳۲۸
 «گفت پروردگارا مرا بیامرز و بمن سلطنت بده که سزاوار احدی بعد از من نباشد البته تو بخشنده‌ای.»

و ملکی را که سزاوار احدی بعد از او نباشد بیان می‌کند، و آن ملکی است که دامنه‌اش حتی باد و جن را هم گرفته، و آندو نیز مسخر وی شدند. و الشیاطین کل بناء و غواص.
 یعنی ما شیطان‌های جنی را برای سلیمان مسخر کردیم، تا هر یک از آنها که کار بنائی را می‌دانسته برایش بنائی کند، هر یک از آنها که غواصی را می‌دانسته برایش در دریاها غواصی کند، و لوء لوء و سایر منابع دریایی را برایش استخراج کند.
 و سایر طبقات جن را برای او مسخر کردیم، تا همه را غل و زنجیر کند و از شرشان راحت باشد...»

بنابراین، اولاً، به وضوح از واژه بناء که ترجمه‌ای از ماسون است بیان شده و ثانیاً، شیاطین غواصی که در خدمت حضرت سلیمان بوده، بیان شده است.

در کتاب اول پادشاهان ۹: (۲۷ و ۲۸) چنین بیان می‌دازد: حیرام بندگان خود را که ملاح بودند و در دریا مهارت داشتند در کشتیها همراه بندگان سلیمان فرستاد * پس به اوفیر رفتند و چهارصد و بیست وزنه طلا از آنجا گرفتند برای سلیمان آوردند.*

و نیز در کتاب دوم تواریخ ۸: ۱۸ چنین بیان شده است: : آنگاه سلیمان به عصیون جابر و به ایلوت که بر کنار دریا در زمین آدوم است رفت * و حورام (حیرام) کشتیها و نوکرانیرا که در

دریا مهارت داشتند بدست خادمان خود برای وی فرستاد و ایشان با بندگان سلیمان به او فیر رفتند و چهارصد و پنجاه وزنه طلا از آنجا گرفته برای سلیمان پادشاه آوردند. *

تفسیر المیزان جلد ۳۲، سوره سبا آیات ۱۴-۱۱، (صفحات ۲۶۰ - می فرماید:

«و من الجن من يعمل بین یدیه باذن ربه) یعنی و جمعی از طایفه جن چون بعداً فعل جمع بآنها نسبت داده، می فرماید يعملون له، پس معلوم می شود جمعی از جن بوده اند - که نزد او و باذن پروردگار او کار می کردند، چون خدا آنها را مسخر وی کرده بود، (و من یزغ عن امرنا) یعنی و هر یک که از امر ما منحرف می شدند و اطاعت سلیمان نمی کردند (نذقه من عذاب السعیر)، از عذاب آتش بوی می چشاندیم...، از ظاهر الفاظ آیه بر می آید: همه طوائف جن مسخر وی نبوده اند، بلکه بعضی از جن مسخرش بوده اند. که مراد به عذاب سعیر عذاب آتش دنیا بوده، نه آخرت.

(یعلمون له مایشاء من محاریب، و تماثل و جفان، کالجواب و قدور راسیات، الخ)

کلمه (محاریب) جمع محراب است، که بمعنای نمازگاه و محل عبادت است، کلمه (تماثل) جمع تمثال است، که بمعنای مجسمه از هر چیز است، و کلمه (جفان) جمع جفته است، که بمعنای کاسه طعام است، و کلمه (جواب - جوابی)، جمع جابیه است، که بمعنای حوضی است که آب در آن جمع شود، و کلمه (قدور) جمع قدر است، که بمعنای دیگ طعام است، و (راسیات) بمعنای ثابت و پابرجا است، و از بس بزرگ بوده اند، هر یک در جای خود ثابت بوده است.

با تقارن سوره سبا، آیه ۱۳ ((جنها) برای او هر چه می خواست از محرابها، و تمثالها، و کاسه هائی چون حوض، و دیگهای ثابت در زمین، درست می کردند،...»

و کتاب اول پادشاهان کتاب فصل ۷ شماره ۴۰: «و حیرام حوض ها و خاک اندازها و کاسه ها را ساخت. پس حیرام تمام کاریکه برای سلیمان بجهت خانه خداوند می کرد بانجام رسانید...» نتیجه می گیریم که عمل حیرام با عمل برخی از جن ها که به اذن پروردگار برای حضرت سلیمان کار می کردند یکی است.

بعد از آنکه قضاة مرگ بر او رانندیم، کسی جنیان را از مرگ وی خبر نداد، مگر موربانه زمین که عصایش را خورد، و او بزمین افتاد، همین که افتاد جنیان فهمیدند: که اگر از مرگ او خبر می‌داشتند (در این مدت طولانی) در هدایی خوارکننده بسر نمی‌بردند... (سبا- آیه ۱۴) بنابراین، می‌توان گفت که پس از خبر مرگ سلیمان، جن‌ها در هدایی خوارکننده بسر نمی‌بردند، به عبارتی دیگر می‌توان گفت که: جن‌های بنا و عواصر آزاد شده‌اند! آیا ریشه و منبع تغذیه فراماسونری (بنای آزاد) را در این 'جن بنای آزاد' نمی‌توان یافت!

جان میلتون در کتاب بهشت گمشده ترجمه شجاع‌الدین شفا صفحات ۲۴-۲۵ از ابلیسیانی که کار بنائی می‌کردند، معماران ابلیسی و شیاطینی که به ذوب فلزات می‌پرداختند تا قالب‌هایی متنوع را در زمین شکل بخشند سخن دارد:

و کاش در اینجا آن کسان که لاف از چیزی ناپایدار می‌زنند و با اعجاب بسیار سخن از بابل و از بناهای شاهان ممفیس می‌گویند توجه بدان کنند که بزرگ‌ترین این بناها چه از حیث نام‌آوری و چه از لحاظ قدرت و هنر بسی ناچیزتر از آن بنایند که ارواح مطرود توانند ساخت، زیرا که اینان در ساعتی آن‌کنند که پادشاهان با تلاش روزان و شبان کارگرانی فزون از شمار در قری به دشواری توانند کرد. نزدیک آنجا، در دل دشت، گروهی از ابلیسان با هنری معجزه‌آسا مواد خام معدنی را در گودال‌هایی بسیار که با دست خودکننده بودند، و از هر کدامشان رگه‌ای از آتش مایع دریاچه آتشین می‌گذشت ذوب کردند و هر فلزی را از دیگر فلزات جدا نهادند و کف گداخته را از رویش بگرفتند. دسته‌ای سومین، با همان چالاکسی، در زمین قالب‌های گوناگون بساختند و با نقل و انتقالی چیره‌دستانه هر گودال را از مواد مذاب کوره‌ها انباشتند؛ و این درست به همانسان شد که در ارگی، با دمیدن دمی واحد، هوا در لوله‌ای مختلف پخش شود و جمله اجزاء ارگ را به حرکت آرد. ناگهان، همراه با بانگ طرب‌زای آهنگ‌ها و نواهایی دلپذیر، چونان که بخاری از زمین برخیزد بنایی عظیم سربرافراشت: بنایی معبدوار بود که گرداگردش را ستون‌های چهارگوشه یا مدور سبک «دوری» آراسته به گج‌بری‌های زرین سرستون‌ها فراگرفته بود. حتی از نقش و نگارهای مزین به حجاری‌های برجسته در این بنا که

سقفی از زر جلال خویش برای تجلیل از خدایان خود «بلوس» یا «سراپیس» بناهایی را چنین با فرو شکوه ساختند، و مصر و آشور در آن روزگاران که در تجمل و غنا با یکدیگر پهلوی به پهلوی می‌زدند برای سکنای پادشاهان خویش کاخ‌هایی چنین منیع فراهم نیاوردند. سرانجام، بنا که پیوسته رو به بالا داشت در بلندای با عظمت خود در حدی معین بایستاد، و بی‌درنگ دروازه‌های آن دو نیمه مفرغین خویش را بگشودند و تالارهای وسیع کاخ را که کفشان از سنگفرشی مسطح و صیقلی بود به حاضران عرضه داشتند. از سقف تالار با سحری چیره‌دستانه ردیفی چند از چراغ‌های ستاره‌گون و فانوس‌های فروزان که به نیروی نفت و قیر همچو اختران آسمان نورافشان بودند فروآویخته شد، و جمعی کثیر شتابان و آفرین‌گویان پای به درون آن نهادند. برخی در ستایش اصل بنا داد سخن بدادند و برخی دگر در مدح معمار بنا، و پیش از آن چیره‌دستی این معمار در آسمان با بنای برج‌های منیعی که در آنها مهین فرشتگان آسمان شهزاده‌وار می‌زیستند، بر همگان آشکار شده بود. سلطان کائنات این مه‌فرشتگان را مقامی چنین بلند داده و مأموران‌شان کرده بود که هر یک در طبقه خاص خویش سرور دسته‌ای از ملایک باشند. این معمار را در یونان کهن بشناختند و به پرستش او پرداختند، و در سرزمین «اوزنی» «مولسیر»^۱ نام دادند، در افسانه‌ها حکایت کردند که چسان «رب‌الاریاب» خشمگین وی را از بالای کنگره‌های بلورین آسمان به زیر افکند، چندان که او از بامداد تا نیمروز و از نیمروز تا شامگاه مه‌آلوده روزی تابستانی در فضا در غلطید و به هنگام غروب همچون شهابی ثاقب از سپهر نیلگون به جزیره‌ای در دریای اژه که لمنوس نام داشت فرو افتاد. اینک وی را دگر سودی از آن نبود که در آسمان برج‌هایی منبع ساخته باشد، زیرا که با همه هنرمندیش این بار از بند کیفر نجست و واژگونه همراه با دگر صنعتگران خویش از آسمان فرو افتاد تا در دوزخ به کار بنا پردازد.

۱. Mulciber یکی دیگر از نام‌های وولکن که نام یونانی او هفائستس است و خدای آتش و آهنگری است. او برادر ژوبیتر بود و همه پیکان‌های ژوبیتر، در کوره آهنگری سحرآمیز او درست می‌شد. او شوهر زهره (ونوس رومی‌ها و آفرودیت یونانیان) الهه عشق بود. در سنت‌های کهن مولسیر بر تیر بر سر زئوس زد و آتنا را که مظهر عقل و اندیشه و جنگجوی بیرون آورد. مظهر آتنا بتی است به نام پالادیوم مردم آن بت را می‌پرستیدند.

۳- خط سیر مکتب کابالا در تتمه حکایت حیرام

۳-۱- تعریف قبالا

اصطلاح شناسی^۱: ...واژه‌ی قبالا از ریشه‌ی عبری قبل GBL به معنای «قبول کردن»، یا «پذیرفتن» گرفته شده است. در متون اوایل سده‌های میانه، قبالا عموماً دلالت بر «قبول کردن» و اصطلاحاً سنت قبول شده، به ویژه سنت و مسایل هلاخایی داشت. از اوایل قرن سیزدهم قبالا اصطلاح اصلی سنت عرفانی یهود شد و در جلد کتاب آورده است: واژه قبالا... مجموعه‌ی تعالیم باطنی را در برمی‌گیرد. این واژه به گونه‌های مختلف هیجی می‌شود. عموماً کابالا Kabbalah مورد نظر دانشمندان و دین‌شناسان بوده و قبالا Gabalah مورد توجه معتقدین به علوم غریبه و نیز فراروان شناسان می‌باشد.

... و حکایت قبالا از قرون ۱۲ تا ۱۷م به ترتیب در جنوب فرانسه، اسپانیا، لهستان، روسیه و فلسطین گسترش یافت.

خانم شیرین دخت دقیقیان در کتاب نردبانی به آسمان از نشر ویدا در صفحات ۳۶۷-۹ مطالب فراوانی در مورد قبالا ارائه داده است: از دیدگاه قبالا ذات مطلق خداوندی خارج از دسترس فهم و حتی درک شهودی است و به گونه‌ای می‌توان آنان را عارفان لادری (Agnostic Mysticism) دانست. رهبران قبالای پرووانس و اسپانیا از جمله ازریل گرونا و اسحق نابینا نام عین سوف یعنی نامتناهی و بی انتها را برای خدا برگزیده‌اند. یکی از ویژگی‌های این واژه عبری آن بود که هیچ نشانی از صفات یا گزاره‌های انسانی نداشت. ... درک آن از هیچ طریقی حتی بالاترین مکاشفه‌ها امکان ندارد و تنها از دریچه وجود و آفرینش فانی می‌توان به این مفهوم باقی پی برد.

... در همه مکاتب قبالا نور، نمادی برای عین سوف است و در مکاتب جدیدتر قبالا میان نور عین سوف و خود آن تمایز قائل می‌شوند. از دریچه همین مفهوم خدا چونان نامتناهی پنهان و دور از دسترس، درک آفرینش معنایی خاص می‌یابد: آشکارگی خدا در آفرینش رخ

۱. آئین قبالا، اثر شیوا کابویانی از انتشارات فراروان، صفحه ۱۸

می‌دهد. و در اینجا است که مسأله اولین مرحله صدور آفرینش پیش می‌آید. پیرامون این موضوع نظرهای بسیار متفاوتی وجود داشت ولی همگی پیرامون دور بودن این مرحله از هرگونه امکان توصیف تأکید داشتند و در عین حال نمادهایی به کار می‌برند تا آن را روشن سازند.

مسئله بفرنج اولین صدور این بود که آیا اولین مرحله گامی به جهان خارج بود و یا گامی درونی، در ژرفای عین سوف بود!... از مفاهیمی که در شرح مرحله اول صدور در مکتب قبلا مطرح می‌شود Ayin یا عدم مطلق و تشعشع درونی عین سوف در نورهایی است که آن را زهزائوت یا جلال می‌نامند و برترین مرحله صدور به شمار می‌رود.

مقدمه پیدایش نظریه سفیروت، مقوله سه نور است. ریشه این نظریه را به حی گائون (قرن سیزدهم) نسبت می‌دهند درون «ریشه ریشه‌ها» سه نور پنهان ازلی وجود دارند و فراتر از تیررس درک انسانی هستند که به آنها زهزائوت می‌گویند. زاه به معنای اخگر است. این نظریه تثبیت قبالی پایه صدور ده سفیرا بود

.... در تئوری‌های قبالی متاخر، سفیراها تنها ظرف و مجرای نیت خداوندی دانسته می‌شوند؛ هر چند که از او جدا نیستند و بیرون از او به شمار نمی‌روند....

مجموعه‌ای از تصاویر و نمادهای هنرمندانه از سوی متفکران قبلا برای تشریح نظریه سفیراها خلق شد از جمله تشبیه به شمع. سفیراها را چون شمعی می‌دانند که وسط ده آینه با رنگ‌های خاص قرار دارند. و نور در هر یک بازتابی متفاوت می‌یابد.

تشبیه سفیراها به جامه و پوشش نیز از جمله این نمادهاست که تا حد نظریه‌ای جسورانه‌ای پیش می‌رود: خدا در آفرینش خود را به ده جامه ملبس کرده است که همان سفیراهای قبلا هستند و در برخی منابع جامه و جسم یکی دانسته شده‌اند. خدا به این جامه‌ها در آمد تا انسان بتواند به نور نگاه کند و کور نشود. وقتی انسان بتواند به نور فراسوی یک جامه نگاه کند، به نور مرحله بعد نیز قادر به چشم دوختن خواهد بود. پس سفیراها مانند پله‌های انسان را به سوی خدا به عروج می‌برند. میان سفیراها وضعیت دینامیکی وجود دارد و نیز درون خود هر سفیرا.

تئوری سفیرا چونان مرکزیت نظری قبالا، در مکاتب گوناگون به تکامل و پیچیدگی رسید... عدد ده برای شمار سفیراها پایه‌ای برای گونه‌های مختلف گسترش فرایند نورها شد. هر یک از مخلوقات عینی و ذهنی (از جمله عقل و ایمان و...) کهن انگاره خود را در یکی از سفیراها نهان دارند... فهرست ده سفیرا و نام‌های آنها:

- ۱ - کیتیر (Keter): تاج ۲ - هُخما (Hokmah): خرد.
- ۳ - بینا (Bina): بصیرت ۴ - گدولا (Gedullah Hesed): عظمت یا حسید: عشق.
- ۵ - گورا (GevurahDin): جبروت یا دین: داوری.
- ۶ - تيفرت (Tifret Rahamim): زیبایی با رحیم: رحم.
- ۷ - نَضَح (Nezah): ابدیت. ۸ - (Hod): شکوه.
- ۹ - یسود (Zaddik Yesod Olam) انسان صدیق یا یسود عولام: بنیان عالم
- ۱۰ - ملخوت (Malkut Atarah): ملکوت یا آتارا: تارک.

شر در مکتب قبالا: همان کتاب صفحات ۳۷۴ پس از نظریه سفیراها، بیشترین اهمیت در اندیشه قبالایی، به مسئله شر، پیدایش و ماهیت آن داده شده است. از سویی وجه اقتراق مهم قبالا با فلسفه یهود در نگرش آن به پدیده شر است. در فصل هارامبام دیدیم که فلسفه و کلام یهود، شر را غیاب خیر و در نتیجه بدون موجودیت عینی می‌شمارد. قبالا درست برعکس شر را دارای موجودیت عینی می‌شمارد و آن را به سیستم خلقت و رابطه انسان با نظام آفرینش مربوط می‌داند. به این معنا که انسان قادر به دریافت همه تشعشع‌های سفیراها نیست و این امر سرچشمه شر است. عامل تعیین کننده بروز شر بیگانگی موجودات با سرچشمه صدور خود است و این جدایی نیروی شر را تأمین می‌کند. در سفر باهر گفته شده است که در سفیرای گورا در سمت چپ ذات باریتعالی صفتی با نام شر وجود دارد. اسحق نابینا به این نتیجه رسید که شر و مرگ باید ریشه‌ای مثبت و در ایجاد تعادل در جهان نقش داشته باشند. بر اساس این نظریه شر از سفیرای عدل سرریز شده است و این رویداد تحت تأثیر بقایای رابطه با سفیرای عشق و مهربانی (حسد) رخ داده است. در واقع عدل ناب که با ناخالصی‌هایی تعادل خود را از دست داده است. سرریز می‌شود و به آن سو فرو می‌ریزد و

سیترا اهرایا دیگر سو را پدید می‌آورد. درست مثل ظرفی که اضافه خود را سرریز کند. در فرهنگ واژگان قبلا سیترا اهرایا همانا شر است. سیترا اهرایا قلمرو تشعشع سیاهی و نیروهای اهریمنی است و بخشی از دنیای مقدس سفیراها به شمار نمی‌رود. شر با آن که از یکی از صفات باریتعالی سرچشمه می‌گیرد، ولی نمی‌تواند بخشی ذاتی از آن باشد. این نظریه رسمی کتاب زوهر است.

بنا به این دیدگاه یک نظام کامل صدور از سمت چپ وجود دارد که همانا نیروی ناپاکی فعال در آفرینش است. این نیروی عینی تاوقتی دوام و ادامه دارد که قدرت خود را از سفیرای گبورا می‌گیرد یعنی تا زمانی که انسان از طریق کردارهای گناه‌آلود خود آن را تقویت و بازسازی می‌کند. سیترا اهرایا بر اساس کتاب زوهر ده سفیرا از خود صادر می‌کند. سه دنیای اول، سه سفیرای اول هستند که در اثر تمرکز نیروی عدل سختگیرانه منهدم شده‌اند.

اندیشمندان نظام‌های مختلف قبلا در این مورد تصاویر نمادینی خلق کرده‌اند از جمله در زوهر آمده است که شر از دنیاهای سمت چپ که ویران شده‌اند برخاسته است. ازریل گرونا نیروی شر را به پوست (کلیپا) درخت آفرینش تشبیه کرده است. در قبالی مکتب گرونا آمده است که درخت زندگی و درخت معرفت در هماهنگی کاملی بایکدیگر بودند تا آن که آدم آنها را جدا کرد و به شر که در درخت معرفت به نیک و بد نهفته بود موجودیت بخشید. این رویداد کهن انگاره تمامی گناهان کبیره یاد شده در توراهاست.

جوهر گناه آدم جدا کردن آن چیزی بود که باید متحد می‌ماند و این جوهر در هر گناهی تکرار می‌شود....

همان کتاب صفحه ۷-۳۷۶: در آموزه‌های پیروان شبتایی، از جمله ناتان گازیسی نمادپردازی‌های جدیدی پیرامون شر صورت گرفت. بر اساس دیدگاه او در درون عین سوف دو نور وجود داشت. یکی نوری که اندیشه داشت و در آفرینش کاملاً فعال بود و دیگری نوری که فاقد اندیشه بود و منفعل و پنهان در اعماق خویش ماند. وقتی نور اندیشه در آفرینش دست به کار شد، برای خود مکانی تدارک دید ولی نور دوم که نقشی نداشت در همان مکان خود باقی ماند، از آن پس تنها گرایش آن ماندن درون خویش بود و در برابر صدور آفرینش توسط نور

اندیشه مقاومت کرد. مقاومت نور دوم برای ماندن درون خویش و شرکت نکردن در صدور، آن را به خاستگاه شر در کارگاه آفرینش بدل کرد. این نور به خودی خود شر نیست و تنها خواست آن وجود نداشتن هیچ چیزی جدا از عین سوف است. او از پذیرش نور اندیشه سرباز می‌زند و به تخریب هر آن چه که توسط آن ساخته شد، می‌پردازد. بنابراین، شر محصول دیالکتیک دو نور درون عین سوف است. این جریان تا روز رستاخیز ادامه دارد و در پایان کار جهان سرانجام نور اندیشه در نور بی‌اندیشه نفوذ می‌کند و به آن تقدس می‌بخشد. معاد شناسی شر یکی از بحث‌های مهم قبلاست و انواع پاسخ به آن داده می‌شود. در معاد بازگشت همه چیز به ذات اصلی خود مطرح است و بنابراین شر نیز از این بازگشت برکنار نیست. بیفزاییم که مفهوم معاد قبلائی با یوول کیهانی در ارتباط است. در پایان یوول کیهانی قدرت شر منهدم خواهد شد. برخی نیز بر آن بودند که قلمرو شر چونان مکان مکافات ابدی گناهکاران باقی خواهد بود. هر دودیدگاه‌ها در زوهر و قبلائی لوریا به آشتی رسیده‌اند. برخی نیز بر آن بودند که در روز پایان سامائل (شیطان) به فرشته‌ای مقدس تبدیل می‌شود و قلمرو سیترااها را نابود می‌کند. حرف م (ما) که نماینده واژه مرک (به عبری ماوت) است، از نام سامائل بیرون می‌رود و نام او به سائل که یکی از هفتادو دو نام مقدس خداوند است، تبدیل می‌شود.

۲ - ۳، محراب اخنوخ - در تتمه حکایت حیرام

در تتمه حکایت حیرام به نظریه جالبی برخورد می‌کنیم، علاوه بر اینکه خط سیر مکتب قبلا و نمادهای ماسونی را در تتمه حکایت حیرام می‌یابیم، در می‌یابیم که به غیر از معبدی که حضرت سلیمان ساخته است، معبدی هم است که اخنوخ در آن نقش داشته است. در صفحه ۲۲۱ همین کتاب: حال باید بدانید که این دخمه‌ها و نقبها و سردابها و طالارها و طاقها را حضرت سلیمان نساخته و قطعه عقیق را هم او در اینجا پنهان نکرده است. این سنگ عقیق را هنوک در اینجا نهاده است. او نخستین سالک بود. او راهبر سالکان بود. او نمرده بلکه در وجود کلیه فرزندان روحانی خویش همواره زنده است. هنوک مدت‌ها قبل

از حضرت سلیمان و حتی قبل از طوفان نوح می‌زیست. هیچکس نمی‌داند هشت طالار نخستین و این دخمه که در دل سنگ کنده شده در چه زمانی ساخته شده‌اند.

حکایت سه مؤبد^۱

تتمه حکایت حیرام

فصل مربوط به «استادی» تا زمان مرگ حیرام استاد ساختمان معبد حضرت سلیمان پایان یافت ولی این حکایت با مرگ استاد خاتمه نیافته است. دنباله آنرا، بدینقرار روایت کرده‌اند. مدت‌ها از مرگ حیرام و حضرت سلیمان و کلیه معاصرین آنان گذشت. لشکریان بخت‌النصر کشور یهودا را نابود و شهر اورشلیم را با خاک یکسان کردند. معبد را زیر وزبر و آن عده از ساکنین این کشور را که از دم تیغ نگذرانده بودند به اسیری بردند. کوهسار صهیون بصورت صحرائی بی‌آب و علف در آمد که در آن جز معدودی بز مفلوک دیده نمی‌شد. تنی چند بدوی گرسنه و راهزن شبان آن رمه بودند. در چنین زمانی یک روز صبح سه مسافر شتر سوار به این سرزمین وارد شدند.

آنها مؤبدانی بودند که در بابل سیر سلوک دیده و عضو جامعه جهانی روحانیت شده بودند. آنها بقصد زیارت و اکتشاف ویرانه‌های معبد کهن آمده بودند.

پس از صرف غذای ساده‌ای بدور حصار فروریخته طواف کردند. از روی آثار دیوارهای مخروبه و ستونهای فروافتاده دریافتند که حدود معبد در کجا بوده. آنها سرستونها را که بر زمین افتاده بود معاینه و سنگها را جمع آوری کردند تا مگر کتیبه یا علائمی در آنها کشف کنند. در حینی که مشغول اکتشافات بودند در زیر بدنه دیواری فرو افتاده در میان بوته‌های خار مگیلان حفره‌ای کشف کردند. این حفره چاهی بود که در زاویه جنوب شرقی معبد^۲ واقع شده

۱. کتاب فرانماسونری چیست؟، اثر، ابراهیم الفت (حسابی)، صفحات ۱۵۴-۱۴۷.

۲. صخره دارای ابعاد تقریبی ۱۷ متر و ۱۳ متر است. زیر صخره مغاره‌ای است که مدخل آن موسوم به باب‌المغاره (babò L.Maqara) - در گوشه جنوب شرقی صخره واقع است. کیفیت صدای حاصل از کوبیدن پا بر کف مغاره حاکی از این است که زیر آن نیز مغاره یا شاید چاهی معروف به بنرالارواح (be'ro' L.arvah) - است، که می‌پنداشتند ارواح مردگان هفته‌ای دوبار در آن جاگرد می‌آیند. (تاریخ اورشلیم (بیت‌المقدس)، تألیف

بود. دهانه چاه را از خار و خس پاک کردند. آنگاه یکی از آن سه مؤبد که از دیگران مسن تر بود و گویا بر آنان سمت ریاست داشت روی شکم بر لب چاه دراز کشید و در داخل چاه نگرست.

نیمروز بود. خورشید در اوج آسمان می درخشید و اشعه آن بطور عمودی در چاه می افتاد. و در قعر چاه چیزی درخشان نظر مؤبد را جلب کرد. همراهان خود را آواز داد و آنان نیز مانند او بر لب چاه دراز کشیدند و داخل چاه را نگرستند. مسلماً آنچه می دیدند شایان توجه و شاید گوهری مقدس بود. لذا تصمیم گرفتند که آنرا بدست آورند. شالهای کمر خود را باز کردند و هر سه را بهم گره زدند و یک سر آنرا بداخل چاه افکندند. آنگاه دو نفر از آنها باز و ببازوی هم دادند تا سنگینی بدن همسفر سوم را که می خواست داخل چاه شود، تحمل کنند. پیر مؤبدان شال را بدست گرفت و در داخل چاه ناپدید شد.

اکنون که او مشغول پائین رفتن است به بینیم این شیئی که توجه زائران را جلب کرده چیست؟ برای این منظور باید چند قرن بعقب بازگردیم تا برسیم بزمانی که واقعه قتل حیرام اتفاق افتاد.

هنگامی که حیرام در مقابل در شرقی معبد از دست دومین یار بدکردار ضربت دیلم خورد بطرف جنوب رفت تا از در جنوبی بگریزد ولی در حین فرار بیم از آن داشت که بدنبالش بیایند، یا چنانکه اتفاقی افتاد یار بدکردار دیگری در مدخل جنوبی ظاهر شود. لذا زیوری را که با زنجیری متشکل از ۷۷ حلقه بگردن آویخته بود از گردن در آورد و در چاه معبد که در محل التفای ضلع شرقی با ضلع جنوبی معبد بود انداخت.

این زیور عبارت بود از مثلثی که هر ضلع آن یک و یک و یک طول داشت. جنس آن از خالص ترین فلزات بود. حیرام روی این مثلث اسم اعظم را حک کرده بود زیرا که حیرام سالک کامل بود و اسم اعظم را می دانست. حیرام این زیور را همیشه بگردن داشت ولی روی آنرا بطرف داخل و امیداشت و فقط پشت آن در معرض دید مردم بود. سطح پشت آن زیور صاف و صیقلی بود.

مؤید در حینی که بکمک دست و پا بداخل چاه می‌رفت متوجه شد که دیواره داخلی چاه منقسم به طبقات یا حلقه‌هایی است که با سنگ ساخته شده ولی هر حلقه بیک رنگ متفاوت است و ارتفاع هر کدام یک ذراع است. چون به آخر چاه رسید طبقات مذکور را شمرد. عده آنها ده طبقه بود. آنوقت به قعر چاه نگریست و زیور حیرام را دید. آنرا برداشت و نگاه کرد و متوجه شد که اسم اعظم روی آن حک گردیده است.

آن مؤید اسم اعظم را می‌دانست زیرا که او نیز سالک کامل بود ولی چون همسفرانش مانند خود او سیر سلوک را به کمال نرسانده بودند برای آنکه با اسم اعظم پی نبرند زیور را بگردن آویخت و سطح منقوش آنرا بطرف داخل یعنی بطرف سینه خود برگرداند همچنانکه حیرام چنین می‌کرد.

آنگاه باطراف نظر انداخت و یک دهانه آدم رو در دیواره چاه دید. در آن نقب داخل شد. بهوای دست در تاریکی پیش رفت. دستش به صفحه‌ای خورد و بحدس دریافت که باید صفحه مفرغی باشد. آنگاه بقهقرا بازگشت تا بکف چاه رسید و بهمراهان خود خبر داد که شال را بالا بکشند.

همراهان چون آن زیور را بر سینه رئیس خود دیدند درمقابلش سر تعظیم فرود آوردند زیرا حدس زده بودند که وی تقدیس تازه‌ای دریافت کرده است. پیر آنچه را که دیده بود به آنان گفت و وجود در مفرغ را بآنها اطلاع داد. گفتند که باید رازی در آنجا نهفته باشد لذا باهم شور کردند و تصمیم گرفتند که باتفاق به کشف آن راز روند.

سر طنابی را که با وصل کردن سه شال درست کرده بودند به سنگ صافی که در کنار چاه قرار داشت و روی آن هنوز کلمه «ژاکین» خوانده می‌شد گره زدند. سپس یک تنه ستون که روی آن کلمه «بوعز» نوشته شده بود بر آن سنگ نهادند و آزمایش کردند که با سنگینی بدن یکنفر از جای حرکت نکند.

سپس دو نفر از آنها آتش مقدس برافروختند بدین ترتیب که یک چوبه محکم را در سوراخی که روی چوب نرمی تعبیه شده بود مدتی چرخاندند. چون در چوب نرم آتش پیدا شد آنرا با نفس خود دمیدند تا شعله از آن برخاست. در ضمن آن احوال یکی از آن سه نفر از

میان بارهای شتران سه مشعل صمغی بیرون آورد. این مشعلها مخصوص ترساندن و رماندن حیوانات وحشی از منازل شبانگاهی بود. مشعلها را بشعله آتشزنه نزدیک و با شعله مقدس روشن کردند.

هر یک از آن سه مؤبد یک مشعل بدست نگاهداشته با دست دیگر شالها را گرفتند و خود را به قعر چاه رساندند. در آنجا بهدایت پیر خود در نقبی که به در مفرغی می رسید داخل شدند. چون بدر رسیدند مؤبد پیر در نور مشعل بدقت آنرا بررسی کرد و در وسط آن نقش برجسته ای دید که بصورت تاج خسروی و دور آن دایره ای مرکب از ۲۲ نقطه برجسته رسم شده بود.

پیر مدتی در بحر مکاشفت فرو رفت. پس لفظ «ملکوت» را بر زبان آورد و ناگهان در باز شد. آنوقت کاشفین پلکانی در پیش پای خود دیدند که در سینه خاک فرو می رفت. همچنانکه مشعلها را بدست داشتند از پلکان پائین رفتند. پله ها را در حین عبور می شمردند. چون سه پله بر شمردند به سطحه مثلثی رسیدند که در ضلع چپ آن پلکان دیگری دیده می شد. از آن پلکان نیز پائین رفتند و پس از شمردن پنج پله به سطحه دیگری بهمان شکل و با همان ابعاد رسیدند. در آنجا پلکان جدید در سمت راست واقع و مرکب از هفت پله بود.

باز هم به سطحه دیگری برخوردند که پاگرد سوم بود. در آنجا از یک پله کان نه پله پائین رفتند و به دری مفرغی رسیدند.

پیر آنرا نیز مانند در قبلی معاینه و مشاهده کرد که زینت آن عبارت از نقش یک سنگ زاویه ساختمان در داخل دایره ای که با ۲۲ نقطه برجسته رسم شده است می باشد. پیر لفظ «یزود» مؤبدان وارد طالار وسیعی مسقف و مدور شدند که با ۹ مجردی مقوس زینت یافته بود. این مجردیها از کف زمین شروع شده بطرف بالا می رفتند و در انتهای بالای دیوار بطرف داخل خم شده بطور اریب بسوی مرکز طاق رفته همه در یک نقطه مرکزی بهم ملحق می شدند. درون طالار را با نور مشعلهای خود معاینه کردند تا به بینند جز آن دری که وارد شده بودند در دیگری هم دارد یا نه. در دیگری نیافتند و بفکر بازگشت افتادند. ولی پیر دوباره همان راهی را که برای معاینه داخل طالار رفته بود پیمود. مجردیها را یک بیک بدقت معاینه کرد تا نقطه ای را بعنوان مبداء کشف کند. تعداد آنها را شمرد و ناگهان همراهان خود را ندا داد. در

یک گوشه تاریک در مفرغی دیگری کشف کرده بود. زینت این در خورشیدی تابان بود که دور آن را همچنان دایره‌ای مرکب از بیست و دو نقطه برجسته فراگرفته بود. در این موقع پیر لفظ «تتراه» ادا کرد. در باز شد و طالار دیگری نمایان گردید.

کاشفین از پنج در دیگر که مانند درهای سابق مخفی بود پی در پی گذشتند و بسردابهای جدیدی وارد گشتند.

نقوش روی این درها عبارت بود از یک ماه تابان، یک کله شیر، یک قوس ملایم خوش ترسیم، یک خط کش، یک طومار قانون، یک چشم و یک دیهیم خسروی. کلماتی که ادا شد و موجب گشودن درها گردید به ترتیب عبارت بودند از: «هود»، «طیفرط»، «شزد»، «جبوره»، «شوشماه»، «بینا» و «قادر».

مؤیدان چون بزیر گنبد نهم رسیدند متعجب و وحشت زده سر جای خود خشک شدند و چشمشان خیره گردید زیرا که این طالار مثل طالارهای قبلی در تاریکی غوطه‌ور نبود بلکه بالعکس نوری خیره کننده در آن می‌درخشید. در وسط طالار سه چراغدان سه شاخه بارتفاع یازده ذراع قرار گرفته بود^۱. این چراغها از قرن‌ها پیش روشن بود و می‌سوخت بی آنکه انهدام کشور یهودا یا قلع و قمع شهر اورشلیم یا خرابی معبد موجب خاموشی آنها شده باشد. با نوری قوی می‌درخشیدند و همه گوشه‌ها و زوایا را با نوری صافی و در عین حال درخشنده منور ساخته کلیه جزئیات صنعت ساختمانی شگفت‌آور آن طاق بی‌نظیر را که در میان صخره سنگی عظیمی کنده شده بود نمایان می‌کردند.

زائرین چون مشعل‌های خود را زائد دیدند خاموش کردند و در کنار در نهادند. کشفهای خود را در آوردند و زلفهای خود را طوری آراستند که گفتنی بمکانی مقدس داخل شده‌اند. سپس پیش رفتند در حالی که نه بار به آن چراغهای عظیم تعظیم کردند.

آن سه چراغدان بصورت مثلث قرار گرفته بود. در قاعده آن مثلث محرابی بارتفاع دو ذراع بود که با مرمر سفید مکعب ساخته شده بود. در سطح محراب افزارهای بنائی که با طلا ساخته شده بود قرار داده بودند. بطوریکه رأس آنها متوجه رأس مثلث بود. افزارهای مزبور عبارت

۱. آیا سه چراغدان سه شاخه، مقوله سه نور نیست که مقدمه‌ای برای پیدایش نظریه سفیراها است؟

بودند از خط کش، پرگار، تراز، گونیا، ماله، چکش.

روی سطح جنبی طرف راست آن مرمر چند نقش هندسی رسم شده بود و آنها عبارت بودند از مثلث، مربع، ستاره پنج شاخه، مکعب.

روی سطح جنبی طرف چپ آن این اعداد مشاهده می‌شد: ۲۷، ۱۲۵، ۳۴۳، ۷۲۹، ۱۳۳۱ یک قطعه عقیق سه گوش که طول هر ضلع آن یک وجب بود در کف این محراب نهاده شده و روی آن با حروف زرین واژه «آدونائی»^۱ نوشته شده بود.

دو مؤبد جوان سر فرود آوردند و نام خداوند خویش را ستایش کردند ولی بالعکس پیرشان سر خود را راست گرفت و به آن دو گفت:

- اکنون وقت آنست که آخرین تعلیم را فراگیرید و با فراگرفتن آن سالک کامل شوید. این اسم که دیدید جز یک رمز بی معنی چیز دیگری نیست و مبین واقعی اندیشه «ذات متعال» نیست. آنگاه قطعه سنگ عقیق را با دو دست بلند کرد و پشت آنرا بدو شاگرد خود نشان داد و گفت: - نگاه کنید .. ذات متعال اینست. شما اکنون در مرکز «اندیشه» اید.

دو شاگرد حرفی را که می‌دیدند هجی کردند یاء - هاء - واو - هاء و چون خواستند این حروف را با هم تلفظ کنند پیر فریاد برآورد:

- خاموش! این اسم اعظم است و هرگز نباید از میان لبان هیچکس خارج شود!

پس قطعه عقیق را بر محراب نهاد و زیور حیرام را که بگردن آویخته بود بآنان نشان داد تا به بینند که همان علامات بر آن نیز نقش شده است. آنگاه گفت:

- حال باید بدانید که این دخمه‌ها و نقبها و سردابها و طالارها و طاقها را حضرت سلیمان نساخته و قطعه عقیق را هم او در اینجا پنهان نکرده است. این سنگ عقیق را هنوک^۲ در اینجا نهاده است. او نخستین سالک بود. او راهبر سالکان بود. او نمرده بلکه در وجود کلیه فرزندان

۱. Adonī: عبری: نام خداوند، رب الارباب، بارها از نامهای دیگر الهی در بناهای فنیقیه پیشی گرفته، که یک الوهیت خاص داراست.

Adonī: نام خدا در کتاب عهد قدیم است. برای یهودیه‌ها، YHWH تلگرام می‌شود اما Adonī خوانده می‌شود، منشأ اسم Jéhovah است. فرهنگ بزرگ نمادها و اسطوره‌ها.

۲. Henoch این نام در کتب شرقی بصورت اخنوخ یا خنوخ ضبط شده است.

روحانی خویش همواره زنده است. هنوز مدتها قبل از حضرت سلیمان و حتی قبل از طوفان نوح می‌زیست. هیچکس نمی‌داند هشت طالار نخستین و این دخمه که در دل سنگ کنده شده در چه زمانی ساخته شده‌اند.

در این موقع سالکان تازه کمال یافته توجه خود را از محراب و قطعه عقیق برداشته به طاق طالار که پایان آن مرئی نبود معطوف ساختند. سپس در داخل طالار براه افتادند. صدای آنها در آنجا چندین بار انعکاس می‌یافت. درمی‌یافتند که کاملاً مخفی و مستور بود. نقش رمزی که روی آن ترسیم شده بود سبوی شکسته بود. پیر خود را آواز دادند و گفتند:

- این در را هم برای ما بگشا. حتماً رازی در پس آن خواهیم دید.

استاد جواب داد:

- نه. این در را هیچ نباید باز کرد. در پس آن رازی هست اما رازی سهمگین است. آن راز راز مرگ است.

- معلوم می‌شود تو می‌خواهی چیزی را از ما مکتوم کنی و تنها خودت بر آن وقوف داشته باشی ولی ما می‌خواهیم بر همه چیز واقف شویم. یا این در را باز کن یا خودمان باز می‌کنیم. آنگاه تمام کلماتی را که از زبان استاد شنیده بودند ادا کردند ولی چون هیچیک از آن کلمات اثر نکرد هر کلمه‌ای را که بر خاطرشان می‌گذشت بر زبان آوردند. عاقبت خسته شدند. یکی از آن دو گفت:

- چه نتیجه دارد! ما نمی‌توانیم تا ابد همین جا بمانیم و کلماتی بر زبان رانیم. نزدیک بود از آن کار دست بکشند که آن دیگری گفت:

- آن صوف -

ناگهان در بشدت باز شد. باد سختی در طالار پیچید. آن دو بی‌احتیاط بر زمین افتادند. چراغهای سحرآمیز خاموش شدند.

استاد بعجله خود را بدر رسانید. شانه خود را پشت در نهاد. شاگردان را بکمک خواست. آنها بصدای او پیش دویدند. جلوی در را گرفتند و باکمک یکدیگر بزحمت زیاد در را بستند. ولی چراغها خاموش شده و دیگر روشن نمی‌شدند. مؤبدان در ظلمات کامل گرفتار شده

بودند. استاد گفت:

- متأسفانه من این واقعه هائله را پیش‌بینی می‌کردم. مقدر بود که این بی‌احتیاطی از شما سربزند. اکنون ما با خطر بزرگی روبرو هستیم. ممکن است در این سردابها که هیچ بشری از وجود آنها اطلاع ندارد بهلاکت رسیم. ولی باید سعی کنیم تا از این مهلکه رهائی یابیم. باید بهر شکلی است از هشت طالار بگذریم و بهمان چاهی برسیم که از طریق آن وارد نقب شدیم. بیائید دستهای همدیگر را بگیریم و همین‌طور پیش برویم تا مگر در خروجی را پیدا کنیم. همین کار را در هر یک از طالارها باید تکرار کنیم تا بپای پلکان ۲۴ پله برسیم. امید است موفق شویم.

به‌همین ترتیب رفتار کردند. ساعت‌های بسیار در هراس و اضطراب گذراندند ولی مایوس نشدند عاقبت به پلکان ۲۴ پله رسیدند. از پلکان بالا رفتند در حالی که پله‌ها را می‌شمردند:

۳-۵-۷-۹

در این موقع بکف چاه رسیدند. نیم‌شب بود. ستارگان در آسمان می‌درخشیدند. شالها هنوز بر لب چاه آویزان بود. قبل از آنکه از چاه بالا روند استاد دایره‌ای را که دهانه چاه در آسمان رسم کرده بود به آن دو نشان داد و گفت:

- ده دایره‌ای که ما هنگام پائین رفتن در چاه دیدیم نماینده گنبد‌های یا طاق‌های زیر زمین نیز بودند. حلقه یا دایره آخرین که مطابق با عدد ۱۱ است در این چاه بوسیله دهانه چاه که آسمان بی‌انتها با شمع‌های درخشان بی‌شمارش از فراز آن پیداست نمایانده شده است. حلقه یازدهم مظهر همان طالار آخری است که تندباد حادثه از آن وزیدن گرفت. ما نمی‌بایست به آن طالار برویم زیرا که او نیز مانند آسمان از دسترس ما خارج است.

باری، سه سالک بدیوار مخروبه معبد رسیدند. ستون سنگی را غلطانند ولی واژه «بوعز» را روی آن نیافتند. شالهای خود را برداشتند و بکمر بستند. بر جهاز اشتران نشستند. آنگاه بی‌آنکه سخنی بگویند زیر آسمان پرستاره در میان سکوت شب در حالی که در عالم فکرت فرو رفته بودند با گام‌های آرام اشتران رهسپار سرزمین بابل شدند.

آخنوخ کیست

در کتاب عهد عتیق حداقل دو شخصیت نام خنوخ را دارند. ۱- اخنوخ پسر قابیل. در سفر پیدایش ۴:۱۷ «قابیل... شهری بنا می‌کرد و آن شهر را باسم پسر خود خنوخ نام نهاد» به نوعی می‌توان گفت که قابیل بنا بوده است و در بند ۲۲: «و ظله نیز توبل قائن را زائید که صانع هر آلت مس و آهن بود» شاید بتوان گفت که حیرام از نسل توبل قائن است؟ ۲- خنوخ که از نوادگان شیث است و پیغمبر خدا بوده است و دارای کتاب است که در رده کتابهای آپوکریفا (نوشته‌های مخفی شده) می‌باشد. کتاب او نه تنها اطلاعاتی راجع به اسرار ابتدایی علوم نجوم به ما می‌دهد بلکه در باره منشأ الهه‌ها و جزئیات نزول آنان به ما اطلاعاتی می‌دهد^۱. خنوخ پس از خدمت بر روی زمین، سوار بر یک ارابه آتشین به آسمان صعود کرده است.

سفر پیدایش، باب ۲۴-۴:۱ و آدم زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده قائن را زائید و گفت مردی از یهوه حاصل نمودم * و بار دیگر برادر او هابیل را زائید و هابیل کله بان بود و قائن کارکن زمین بود * و بعد از مرور ایام واقع شد که قاین هدیه از محصول زمین برای خداوند آورد * و هابیل نیز از نخست‌زادگان کله خویش و پیه آنها هدیه آورد و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت * اما قائن و هدیه او را منظور نداشت پس خشم قائن بشدت افروخته شده سر خود را بزیر افکند * آنگاه خداوند بقائن گفت چرا خشمناک شدی و چرا سر خود را بزیر افکندی * اگر نیکوئی می‌کردی آیا مقبول نمی‌شدی و اگر نیکوئی نکردی گناه بر در در کمین است و اشتیاق تو دارد اما تو بر وی مسلط شوی * و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت و واقع شد چون در صحرا بودند قائن بر برادر خود هابیل برخاسته او را کشت * پس خداوند بقائن گفت برادرت هابیل کجاست گفت نمی‌دانم مگر پاسبان برادرم هستم * گفت چه کرده خون برادرت از زمین نزد من فریاد بر می‌آورد * و اکنون تو ملعون هستی از

۱. برای اطلاعات بیشتر به کتابهای الهه‌های گذشتگان از مؤسسه فرهنگی انتشاراتی محسنی، تألیف اربک فون دینکن و کتاب اسرار اهرام مصر اثر اربک فون دینکن از انتشارات علمی رجوع نمایند.

زمین که دهان خود را باز کرد تا خون برادر ترا از دستت فرو برد * هرگاه کار زمین کنی همانا قوت خود را دیگر بتو ندهد و پریشان و آواره در جهان خواهی بود * قائن به خداوند گفت عقوبتم از تحملم زیاده است * اینک مرا امروز بر روی زمین مطرود ساختی و از روی تو پنهان خواهم بود و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و واقع می‌شود هر که مرا یابد مرا خواهد کشت * خداوند بوی گفت پس هر که قائن را بکشد هفت چندان انتقام گرفته شود و خداوند بقائن نشانی داد که هر که او را یابد ویرا نکشد * پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود بطرف شرقی عدن ساکن شد * و قائن زوجه خود را شناخت پس حامله شد اخنوخ را زانید و شهری بنا می‌کرد و آن شهر را باسم پسر خود خنوخ نام نهاد * و برای اخنوخ عیراد متولد شد و عیراد محویائیلرا آورد و محویائیل متوشائیلرا آورد و متوشائیل لمک را آورد * و لمک دو زن برای خود گرفت یکی را عاده نام بود و دیگریرا ظله * و عاده بایال را زانید وی پدر خیمه نشینان و صاحبان مواشی بود * و نام برادرش یوبال بود وی پدر همه نوازندگان بربط و نی بود * و ظله نیز توبل قائن را زانید که صانع هر آلت مس و آهن بود و خواهر توبل قائن نعمه بود * و لمک بزنان خود گفت ای عاده و ظله قول مرا بشنوید * این زنان لمک سخن مرا گوش گیرید * زیرا مردیراکشتم بسبب جراحت خود * و جوانیرا بسبب ضرب خویش * اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود * هر آینه برای لمک هفت و هفت چندان $77=11 \times 7$ *

پس آدم بار دیگر زن خود را شناخت و او پسر بزاد و او را شیث نام نهاد زیرا گفت خدا نسلی دیگر بمن قرار داد بعوض هابیل که قائن او را کشت * و برای شیث نیز پسری متولد شد و او را آنوش نامید در آنوقت بخواندن اسم یهوه شروع کردند *

سفر پیدایش: ۵:۹، آنوش نود سال بزیست و قینانرا آورد * ۵:۱۲ و قینان هفتاد سال بزیست و مهلائیل را آورد. ۵:۱۵ و مهلائیل شصت و پنج سال بزیست و یارد را آورد. ۵:۱۹ و یارد صد و شصت و دو سال بزیست و خنوخ را آورد. ۵:۲۲ خنوخ با خدا راه می‌رفت و ناپاب شد زیرا خدا او را برگرفت.

محراب سلیمان

بیت المقدس (اورشلیم) یا مسجد اقصی در آغاز کار و در روزگار صابئه جایگاه معبد زهره بوده است و در ضمن ارمغانهایی که بدان معبد تقدیم می‌کرده‌اند روغن زیتون هم بعنوان هدیه بدان جایگاه می‌برده و آنها را بر روی صخره‌ای که در آن معبد بوده می‌ریخته‌اند. و چنانکه می‌گویند صابئه تمثال زهره را بر روی صخره بنا کرده‌اند و شاید جایگاه مزبور برای عبادت بود.

هنگامی که خداوند موسی (ع) و بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد تا بیت المقدس را بتصرف خویش در آورند در سرزمین تیه به موسی فرمان داد قبه‌ای از چوب اقایا بسازد چنانکه اندازه و شکل و معابد و تصاویر آن از راه وحی تعیین شده بود و نیز مقرر شده بود که در آن قبه باید تابوت (صندوق عهد) که در قرآن مجید به نام تابوت سکینه از آن یاد شده است قرار دهند و مذبحی برای قربانی بسازد و به طرف آن نماز خواندند و در مذبح جلو آن، قربانیا کردند. وصف تمام اینها بکاملترین طریقی در توراة آمده است. بدین ترتیب شاید بتوان گفت، تا قبل از تصرف بیت المقدس توسط بنی اسرائیل، آن مکان قبله‌ای برای انسان نسبت به خداوند نبوده و بسوی آن نماز نمی‌خواندند.

اما وقتی حضرت داود (ع) به سلطنت و یا پیامبری رسید، به فرمان خداوند به ساختن مسجدی بر صخره به جای قبه اقدام نمود و ویش از بنای قدس، به وی ندا در رسید که: تکمیل بنای خانه را به فرزندت، سلیمان واگذاشتیم. حضرت سلیمان به نام معبد یا هیکل سلیمان آن را بپایان رساند. در کتاب دوم تواریخ ایام ۵:۷: آنگاه کاهنان تابوت عهد خداوند را بمکانش در محراب خانه یعنی قدس الاقدس زیر بالهای کروبیان در آوردند.

روزی که تابوت عهد را را به قدس الاقدس منتقل ساختند، سلیمان، بر منبر عظیمی که ساخته بود بالا رفت و خداوند را شکر گزارد و قوم خود را نصیحت فرمود و از خداوند خواست تا شکر او را بپذیرد و دعای او را مستجاب نماید.

کتاب دوم تواریخ ۵: ۱۰-۲: «و هنگامی که سلیمان دعایش را تمام کرده بود، آتش از

آسمان فرو آمد، قربانی سوختنی و سایر ذبایح را سوزانید و جلال خداوند، خانه را پر کرد* به حدی که کاهنان، داخل خانه خداوند، نتوانستند شد، زیرا که جلال خداوند، خانه خداوند را پر کرده بود»

آنگاه خداوند بر سلیمان، در شب ظاهر شده او را گفت: دعای ترا اجابت نمودم و این مکان را بر خود برگزیدم تا خانه قربانیها شود.

همان کتاب ۱۶:۷ می فرماید: «حال اینخانه را اختیار کرده و تقدیس نموده‌ام که اسم من تا بابد در آن قرار گیرد و چشم و دل من همیشه بر آن باشد* و اگر تو بحضور من سلوک نمائی چنانکه پدرت داود سلوک نمود برحسب هر آنچه ترا امر فرمایم عمل نمائی و فرایض و احکام مرا نگاه داری* آنگاه کرسی سلطنت ترا استوار خواهم ساخت... لیکن اگر شما برگردید و فرایض و احکام مرا که پیش روی شما نهاده‌ام ترک نمائید و رفته خدایان غیر را عبادت کنید و آنها را سجده نمائید* آنگاه ایشان را از زمینیکه بایشان داده‌ام خواهم کند و اینخانه را که برای اسم خود تقدیس نموده‌ام از حضور خود خواهم افکند.»

از این لحظه، معبد زهره کهنه شد و این مکان قبله برای نمازگزاران و قربانگاه انسان‌ها بخصوص بنی اسرائیل گردید. اما، بار دیگر، الحاد و بت‌پرستی به سرزمین اسرائیل رخنه می‌کند. آنها به خدایان غیر متمسک شده و آنها را سجده و عبادت می‌نمایند، از جمله بعل زبوب یا بعل زبول که بعد از شیطان اعظم بزرگترین «شخصیت» عالم شیاطین است پرستش نمودند. برخی این کلمه را ترکیبی از دو کلمه فینیقی بعل و زبول (زیر زمین) دانسته‌اند که در این صورت معنی «خدای دوزخ» را دارد. این نام در کتاب تورات مرادف با یکی از خدایان کفار آمده (کتاب دوم پادشاهان باب اول): «... و اخزیا از پنجره بالاخانه خود که در سامره بود افتاد بیمار شد - پس رسولان را روانه نموده به ایشان گفت نزد بعل زبوب خدای عقرون رفته بپرسید که آیا از این مرض رهایی خواهم یافت؟ ... ایلایای تشبی گفت آیا از این جهت که خدائی در اسرائیل نیست تو برای سؤال نمودن از بعل زبوب خدای عقرون می‌فرستی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی فرو نخواهی شد، بلکه البته خواهی مرد.» در انجیل هم بعلزبوب به عنوان «رئیس دیوها» یاد شده است (انجیل متی،

باب دوازدهم): «لیکن فریسیان شنیده گفتند این شخص (عیسی) دیوها را بیرون نمی‌کند مگر به یاری بعل زبون رئیس دیوها..»

جان میلتون از معابد شیاطین در کنار معبد سلیمان سخن دارد (ص ۲۶): «...این سرداران همان‌هایی بودند که بعدها از چاه‌های دوزخ بیرون آمدند و در پی طعمه خویش در روی زمین به پرسه پرداختند، و دیر زمانی بعد جرئت آن یافتند که کرسی‌های خود را در کنار مسند خداوند نهند و معابد خویش را در برابر پرستشگاه او بر پا سازند. خدایانی شدند که مردم اطراف به پرستش آنها برخاستند؛ گستاخانه در نزدیکی یهوه که اورنگ خویش را در میان کروبیان دارد و در بیرون از صهیون می‌غرد خانه‌گزیدند، و حتی بارها هیاکل خویش را در درون محراب او جای دادند، و شگفتا که سنن مقدس و اعیاد پر جلال وی را نیز با رسوم ملعون خود در آمیختند و تیرگی‌های خویش را گستاخانه به مواجهه با فروغ او فرستادند.

بنابراین، محراب سلیمان تا زمانی که خدا می‌خواست در تصرف بنی اسرائیل بود و به عنوان قبله و خانه قربانیا گزینش شد، پس از آن که بنی اسرائیل نسبت به او امر خدا نافرمان شدند و نیز به بت پرستی و الحاد روی آوردند، و خدایان غیر را پرستش کردند، به دست بخت نصر سرنگون شدند و معبد را ویران ساخت. سوره اسراء، آیه ۵: «پس چون وعده اول فرا رسد، گروهی از بندگان نیرومند خود را بر شما برانگیزیم...» آیه ۷: «...به مسجد (الاقصی) مانند بار اول در آیند و هر چه را زیر سلطه خود بیابند، بسختی هلاک گردانند.»

نشستن دیو بر مقام سلیمان

در روایات اهل سنت هست که حکومت سلیمان بسته بانگشتری بود یکی از شیاطین آنرا ربود و بر حکومت سلیمان مسلط شد. سپس خداوند انگشترش را بوی بازگردانید. (قاموس قران - جلد ۳، ص ۳۱۵).

مولوی در مثنوی در قالب شعر نشستن دیو بر مقام سلیمان علیه السلام و تشبیه کردن بکارهای سلیمان و فرق ظاهر میان هر دو سلیمان و دیو خویشتن را سلیمان بن داود نام کردن بیان کرده است.

دیو گر خود را سلیمان نام کرد	ملک برد و مملکت را رام کرد
صورت کار سلیمان دیده بود	صورت اندر سر دیوی می نمود
خلق گفتند این سلیمان بی صفاست	از سلیمان تا سلیمان فرقه‌هاست.

(مثنوی معنوی)

تغییر قبله

در اوایل بعثت و نیز در هنگام هجرت، رسول اکرم (ص) و مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می‌گزاردند. خداوند در لحظه‌ای دستور تغییر قبله را به انسان می‌دهد. تا تسلیم بودن انسان را به خود به آزمایش گیرد. «بزودی مردم سفیه خواهند گفت: چه موجب شد که مسلمین از قبله‌ای که بر آن بودند (بیت المقدس) روی به کعبه آوردند...» (بقره آیه ۱۴۲) این برداشت می‌توان کرد که هر کسی که به قبله قبلی روی آورد، فردی است سفیه و نادان. زیرا قبله نقطه اقبال است و اقبال جایگاه قبول است. جایی است که نماز و قربانی انسان به قبولیت خالق می‌رسد. در آیه بعد پاسخ داده است: «این پیغمبر قبله‌ای را که بر آن بودی تغییر ندادیم، مگر برای این که گروهی از پیغمبر خدا پیروی می‌کنند، از آنان که (به مخالفت او بر می‌خیزند و) از عقیده خود بر می‌گردند جدا سازیم. هر چند (این تغییر قبله) جز در نظر هدایت یافتگان به خدا بسی بزرگ می‌نمود.»

گناه آدم و معرفت به خیر و شر در عرفان اسلامی

خداوند بدلائلی، در لحظه‌ای تصمیم گرفت که خلیفه‌ایی و جانشینی از خود را بر روی زمین بگمارد و چون سیستم آفرینشی مشابه داشت، ملائک بر آن مشابهاات دلیلی

آوردند و گفتند: آنچه که تو می خواهی بیاوری که ما نمونه اش را داشتیم و بیاد داریم، خونریزی و فساد می کند و زمین را بفساد می کشاند. خدا می فرماید: من چیزی می دانم که شما از آن آگاه نیستید» (بقره: ۳۰). آن چیزی که می دانست، در آن لحظه به ملائک نگفت. چون تسلیم بودن ملائک در آن زمان به آزمایش گرفته شده بود. وقتی دستور سجده به آدم را به ملائک داد، همه به آدم سجده می کنند، جز ابلیس که سر باز می زند. (برگرفته شده از سوره بقره: ۳۴). - او یکی از بزرگترین ملائک است. او قانون خالق را خوب می دانست که غیر از خالق کسی مطلوب قابل سجده نیست و این قانون بود. شیطان نفهمید که همان که این قانون را گذارده است، هر لحظه قانون جدید می تواند وضع کند؛ که در آن لحظه وضع شد: که باید سرفرود آوردن در مقابل آدم اجرا می شد. - شیطان هم درست می گفت آتش از خاک برتر است. ولی آن معجون و آن روح (اندیشه) دمیده شده خالق در این خاک را ندید. روح بتنهایی مقدس نبود، چرا که اگر بود، ملائک به همان روح سجده می کردند. خاک هم بتنهائی مقدس نبود، اما این معجون آفریده شده از خاک و روح این انشای خلقتی جدید که یک پایش در خاک و یک پای دیگرش در افلاک بود موجب غفلت شد. کبر و غرور و تسلیم حق نبودن سقوط کرد و اثبات علمی آن را دید و پشیمان شد. و در کتاب می بینیم که لفظ اغوا را به کار می برد و می گوید: خداوندا فریتم دادی و فریب خوردم.

شیطان از خداوند تا "یوم یبعثون"، زمانی که روح با جسم محشور می گردد مهلت خواست. و گفت: تا آن زمان هر آینه زمین را آراسته می کنم برای انسان و همگی ایشان را گمراه می کنم، مگر عباد تو، آنهم از آن دسته ایی که مخلصانند درجه خلوص بالایی دارند. خداوند می فرماید: تا "یوم الدین" تا زمانی که دین صفت است و حاکم تو لعنت شده و دور شده ایی. گفت: «برو، ... * با فریاد خویش هر که را توانی از جای برگیر و با (یاری) سواران و پیادگان بر آنها بتاز، و در اموال و اولاد با ایشان شریک شو و به آنها وعده (دروغ و فریبنده) بده». (سوره اسراء، ۴-۶۳):

ابلیس جایگاه خود را در کنار خداوند از دست داد، ولی قدرت های یک فرشته را از

دست نداد که یک خواست الهی بود.

از این بعد یک گسیختگی در عالم ایجاد می‌شود حزب انسان - شیطان ایجاد می‌شود. در آئین قبلا به ما می‌گوید که سیترا اهرای یا دیگر سو را پدید می‌آید. سیترا اهرای همانا شر و قلمرو تشعشع سیاهی و نیروهای اهریمنی است. یک نظام کامل صدور از سمت چپ که همانا نیروی ناپاکی فعال در آفرینش است، پدید می‌آید.

ابلیس با قدرت حرکت اول خود را در بهشت آغاز کرد: گفتیم «ای آدم تو با جفت خود در در این بهشت جای گزین، و از هر نعمت آنجا که می‌خواهید بی هیچ زحمت، برخوردار شوید، ولی به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود» (بقره: ۳۵).

خداوند با خلق آدم و دادن روح خود یعنی گوشه‌ای از وجودش با کلیه خصوصیاتش به انسان، در این هدف بود که جهان پر از نمونه‌های کوچک خود کند، موجوداتی که در مقیاس خرد صفاتی مانند خدا داشته باشند. نه از این حیث که آنان را جذب کرده است، بلکه اراده آنان آزادانه با اراده او همسو شده باشد. خدا جهانی پر از موجودات متحد با او ولی مجزا از خودش می‌خواهد. او می‌خواهد انسانها با اراده خود با او در صفت وحدت یابند و در عین حال خود باشند. برای این است که او دعوت می‌کند او اغوا نمی‌کند.

اما شیطان اغوا می‌کند. و از حق لغزش می‌دهد. پس شیطان آدم و حوا را از آن به لغزش افکند (تا از آن درخت خوردند و بدین عصیان) آنان را از آن مقام که در آن بودند بیرون آورد. (بقره: ۳۶)

بدین ترتیب، آدم به درختی نزدیک شد که خداوند از او دلگیر شد و راه آدم در تضاد با خالق قرار گرفت. به این جهان فرستاده می‌شود. او اراده‌اش را به شیطان داد و همسو با او شد بدین ترتیب معرفت به بدی پیدا کرد. حضرت آدم خیلی زود برگشت، توبه کرد، و توبه او پذیرفته شد و اولین رسول و پیام‌آور از عالم بالا به عالم زمین است. بدین ترتیب معرفت به نیکی پیدا کرد.

حرکت بعدی ابلیس در زمین بر فرزندان آدم بود، زمانی که خداوند درجه تقرب و نزدیکی و نوع خلوص آنها را با قربانی کردن می‌آزمود: «و حکایت دو پسر آدم (هابیل و

قابیل) را به راستی و حقیقت برای آنها بخوان هنگامی که هر دو به قربانی تقرب جستند. پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از آن دیگری پذیرفته نشد. (قابیل که قربانی اش قبول نشده بود به هابیل) گفت: « من البته تو را خواهم کشت * (هابیل) گفت: «خدا قربانی متقین را خواهد پذیرفت. * اگر تو به کشتن من دست برآوری من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد. چرا که من از خدای پروردگار جهانیان می ترسم. * من می خواهم که تو به گناه من و گناه (مخالفت) خود (به سوی خدا) بازگردی. تا از اهل آتش (جهنم) شود. و آن (آتش) جزای ستمکاران است * آنگاه هوای نفس قابیل او را به کشتن برادرش ترغیب نمود و وی او را به قتل رساند و (بدین ترتیب) از زیانکاران گردید.» (سوره مائده، ۳۰-۲۷).

قابیل وقتی قربانی اش پذیرفته نشد و قرب و تقرب پیش خدا نیافت با شرکت و همکاری شیطان هابیل را به قتل می رساند و خدا او را لعنت می کند. جامعه ای که در حقیقت مظهر اسم المضل و الرقیب و اسم قهر و سخط الهی بود تکوین می یابد. جامعه انسان - شیطان.

در صفحه ۲۵۰ کتاب نردبانی به آسمان چنین می خوانیم:

قبالای لوریا بر روح قابیل و هابیل به ویژه قابیل تأکید بسیار داشت. بسیاری از چهره های برجسته تاریخ یهود سرچشمه گرفته از روح قابیل دانسته شده اند و با نزدیک شدن زمان ظهور ماشیح شمار روح های این چنین افزایش خواهند یافت.

(آیا می توان فرض کرد که شهسواران معبد در خرابه های معبد اخنوخ دست به کاوش زده بودند و در آنجا به دست نوشته های اخنوخ و جامعه قایللی دست یافته که دیدگاه آنها را نسبت به جهان تغییر داد و به مراسم جادوگری و جادوی سیاه روی آوردند که همان دیدگاه قبالا است. آیا مکتب قبالا از جامعه قایللی سر در نیاورده است! که شیطان در پایان به فرشته ای مقدس تبدیل می شود!

شهلا الممی

مرداد ۸۴